

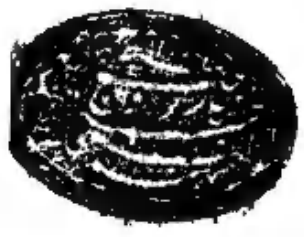
۳۶۶
مصحح المناقب ص ۱۱۰

ابا عیم
د از از خرم اگر کعبه اگر بونزل تو
گویم چنان باشد نذر تو
میکن تو دسر به حاصل تو

وقت بدو منین زرقاسم انوار
و صفی ام از مظهر است
الدله شریف مطلقا کبریا الاخر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

٢٢١ ورق



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
٩٠



ہدایہ جامعہ المصاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و سپاس پر ہون از موسم و خباہر مراکت الہیہ را سزا است کہ
ساکت غلغله مہکان را در سر کشند کان بالابہ جبریت اند بشارت مفعول
انبا بشارت مستقیم ہا بہت نفع در رہی مہد ہر حدیقہ طریقہ کائنات
ایجاد و شمع شمس مبدع و معالو اسط منوئل جہت الہیہ مہدوع
و ما ارسلنا آتالا و حتمہ لیلنا مین سید المرسلین
و خاتم النبیین عن محمد مصطفی اللہ علیہ السلام و سلم لتسرم رسولہ و اسلم
و در عالم آرا عرش غلغله کفر را از جہن بر آید خشم و مذاہب مختلفہ و ادیان
س بقرا مہدوع ختم و خلعت ختم رسالت بر قامت قائمیت
اور سوا اللہ را نیست بر قلوب مومنان نور افرا کہ ہر روشنا ہو رہی
پہ غنما بر آل طہارہ و منینا انتہا عظم بہرامات و بدرا نوارا
کلامت مروج شرم مہینا و حاصر صیغہ مہین ابی اللہ بیتہ الطاہرین
امیر المؤمنین و مہدوب ہر قائم بذاتہ المجلین علی ابنہ امیر طالب صلوٰۃ

الله وسلامه عليه وعلیهما جمیعاً ابراهیم وعلیهما السلام
 ایمانه پوشیده نماید و اینست که خطیر علی ابن حسین را نصفه نما محبت بفریب
 شتر سال در ملکوت بند وستان نقد عمر خدیو در معرض تلف آید و ختم
 از روزی که بر روزنامه عمر نظر کردم دیدم کاروان علم کلامش در راه بود که
 بخت آن مرد را قطع نموده از حیرت و پشیمانی بر او بهرمان مجاور شده
 تا سفیر فرود آمد تاگاه تا فاضل اینست که در دلدغه است از بهر وستان
 جنت و خلد و تربت کوثر که بر این راه را بر این راه تا فرید خدا را را و سقرا
 از این قوم بود و خوش کرده باخته گفتم ذریه ناطق منشی در آن میخیزد
 و رنوا از علم و فراشته است نعل بر دهنش و الله العالی
 غالب کل عالم **طاهر العجائب علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰة والسلام** و اولاده
 الطیبین اطاهرین علیهم السلام و السلام زده بدو و توفیق از حضرت
 طلب نعمت و حجت باقیات صالحات بنابر تالیف کنایه مشتعل
 و مخاض و معجزات و شجاعت و سخاوت و فراست از سر و کانیات
 و خلاصه موجودات و شاه ولایت مآب علیه الصلوٰة والسلام علیه
 معصومین صلوٰة الله علیه وعلیهما جمیعاً از کتب معتبره و علمای
 امامیه و اهل سنت و اهل فروع و غیره جمع نماید تا برینست تا بقیه نعمت و معون
 بر کتاب مستطاب مجمع المناقب که ایندم امجد بزرگتر و بزرگتر مطاع
 این کتاب هر جا سر سوز و ترک شود باشد غلام مرخص صلاح نماید
 و بالله التوفیق و علیه التکالیف و ان شاء الله

اینها همه از آنکه میباید و آنکه علم در حدیث معتبر از لیب بن سعد و است
 که اندک گفت من نزد معاویه بودم و کعب الاخضری حاضر بود من از او پرسیدم شما
 چگونه یافته اید حضرت رسالت صلعم در کتابها و غیره حضرت
 از برادر آنحضرت یافته اند بانه کعب ثقیف بود معاویه بر شعله مینداور و اسرار
 کفین بانه عیقا بر زبان معاویه جاری ساخت و گفت که او را بر سجانی پنجه
 دیده و میداد که کعب گفت من هفتاد و دو کتاب خوانده ام در همه آسمان و فرشته
 و جن و انجیل خوانده ام و در همه آنرا ذکر ولادت آنحضرت و ذکر ولادت حضرت
 اوست و در سبک نام او معروفست در همه کتابها و در نهنگام ولادت پیغمبر
 که نازل شد بغیر از عبید و احمد صلوات الله علیهما و حجا بها بر پشت نمودند
 بر آرزوی بغیر مریخ و آینه و ملائکه مومکل شدند بر زنی وقت زایش آن و حامله
 بغیر از ما در سبک و مادر احمد علیه السلام و علامت حمل آنحضرت آن بود
 که شیر آنرا به حضرت حامله شد و در آنکه در آسمانها بر زمین بربان
 شما که در آن هوا نطفه خاتم انبیا در صدف عصمت و جلالت قرار گرفت
 جمیع زمینها و دریاها را لرزیده سرشته گردانید و در زمین هیچ روزه و پرزوه
 نماند و ولادت شریف آنحضرت مطلع گشت و در شب ولادت اینی چنانکه از
 قصار با قوت سرف و هفتاد هزار از مرادید زینها که در مسر بنصور ولادت شد
 و همه بر پشت آنرا بستند و ندا کردند شاد شو و بر خود بال و خیز و ستان و تولد
 و همه بر پشت خنجره قیامت آئینده ام که یک از اینها نام طهوس نام شد
 و اینها همه هفتاد هزارم دارد و بر پشتش هفتاد هزار کاه و لاله میروند و کاه

اعظم از دنیا و هر یک بنفاد هزار شاخ از زیر دست دارد و آنها را از حق را تنها
 خبر ندارد و بدست ولادت تربیت بگرفت آید اگر نه جنب او را سگ گشت گنبد
 جسد زمین را بر سبک آیند و شنیده ام آنروز هیچ کوه نماند و کوه دیگر بارت عباد
 و همه صدایا ببالا آید و آلهه بلند کند و همه کوهها خاضع شدند نزد او بدینسر
 محمد مصطفی صلعم و همه در خیمه تقدیر خفا کنند با شخها و میوه با بشا بر
 و نداشت و زنده میان آسمان و زمین هفتاد و چهار نوع نور را که بجا سپیده بر
 نبی و روح حضرت آدم علیه السلام بشارت ولادت دادند سرافرازد و هزار بار
 او متعاضد شد و خضر مرکب از کام او بیرون رفت و کوثر مضطرب و هم فدا شد
 قهر از رویا و قوت بیرون افکند و بشا را شیطان را بر بچه را بسته در قلع و محکم کند
 و چهل روز باب خرق کند و بقیه همه سرنگون شدند و او بالا از آنها بلند شد
 و صد آسمان را که بلندند بر آلال فریاد برآید بسور تسبیح ثوابها و نذر عذابها
 و با اوست عزت ابد و همه بزرگ و اوست خاتم انبیا و مادر کنایه یافته ایم
 که عزت او بهر نفس مردم اند و بعد از او مردم در آمانند از عذاب و او را هر روز
 یکا از آنها راه میروند معاویه گفت از ابو اسحاق حضرت او گفت که گفت
 فرزندان فاطمه علیها السلام سر معاویه دور تر نشدند و لبها زخم بدندان کردند
 بر لب زخم میالید که گفت ما یافته ایم صفت آن و فرزندان پیغمبر را که شهید شدند
 شد و آنها فرزندان فاطمه علیها السلام اند و خوانند کشت ایشان را بدینسر عقیق
 معاویه گفت کدام ناک خواهد کشت ایشان را که گفت ما مرد را در پیش
 بر معاویه بنیاب شد و گفت بر خیزد اگر خواهد پس ما را خشمیم و از این زمین

مرویت که جمیع اشیاء و جمیع خلق با او اول چیز خلق که بود جیبی هر صلح بود پس از آنکه
 آب و عرش و کرسی و آسمانها و لوح و قلم و بهشت و جهنم و ملائکه و آدم و حوا و یاقوت
 و جبه و صد و بیست و چهار هزار سال پس از آنکه نور پیغمبر صلح را خلق که هر سال
 نزد پروردگار خدایستاد و پاک که حمد و ثنا میکرد جمیعاً نظر رحمت پروردگار
 و پیغمبر نور مراد و مفضل از خلق عالم و برگزیده منزه از خلق منزه بهشت و جلال
 سوگند اگر نور خدای تعالی را نمی آفریدم و هر که نور رحمت میدارد قسم او را که
 میدادم و هر که نور دشمنی میدارد منزه او را دشمنی میدادم پس نور انوار حضرت شد
 شد و شعاع او بلند شد پس جمیعاً از کائنات نوره ازده حجاب آفرید حجاب غایت
 عظمت و حجاب عزت و حجاب است و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب
 نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب
 شفاعت پس از آنکه نور صلح را داخل شود در حجاب قدرت تسلسل شد
 و هزار و هزار سال این تسلسل را یکسفت سبحان الله العلی الاعلی
 عظمت بازده هزار سال یکسفت سبحان عالم الشرف و اخفی و در حجاب
 نه هزار سال یکسفت سبحان من هو خفی لا یفترق و غیبت هزار سال و حجاب
 رحمت یکسفت سبحان ربك ديب العزت عما یصفون و در حجاب
 جبروت هشت هزار سال یکسفت سبحان الکریم الکریم و در حجاب کبریا
 چهار هزار سال یکسفت سبحان العلی الکریم و در حجاب رفعت صد هزار سال
 سبحان فی الملک و الملکوت و در حجاب سعادت هزار سال یکسفت
 سبحان من یزید الاشیاء و لا یزول و در حجاب شفاعت هزار سال
 سبحان

می گفت سبحان الله و بحمد سبحان الله العظيم پس امر علی را فرمود
 که از تو زبان یک صبح صلوات بر او باد و از تو آفرید و در دنیا علم چند به غیر خدا نماند
 پس امر فرمودی نمودا که حضرت نامه فرود آورد در دنیا عزت و در دنیا جبر و در دنیا شرف و در
 دنیا تواضع و در دنیا رضا و در دنیا روف و در دنیا علم و در دنیا نفوذ و در دنیا
 و در دنیا رانیت و در دنیا حیا و در دنیا عمل و در دنیا غریب و در دنیا هدایت
 و در دنیا حشانت تا که در تمام دنیا قیام خواهد نمود و برآمد و عرض نمود
 که این بیست و نه و از آن رسولان منم و من شفیق روز جزا پس گفتن و در بیست و نه
 چشم بر داشت یکصد و بیست و چهار هزار قطره از او بر نجات هر یک از آن قطره
 از نور آنحضرت به غیر از اینم آن آفرید پس آن نور را بر هر فردی صلوات می کند
 و می گفت سبحان من هو عالم لا یجعل سبحان من هو علیم لا یجعل بعجل
 سبحان من هو ضعیف لا یفتقیر به و تا که هر بابا شدن سپید شود هر صلوات
 پس از سبب آنرا گفت انت الله الذی لا اله الا انت وحدک
 لا شریک لک دبت الارباب و ملک الملوک پس ختم با و نهاد که
 که تو بر کردی و هست و بهر خلق من و است و بهر غیر من است پس از
 آنحضرت جوهر آفرید و بدو نیم که بهر یک نیم نظر هست و بدان آب شد نیم
 و در نیم دیگر نظر شفت نظر که هر شرا و آفرید و عرش را بر و آب گذاشت
 که سر از نور عرش آفرید و از نور کسری آفرید و از نور لوح قلم آفرید و بقلم و حشر
 و بنویس و بعد ملا پس قلم هزار سال در پیش کشید تا کشیدن کلام الهی
 بهوش آمد گفت پروردگار چه خبر نویسم فرمودی پس لا اله الا الله محمد رسول الله

چشمم نام محمد صلعم شید بیده افتاد و گفتم سبحان الواحد الصمد
 سبحان الله العلی العظیم پس سر برداشت و شهادتین نوشت و گفت
 پروردگار را کیست محمد صلعم نام او بنام خود یار او بیاد خود معزونی که در حق خود
 که آن خلق اگر او را میخوانند خلق منبکیم و نیا فریدم خلق خود را که برابر او پس از
 بشیر و سراج منیر و شمع و صفر حبیب من پس قلم از صلوات نام آنحضرت
 گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب فرمود علیک
 السلام مضی و حمد الله و بوی کائنات از کفش برآمد سلام منت و جواب
 واجب پس قلم امر خود بنویس رفعا و قدر مراد آنچه خواهیم آورد تا قیامت
 پس ملک چند آورد در صلوات فرستاد بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند
 بر سر شهادت آن تا قیامت و از نور محمد صلعم بهشت آورد و آن بجهت عظیم
 و جلال و سخاوت و امانت زیانت داد و آن بر محبت و مطیعان خود
 که پسر است آنها از هر در از آفتاب بر خاست خلق که در آن کف زمین بار خلق
 که در زمین چنانکه در حرکت به خلق گویند فرار داد پس ملک خلق که در زمین
 برداشت و سکه عظیم آورد بر پار ملک بر تن فرار گرفت و کار عظیم آورد
 که تنگ بر پشت آن و بار کار بر پشت ما هرست و ما هرست و آفتاب
 بر روز هوا و هوا بر روز ظلمت و آنچه زیر ظلمت است که جز خدا نماند پس از
 بد نور منور که انید نور فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و حلم و سخاوت
 آورد و از عقل خوف و هم و از علم رضا و شنود و حلم و رحمت و از سخاوت
 محبت آورد و همه این صفات در طلبت محمد صلعم و اهل بیت او آورد

یا علی

و بخیر که بعد از ارواح مؤمنان است همه صلعم آورد پس هر ماه و ستار شنب
 و روز و نور و طهارت و سایر آنچه از نور صلعم آورد و نور آنحضرت را زیر چشم
 چشاند و دست هر سال است که ششم پس آنرا از آسمان غسل که با آسمان اول الله
 اراده خلق آدم علیت نام بعد پس از فرج جبرئیل با نازل شود برین و قبضه خاک
 بر این زمین آدم را که بر اینست بعین صفت نهم برین آورد و باو گفت چه خدا خواهد
 غفر از تو آفرید و او را با تشنه عذاب کند و هر کس بیا سید بگو یا میرم بخدا از کلام
 چیز که در حدیث است را در آن بهره باشد و هر کس پیش نازل شد برین استغاثه بخیر پیش
 برکت و گفت چه کردگار را برین پناه گرفت بنور صلعم پس آنرا در کرم و چوبین
 میخائیل و اسرافیل هر یک آمدند و بر کشتن و جفا عزرائیل را فرستاد و برین بنیاد
 پناه برد و عزرائیل گفت من نیز بخدا پناه میرم از کلام فرغان او نیز در قبضه نازل
 و با این تمام در برین آید و سیاه و سرخ و نرم و درشت برین بر گرفت
 و با این سبب شقایق و دیگرها آدم مختلف شد و هر نوعی از اجزای آدم که در حدیث آمده
 گفت فرغان بر دار تو بهتر از آدم کهن بر آن پس هر نوعی از اجزای آدم که در حدیث آمده
 خلق بر این فریم و پیغمبران و صالحان و شقیاء و بدکاران مخلوقا باشند و نور آن
 ارواح همه که نام پس از فرج جبرئیل را با و در کتب قبضه سفید نور امانت مقدس
 آخر الزمان صلعم بود اصل مخلوقات پس جبرئیل با کبر صافات و سبحان بیا شد
 نزد موضع طرح مقدس آنحضرت و آن قبضه را گرفت و با آب لیمو و آب تعظیم
 و آب کریم و آب کونین و آب رحمت و آب رضا و آب غفر و غیره که پس از آنحضرت
 از هدایت کسب شد از شفق و استغاثه از سخاوت و دل از بر و برین و فرج و از

و با آنکه از شرف و نفس هماره تو خوشتر جای فرید پس مخلوق که کنش طاعت را با طاعت
 آدم علیه السلام چنانچه بدو نام شد بماند و صریح و قریب تر از آنکه از کمال خیر او را
 درست کنم و روح در او دم هم بسجده در آید نزد او پس ملائکه جب آدم علیه السلام
 بر گرفتند و بر پشت گذاشتند و ملائکه مستظرفان بچند هرگاه که امر که از سجده
 کند پس امر نمود روح او را در داخل بدن او و روح مکانی که شکست دید از داخل شدن
 استغفار نمود پس حقیقتا فرمود که اگر هست داخل شو و اگر هست بیرون بیفت
 آدم علیه السلام رسید آدم جب خود میدید و صدای تسبیح ملائکه میشنید چون
 بدو ماضی رسید عطفه که عطف او را بسحق آورد و گفت بعد از آنکه کنش اول
 کلامی آدم علیه السلام باین کلام نمود پس حقیقتا و صریح و محکم است که از آدم
 بر او رحمت نازل خلق که هم و رحمت خود بر او فرزند او بود و رحمت که هم که بگوید
 مثل آنچه از کفر باین سبب تا کن بر او عطف سنت شد و هیچ چیز بر او
 کلام نیست از عطف بر او عطف پس آدم علیه السلام نظر که ببالا دید و بر او
 نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله اسماء اهل بیت آنحضرت را
 دید و بر او نوشته پس چنانچه روح رسید پسر از آنکه بقدر مهارت
 بر خیزد و توانست و باین سبب حقیقتا فرموده خلق انسان من محمدا
 بعضی فرموده شده آدم از شتاب کار تم احوط پس از هر صلوات
 آدم علیه السلام همیشه الله شیت علیه السلام منتقل شد و از شیت با تو
 و از او بقیان و از او بملائیک و از او با ایل و از او با درج حکما هر
 الهامیه میکنند و علم حکمت و با ضرورتیات و چنانچه و اعدا و طلب

[illegible]

و الذی یسر الخفرت سیلام الله علیه ما یج فوفت شذوذ و در مدح حضرت ابراهیم علیهم السلام
 بر و نیز یافت و آنحضرت قبل از نبی است نبی الهی جنات مقدس و فی نبی سید
 عیلت خدا که مکر بطریق و فیض و کلام بعضی میگویند نبی نبوت حضرت نوح علیهم السلام
 عمل که و بعضی میگویند بطریق حضرت ابراهیم علیه السلام و بعضی میگویند نبوت
 حضرت عیسی از افعال کاذبه عامه است این ندارد و آنحضرت مبعوث است که کافه
 خلایق از شرق و غرب و عرب و ترک و یمن و سیاه و سفید را اهل اندوختن
 و خست و دروم و شام و ترک و تمام عالم سیم و در آن عالم و با جوج و با جوج
 و طوایف جهان بنی اسرائیل و یمن و مصر است و فی کمال قیاس و بیان
 و غولان و قاطع خلایق و انام از دور العقول و بعضی میگویند هم مبعوث است
 بر کاکه و نهم روحانیان و انبیا و فیض و نبوت و در ایام نبوت سینه سال
 معظم نبی نبوت است و ده سال در برنده مشرفه و هدایت خلق و نوح و بر علیه السلام
 بیست و چهار هزار بار آنحضرت نازل شده و نصف این عدد هم گفته اند و بار
 جبریل علیه السلام و در میان زمین و آسمانها پر شده چهار عظم شنبه
 و کاه بر صورت و جبهه غلبه نازل شد و روح پاک است عظم همه پاک
 و اکثر اهل عالم که بر آنحضرت نازل شده اند و کس از انبیا عظام و عراج نرفته و آنحضرت
 که هرگز با ستم و یکبار عراج رفته و هر بار مشهور است یک جسته و یک دو خانه
 و تمام غاب و تسین مخاطب خطاب با الارباب است اباب نورانه که
 در شان آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم نازل شد آیات و قوای و تجلی
 و لغات شذر اموال و هر یافه و غیر از همه استخراج نموده اند و غیر نقل آنرا از آنکه

ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام این آیات از کتاب است و انکار کنند
 و بگویند و بگویند که این کلمات از کتاب است و انکار کنند
 اما بایم ماوی مصر عیال حینا کما ما می لحا اود فای الو
 فیما عون آل اشموسل قول سمعی خاص بری ابره طی
 انویم اود ما اود اتر اشم اشار بر لدا تو ما فی اشم اشم
 اخم کامو اونا سفر یادی بقیود در یکه اشم ان کل اشم
 فدیم بار اوسوت وها بر شما و دشینا بوج هکوم اوتوای
 اسماعیل اناست. از این ابرو بر. چندی با صفت علی و آیه قرآن
 از انجیل مرقس و هم انجیل متی شماره پست چهارم با صفت ترتیب کتاب
 اگر چه اکثر نصرا بر انجیل را آسمان می دانند و می گویند بعد از حضرت عیسی علیه السلام
 چهار نفر از او این لوقا و مرقس و یوحنا و پطرس آنحضرت احوالات اول
 از ابتدا تولد با سمان رفتن نوشتند و این انجیل در میان نصرا است
 و جمیع فرق نصرا بر این انجیل را با لغات و خط خود نوشتند و در هر چهار
 انجیل و این است آیات نازل شد و اسنای تو دیکر بس ساداکم
 ارسیس ما و کاره اسفاد فلیط یوا یماستوس بر نیبرس
 بوا نبوا نانس با قانی صلب بری حای ها بنصل برها
 لاخصی صلب کا عا کرا کما عا کرا کما عا کما کیم دیدن ان است
 سبب ان کیم میان جسمها وید اسواس بر با هیال اذ کلین
 اسود بر بود کار اسون کثیر و کاخ حیا و بود و طو وید

طلبا و لذتدانان و کج جیسین با تون نورانی و سوس و کجس
 سیاهیل ای ارسنا کن کج دیتو شفا کا و در و لیس یوان ادا
 موت ای ادرش نا کن دگر دکان. شینه و بارند و زعم چو است چیه
 کن ب صفت است و با ما ب حکیم هزارا کا بر حکما و فرست است در کتاب
 فرشتک الملکوک با بنیم صبح نمده و اثبات ظهار نبوت انحضرت که
 لغت اند و ابتاع متوهم کس فرشته دار لغت سر یازد مشکلت است
 اما قدر حضور و بعد مولانا مهر یا قرعیه رحمة از لغت نذر هلو و در بیلو بشارت
 ترجمه نمده و حیران بر رحمت برای ن مندرج ساختم سام این دنیا نام
 یوا فرید دن دکن تا د کوم جباتو کینا اسیم شطرح مجرب دکان
 کما کد من و خوش و جا و نکی سرب و سرب و نمن ایوبی
 ما تا کیش مند شنان سینا شولمن مد تو مد یون چینه
 سرب و دکن تا منش بهایر سینا جامنو نیتن ملتکان
 و اس سو بر ابا شود و ما مند سین شمس شوملک
 فابون ملکون نا کجی مکننا سلسل حکمت و دندش ده ده و
 سازه و درن بیه بیت و فخر فخره و در و با
 نماز شده و بفر کونید در بیت سال بنجا بعد تخم و هاتم و زنی نزل
 قران بفریم خواهیست و اکثر مفسرین این قران مشهور از احمد
 بفریمه تا فل اعوذ بوبالاس جمع و ترتیب عثمان است روایت
 کند ابو احمد محمد بن زکریا الحسن الفایز فی خبر داد و مراد الله اسم عبد الله بن محمد

الحکماء حدیث کہ مرا فرماؤ تو بخیر میری مقرر گوشت حدیث کہ مرا فرماؤ
مفسر گوشت حدیث کہ مرا فرماؤ عابد حدیث کہ مرا فرماؤ پرستش
بیر میری گوشت حدیث کہ مرا فرماؤ تیر بندہ مسلم گوشت حدیث کہ مرا فرماؤ
بیر تو میری گوشت حدیث کہ مرا فرماؤ بنی ماریون از عثمان بن عطاء از پندش
از نیکو جانتر گوشت انچه نازل شد بیکہ اول قرآن بعد ستر ستر انعم پسر نزل
در ستر ستر گوشت پسر اذا الشمس کونت پسر سرج آسم پسر واللیل پسر الفجر
پسر الفجر پسر الم نوح پسر العصا پسر والعبادات پسر انما اعطیناک
پسر الیکم پسر ارباب پسر کافرون پسر الم نر کیف پسر الخلق پسر الناس
پسر اخلاص پسر النجم پسر عین پسر قدر پسر الشمس پسر یروج پسر
والنہن پسر الیلا پسر القارصہ پسر قومہ پسر ہمزہ پسر والتمسک
پسر فاف پسر ملک پسر کہ بعض پسر طہ پسر شعراء پسر نزل پسر قصص
پسر آریا پسر یونس پسر جود پسر جوف پسر حجر پسر انعام پسر
صافات پسر لقمان پسر صبا پسر زمر پسر فوج پسر حم مجہ
پسر حم عشق پسر حرف پسر دخان پسر عانہ پسر حقائق پسر
پسر غائبہ پسر کشف پسر نزل پسر ابراہیم پسر انبیا پسر مؤمنون پسر
الم تنزیل پسر طور پسر ملک پسر عاقہ پسر ذوالنعاجم پسر عجم
پسر سام لون پسر نازعات پسر الفطرت پسر النقت پسر روم پسر
عنکبوت پسر طغفین و این ہشتاد و پنج سورہ بیکہ نازل شد و نام
معلوم در سرور باقران بنا ہماز مختلف نوشتہ اند و در ہا مختلف نام

که آنست که اگر جابر بن عبد الله نقل آنرا بداند که بد حرام و صلاح و عمرش و قاصد
و مقدمه و نیت و الهام و الهام و البیت العتیق و ام رحم و ام القری
و عاظمه و راس و کلمه و کلمه اسم بقعه مثل بن عبد الله و آنچه بدین مشرف نقل
شده این است البقره پسر انفال پسر آل عمران پسر اخرا پسر صفه پسر
پسر اذ ذلوت پسر قید پسر روه مهر صکم پسر عد پسر رخن پسر اذ
پسر طلق پسر یکن پسر حشر پسر اذاجاد پسر نور پسر حج پسر نضون
پسر مجادله پسر حرات پسر محمد پسر جمعه پسر تقاین پسر صفه
انا فحفا پسر مایده پسر نوب و بیت و بیت تو را از آسمان و زمین
بین طور کفنه طایفه و طایفه و برب و دار و مسکنه و جابره و مجبوره و مجبه
و مجبوره و عذراء و قاصد و مر و مر و نید و دار و نید و مر و نید و مر و نید
که جز در فضایل ابر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت و ذم و قریش و فضایل
انها و بعضی در ذم و ثمان پرون که و قلیه از علماء که نید قرآن و بیان
و جز پرون نرفته و بعضی از علماء و قرآن را از لایه از لایه میگویند
ایات قرآن و مثل این با پشته بعد از آنچه احوال مشهور است و در اکثر لایه
اسم ابر المؤمنین و اولاد او علیه السلام صریحا بی ثمان بر آورده و
صریحا ذم شده به مثل آیه بالقی آمل انحن ابا بکو خلیه و اولاد
خلی است و مشهور است که در لایه اسم ابر بکر و بعد از کفر و مشعل
از همه و ابیات مصاحف جمع نموده و عاظمه و مر و نید و مر و نید و مر و نید
چون که قرآن هر بار سورت و هفت قرآن نوشته بر غیب حال و بیان

ان اقام يكونيدس مرقم اركن فران فانوب نيدوز نسيب كاذر ولاح الله
 عيده الرحم بعض آيات فريده ثمان وجر سوره از سوره فرائده از مصحف عبد الله
 بن مسعود نوشته بجا نيزه فقره در پنجاه ايراد و مرنايد مائة النورين
 بقر الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا امنوا بالانوارين
 الذين اوتيناها يتلوان عليكم آياتي ويحدوا لكم عذاب
 يوم عظيم نزلان بعضهما من بعض وانا السميع العليم ان
 الذين يرفون بعهد الله ورسوله في الله لهم حيات النعيم
 والذين يكفرون من بعد ما امنوا ينفق من ميثاقهم وما
 عاهدهم الرسول عليه يفتنون في الحجة ان الذين يظلمون
 انفسهم وعشوا الوصاوي لثلاث يفتنون من الحجة ان الله
 الذي نور السموات والارض بما شاء واصطفى من الملائكة
 والرسول وجعل من المؤمنين اولياء من خلقه يفعل ما يشاء
 لا اله الا هو الرحمن الرحيم قد مكروا الذين من قبلهم برسلكهم
 فاحذروا انهم يفتنونهم ان اخذني شديد اليهم اهلك عاظ
 ورمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تفقون وقرعون
 لما خلق على موسى واخيه هارون اعترقوا من تبعه عين
 ليكون آية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعهم في يوم
 فلا يستطيعون القول فيسئلون ان الحجة ما وابعدهم فان الله
 عليم حكيم يا ايها الرسول بلغ انذاري فسوف يعلمون

قد خسر الدين كانوا من آيات وحكمي مع ضيق مثل الذين يرون
 بعد ذلك لا أجر لهم حيات النعيم ان الله لقد منفضة واجرم
 وان عليا لمن المتقين وانا لتوفيت حقه يوم الدين وما نحن
 عن علم بغاطين واكن منه على اهلك اجمعين فان ذوبت
 هم الصابرون وان عدوهم امام المحسنين قل الذين كلفنا
 بعد ما امنوا طبعتم ذنبه الخبوة الدنيا واستجلمت بها
 ونسيت ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهد العهود
 من بعد تركيها وقد ضللكم الامثال من قبل احكامكم
 تهتدون يا ايها الرسول قد ازلنا آيات بيانات فيها
 من يتوفيه مؤمننا ومن ينزل من بعدك يظهر ان الظالم
 فاعرض عنهم اتهم معرضون وانا لم نخشون في يوم لا ينفع
 عنهم شيئا ولا هم يرجعون ان لهم في جهنم مقاما عند لا يغفرون
 فبج محمد بك ذك من السالين ولقد ارسلنا موسى ^{عليه السلام}
 فيغوا على هارون لما اختلف فصين جميل فجعلتهم لقوة
 وانما ذير ولعناهم الى يوم يبعثون فاصبر فسوف ينصرون
 ولقد اتيناك احكام كالذين من قبلك من المرسلين جعلنا
 لك منهم وصيا لعلمهم يرجعون ومن ينزل عن امر محمدا
 محمد الى جهنم فليصنع بكفرة فليلا فلا تسألن عن الذين
 يا ايها الرسول جعلنا لك في اعناق الذين امنوا عهدا

فخذ دكن من الشا بر
جلا محمد

الآخرة وبرجوا ثواب رخصه ربه كل أهل يستوي الذين ظلموا
والذين ظلموا وهم بعد إذ يعلمون فيجعل الآخرة في أعناقهم
وهم على أعمالهم نادمون أنا نبشرك بك بذنوبك السابقين
والذين ظلموا منكم ألا يخافون عذابك وعليهم منى صلوات ربه
أحبوا منهم وامواتا في يوم يبعثون وعلى الذين يبعثون
من بعد ذلك غضب الله عليهم أنهم كانوا قوم سوء كانوا
وعلى الذين سلكوا مسلكهم منى رخصه ربه في الغرقات
آمنون وإن الله لذو فضل على العالمين والحمد لله رب العالمين
سورة الكهين بسم الله الرحمن الرحيم يا أيها الذين آمنوا
آمنوا بالنبى والولى الذين بعثناهم يا أيها أنكم إلى الصراط
مستقيم بلغى وعلى بعضهما من بعض وأنا العليم الخبير إن
الذين يوفون بعهد الله لهم جنت النعيم والذين إذا تكلمت
عليهم بأياتنا كانوا أبايا تنام مكذبين أن لهم في جهنم مقاما عظيما
الأنور في يوم القيمة أين الضالون المكذبون للسلين
ما خلفهم المستسلمون الأباغى وما كان لينظهم إلى أجل من
ومع محمد ربك وعلى من الشاهدين والمدايد يا أيها
الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك فيشأن على وأن
تفعل فما بلغت رسالتك والله يعصمك من الناس إن

انما انت مشاهد

مقامه الشعاع ونبعلم

الذين ظلموا من الجاهل متقلبين يقلبون في النساء واما محمد فان
الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد اتينا آل ابراهيم والآنجر
الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما في الشفاء وقضوهم نعم
مستولون في ولايتهم على ابن ابي طالب ما لكم لانتاصرون
في الزمر فاما نذ هبن بل فانا منهم مستهزون نعلي بن ابي طالب
في حبه ولقد عصانا الى آدم من قبل كلمات في عهد علي فاعلم
والحسن والحسين والنسعة من تدبير الحسين فنتسلي ولم
نجد له عزما في البر فاحمدا عبيد في علي ليلة المعراج ما
اوحي اليه الم من ان لا اله الا هو احيى القيوم لا تأخذه سنة
ولا نوم له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت
التراب عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم من دعي الدعي
بشفع عنه فلو ان نحن تركنا الله المومنين القفال بعلي بن
ابي طالب وكان الله قويا عزيزا في ذم ابي بكر بالنبي لم اتخذ
ابا بكر اخيلا خيرا كثر غير خريف آيات قران يخفي تفسيره علماء
ونا حبان واكثر فرق اسلام بعض آيات انبياء قران را برافه تفسيره
معينها قرار دارند وهر يك بطور خوانند الفاظ واحرفا غير بسيار دارند
وعالم متدبر ظاهر است چه باقران كه اند معلوم نموده قران بقرات
كدام فارز دل كشته و بهر طريقي آيات آن را در اسلام خوانده اند انا بجملة
البحر

پسر خرقه بدرجه شریف
اکل و شربت در دوزخ در بهشت و آنچه شده از زیر پستان عمرو بن عبد الله کشید
و شکر کار و بهمان همه ده هزار بخت بر که آید بخیان صحرای حرب با شاره
سلمان خندق بدر حریف کشید و بر ماه رمضان بغضله نگاهداری با شکرش منعم
شد پسر خرقه بر فریط با سکه هزار صحابه و بر از او کشید شدند و بقیه السیف
و طنم پسر خرقه بنر طحان پسر خرقه بقرقرش پسر خرقه مصطفی پسر خرقه
خبره و صلح حضرت با سبیل بن عمرو و سایر پسرکان حرب پسر خرقه خبر
با هفت هزار صحابه و حضرت طیار روز فتح قلعه بزرگان جستان با سبیل
نجات کرده و نواز شتر و جوار حنایان و طعام آنحضرت با اوست و میان آن
منت پسر خرقه و فتح با جوارده هزار صحابه و بنیان را از کعبه انداخته شکستند
با سبیل و در باب اسلام خاک کعبه و از کعبه معطله بت پسر خرقه شد
بلکه در هر دو کفار و فرج و فرج و هند از سر سلمان شدند پسر خرقه و جنین
پسر طایف پسر بکر با ستر هزار صحابه را آنحضرت صلح در نه خرقه تمام حاضر بود
و در بعضی خرافات بت مبارک حرب که از اول بدر بکر نزد جمع بودند
سال هجرت و احد ماه و سال هجرت و حرب خندق و فریط و ثوال
چهارم هجرت و جنگ بنر مصطفی و بنر طحان در شعبان سال پنجم و جنگ خبیر
و فتح که معطله با در رمضان در سال ششم و جنگ بدر که اکثر این خرافات
ابراهیم بنی حاکم سلام سوار و صلح با ابوی و همه فتوح بت مبارک او شده
در از او در آنحضرت - یا الله که در صلح سوار و صلح با ابوی و همه فتوح بت مبارک او شده

در زن نکاح مقیده
 میداند که عقیقه از برای او بیکه و بدو و پس رسیده است و بر بلند رفته او را سیر
 میدهند و حفظه و ام جنبه و سوده و ام سکه عقیقه نام و این سکه از زیر پند
 بنت جبر بر سر خطب نفس بر خورید و همچون طلا آید و زینب بنت جحش را آید
 و جبر بر بنت حارث مصطفی عدد اول است و آن حضرت صلعم قاسم و قاطعه
 و رفیده و زینب از خود کبر و بقول متروک رفیده و زینب از نو هر سابق باشد
 و ابراهیم از زار و قطبه و گویند که هر یک از طبع و طاهر و نزهت و بعضی از ابراهیم
 بعد و مشرف به هر خواند که زینب بن حارثه و اسامه بن زید مدینه از آن حضرت است
 سبک که نزد اعراب طرس نام بعد و هر یک از عقیقه و عقیقه که شریف از اعراب است
 سبک که گرفت که از زار قار میماند و بقول سبیل لغو و طهر و طیف و زینب
 در دوزخ که خشم خاف در هم میخوردند و در دوزخیم فار و این شهر شریف
 خاصه و عام است اسباب حق و حق العفال و هر چه و هر چه و هر چه
 و بصورت و بجز و از هم و در اینجا حق و را عود است صلعم و زینب و هر
 و صاحب و زار و داد و معین و باور و صاحب علم و سر و باور و انوار و انوار
 عالم بقدر جبر که از غیر زار و حضرت جبر طیار و عباس و فضل و عبد الله
 و عقیل و جلیله و سلمان و مقداد و ابو ذر و عمار و عباده بن مسعود
 و جابر انصاری و سعد معاد و سعد عباده و خریجه و الشهداء و بن و جبر
 و عثمان مطعون و حطه غیل الملائکه و خدیجه ایمان و ابو سعید خدری و ابو
 ابوبکر ابوالانهم بن زیمان و سهل خیف و زید بن حارثه و اسامه بن زید

[illegible]

و من افضل اولاها دي له و الله بصير الخبيات اما بعد صلوات الله
و ايدينا بحسب من الله و در مقلد اهل بيته اجمعين بحسب من الله
و نامه آنحضرت صلعم را باره که در باب اخاف بر و تحريف بفرستادند که از ایشان
در کتابها و کتب که به دستون بیاورد طاق بسلام حصار شهر و فرستادند به شهر
مقر سلطنت آن پادشاهت و حرفش را که در آنحضرت صلعم نامه خود را مقدم
بر نامه قرمز نوشته و در جواب نامه شرفناک و در کسب فرستادند چه نامه اخاف را
آورده حضرت فرمودند نفعی از دست خان ولایت او به دست بر آید آخر چنین شد
که بعد از آنحضرت ولایت عجم و شام و روم و هند و ایران و توران بر سر اسلام
منفوخ شد و نامه بملک و عیسای و هم مسلمان شده و ولایت عجم را باز آنحضرت
و کذرات و نامه بر بحرین و قطیف و غیرت اندک مسلمان حضرت صلعم و اهل بیت
هم کاتب و تحریف و ضابط و خازن چه آنحضرت صلعم خط و سواد داشت و نامور
بنو شرف و خواندن و بنویسند از او فوات عثمان هم کاتب بود و اهل بیت و عیسیای
بن برحق و آخر مغرور که او را لعنت و طردند و چه تحریف آیات و کم زبیرا
بیکه مثل غفور و جم را غفور و حلیم فرستاد و تبدیل آیات بیکه عیسیای
اگر چه مسلمانیست و آن عالم فاطمه زهرا علیه السلام زوج ابراهیم مؤمن علیه السلام
به و رفیق سجاده عثمان و فرقیب سجاده ابا العاص بن ربیع عثمان و رفیق راکش و
و ابا العاص فرستاد خطبه بنی بنی بنی را از آنجا است عثمان را از آنجا بنی
گویند و سبب مخالفت عثمان آنکه در رسول خدا صلعم مغیره بن العاص هم عثمان
طردند و فرستادند که و لعنت خدا بر او و کسر مغیره را نگاه دارد و ابا العاص

و بیشتر دو ضایع او را الحقت کن عثمان را در خانه نگاهداشت و چند بار انعام کرد
 حضرت قبول فرمود عثمان آب و شکر با دو دوازده سپردن و نه قدر برآه رفت
 شد و مرد به برآه افتاد و تعلین او باره شده با او و مجروح شد و از قتل عاجز
 شد بکم التمر در زیر درخت خار افشاد و جبرئیل رسول خدا صلعم را خبر داد و حضرت
 ابراهیم بن عبد السلام و عمار را فرستاد و پیغمبر را گفتند عثمان چه افتاد بود
 غداست بهانه که رقیه را بسیار آورد و گفت تو پندرت خبر که در وفات پیغمبر را
 گفتند و با کینه رقیه و طر که رقیه سپرد بزرگوار و نه پیغام فرستاد عثمان مرا گفت
 آنحضرت صلعم ایبر علی سلام ما فرستاد برود و در حضرتت ایما در ایبر المومنین علیه السلام
 شمشیر خبر بدید که آمد و رقیه را بنیانه پیغمبر صلعم آورد و پیغمبر گفت ایما به بر عثمان
 نفیست که در وفات عثمان تو را گفت خدا او را بکشد و بعد از آن رقیه از دست دروایم
 بر حمت آنهم بنیست از بنی قریه بهی در مدینه بجات پیغمبر صلعم وفات که حضرت
 فاطمه زهرا علیه السلام بعد از وفات پیغمبر بزرگوار از ضربت حجر وفات یافت و تمام
 در که پسر از بنیست وفات یافت لهذا گفته اند فی القسم بعد و ایبر ایم در مدینه شرف
 و علی السلام ذکر از انرا. انجند است در اقامه معبر و - ابو طالب علیه السلام
 اسلام محمد را از کفار و برادران مخفی میباشند بر اصل صلعم چند روز از آل فرعون
 و این امت او به وایان و خوار از فرعون کسان و قبطنیان سر کشید و چون
 ابو طالب بفرجه شمر رفت به نام ایم بهیغت جیش و مکر که طبع میگفت
 بخور که نفسها سدن لمصافانا لاها سندن اشهد مخلصا لا اله الا الله و کفار بنی اسرائیل
 نفیست و در فاصه انرا با نه نعل میگردانند نفس کشین
 السلام

ابو طالب علیه السلام وصیت با الله ویا بنی امی نبیا وپیغمبری علی نبیا
 وبنیامان و اسلام شکست قازید و دیگر خرد و سید الشهدا و جنگ احد و جنت
 و حشر شهادت و اول نبی چه قدم اسلام از خاک قبر او بیرون فاطمه علیها السلام را
 و از خام ساخته و به بند ریسمان بکبکی و قیر انجی بجا حد است که هر در حلاله
 و خبر او طاعتی که بسال عاتم او و خود یکم کبر فورت شدند و پیغمبر صلیم بر فورت کرد
 به جوت فرمودی و نایج بهر مقرر شد دیگر عباس از طلق و بدر و جده خلقا حساب
 و قبر او و پیغمبر دیگر عبد الله از اهل بیت ایمان بیاورد و باز شرام جین است عرب
 حاله محط و نزول نبوت در کهر این نفر کشت و انبیا چهارم ایام نبوت فرستند
 و عمان حضرت صفیام زبیر و عاتکه شد ۱۰۰ آنحضرت معلوم سلمان فایرند
 از تبریز از اولاب تهر اصفهان بعد اسلام او مکن با ابو عبد الله و مسمر سلمان
 و ابی بکر قلندر ان کونیدالت تناسل داشت کذب است بلکه زن و پسر عبد الله
 داشت پیغمبر صلیم او را از اسافت و از مکه مل مؤمنان و بزرگان است بعد از این مؤمن
 و ولادت صلوات الله علیه و جمعین و در صحابه کس از سلمان فاضل نیست
 سنیانهم بر فضل او منفق اند و پیغمبر در شان او فرموده السلام منا افضل
 و نیز السلام منی فرموده از سخنان او روز سقیفه معاینه اید از این مکتب اسلام
 قال ان افعی القری و بنو کعبه کتاب الله و یدر لما اجمعنا الصحابه
 علی السلام الفارسی یوم السقیفه فقال یا ابا عبد الله انی
 سنک و ذیبت و علمک و صحبتک من رسول الله صلیم
 فضل و هذا الامر لا یجد منک فقال یا الفارسی منی کرم اگر

شنبه غدا علیهم فقالوا اما صنعت يا ابا عبد الله فقال يا الفادى سمعنا
 انك تكلمت بالناس يقول نظم ما كنت احسب ان الامر منصرف
 عن هاشم ثم منهم من ايا الحسن البس اول من صلى بقبيلته
 واعلم الناس القول يا الاحكام الحسن ما فهم من صنوف الفضل جمعها
 ولبس في القول ما فهم من الحسن وديكر سقران وسلم ارب روهم
 وموتيه وبنزير اطفاله مؤمنان بهم است وادب صالح وكب وهدا على كبره
 فتح ان فتوة وبار مواضع مفتوح العنوة ازبده كان انكسرت بعد
 خفا به وفتوة: ١- ما نصر - جلد الله نبيته و - لم ان لله هرگز
 محکم شد و آب دهنم و بطنم و کثافت دهنم داشت و خمیازه و کثافت
 نمیکه و مدقوع اواز مشک و تشبو ترید و انرا که بعد زین مرعبید
 و از رو عقب و در روز دهم در شب میدید و بر طرف رو سر آورد و کجاء راه
 رعب و هراس او بدلهام افتاد و سایه داشت و بر ریشم بر او سبیل
 و حرکت حرکت میکنی و بر زین صلب و شک نقش قدم مبارک نشست
 و در زین نرم در یک اثر ماند داشت هل او در خواب بیدار بود که زین بر او
 و در خواب او متعاقب نم توانست و بقوت کسر او بر او داشت و سخن
 کسر در خواب میشنید و هرگز فرقه که نبستم میفرمود و در باران خیز میخورد
 و سر و پا بر تهر راه میرفت و تند خور و در شتر و غلطت نمیکه و کج خلق
 و عجز بر داشت و تراضع و فروغش مرغ و غلبه و فقر انرا و یک آن
 در غایت مالدار گشته بسیار از نمیکه و هر چه بدست او آمد بقصد او

مبدأ و اندک بت در من و موت عیال بر میداشت در حرام بود است
باسم پاکت عنما یا کند بکد یا رقت ط رسول الله و یا تبارک الله گویند و انحضرت
نفره نرد و صد بلند بلند که و دنیا و جاه نطلبید و نه بان غم که و همیشه در غم
مؤمنان و امت خاصه و عجم و اکثر رفته بود در بلا و وسوسه و در آزار و شکنجه
و منافقان و عصیان است صبر و شجاعت قوم از خدا نخواست و قیام
و وتر و اشته بر او واجب نه بر امت و حرام بود بر او بر نباشم صدقه و زکوة
واجب و حلال بود بر او روزه و نه زن بعقد دوام جمعه بخلاف است و نه نان
بزرگه و در آن است مؤمنان و نه حرام بود بر مؤمنان که حاج آنها و حاجت آن
از مردان در آن انحضرت بهر سید طاهر از اعم س بقه و عجم و جانیه بود
نان به تو هر چه را با و به هر چه نماید مثل زینب بنت جحش و حلال بود
با و نجران غم با و باشند و از زن دهند یا جدا شده که کار نمی روند و حرام بود
بر او عقد کردن و سب و اذیت و زنا و غنا و عجم و جریه و میان
و خسر اموال و بر او بر انحضرت صلوات حلال بود همانا سابق و با و هر راه
در بعضی است برفت و بقیه مؤمنان داخل می شود و ضیافت می کنند
چون ترک داشت و بر روزه که شرطی مالان سوار می شود و بر زور خاک با فقر و غلام
خو همز می خورد و به بدن درویشان برفت خصوصاً فقر از حلقه اصحاب کبر
خوش و عطش و مالید و در جانبیت و سال پیشتر یک که هشتام یکسری از غم
عصاة و تنه وین است که و در سلام برفت می گرفت جنس بر اهل و در آن
و در حرب نیز راه و شرف میبرد که سیدان و بخت با آن راه میرفت و نیست

[illegible]

احسان آن بزرگ میداشت بکدام حد خداوند آن میدانستند و در طواف هم زن بودند
عربان طواف میکنند و خوردن جو دانه است مروه را حلال میدانستند زنان آنها بخانه
در طواف در در بر و در حجاب بان همچو دست پا شورت میکنند و اعتقاد آنها
این بود که خاک و خمران خوانند و قرآن اساطیر و آیین این بزرگ است و شریعت سرایان
و جبراته بود رسول خدا صلعم عرب که انداخته است و آیه بلام میکنند و نگاه زن تند و خسته
به برادر حلال میدانستند و وطن اینها میکنند و زن برادر و برادر و برادر و برادر
دیگر که اگر چند برادر بودند نفر یک بزرگتر میشد و دختر و پسر و جمع اخین و در باب
و با و قمار را حلال میدانستند و چند کس را بعضی بیکس قصص میکنند و اگر
میدرخن میکنند برادران هم در عوض مقبول میکنند اگر کتف پیر میفرستند و میگویند
و اعتقاد میماند که و حشر و قیامت و بعضی از آنها نیستند و نگاه شاعران
نمیدانستند و جمع اخین مع اموات جایزه زن بطور حرام ابدی و کثرت
چنین و دیگر را بر طرف آنها زویشان از فرست صلعم و در این بنویسند
بزرگ و زب و قتل و عقیده و شبیه و صحرای حرم و ابو الهکم
و ابو جمل و ولید غیره بنابر العاص و عاص و ایل سهر و ولید بن عبد شمس
غالی معاویه و هند بنت عتبه و جابر و سفیان و ابی لوب و حاتم و مطرب
او و عاص بن سعید بن ابی عاص و طعیم بن عبد شمس و قتل این جماعت و پس
این ضلالت بعد از انشای طین فریشت و قتل بن خلد و زعمه بن سله و
و حوث بن زعمه و نصر بن حارث بن سله بن عبد المار و عمر و النعمان و حرم
حکایت ملک کبان و پهلوان کبران و بن سله و میکت محمد صلعم

قصه و حکایت است که گفته نقل میکند و اما آحادیست بحدیث و سنن
 و اسفندیار و همین و برادر اب بر غایت و مردم را متفرق میکند و این قسم
 مردم بسیارند و از این میانند: ^{اصحاب} عقیده بر قصد قتل آنحضرت کهند
 و در بر کشتن از حجة الوداع و در تل بر تل و بنابر یک کهند و انداختند
 حضرت دم کند و نه نفر بکند از قریش نشسته و طلحه و عبد الرحمن و سعد و ابی
 و معاویه و عمرو عاص و از غیر قریش پنج نفر بکند ابو موسی و غیره و اوس بن
 امویان و ابی هریره و ابو طلحه انصاری و غیره از این است که در
 که در حضور پیغمبر صلعم و عمر بن خطاب کند مسی که کذاست صحراب و ارجاق الیای
 میکند و یا نه ناجیه میان حجاز و یمن و به تیریم و لایات عرب بحدودات مسیله
 و حیات پیغمبر صلعم و عمر بن خطاب بس خلق ماکو و بدند و مجوه و خلیفان و تخم
 مرغ در کر خیب بند و در شب نشسته تنگ که جمع از این خیف بود و بدند و آن
 ملعون خلیف رسول خدا صلعم نوشت از سبطه رسول خدا بجهت رسول خدا صلعم
 سلامت ملک اما بعد من در از دنیا با تو شکریم و در پیغمبر را و انبیا است
 و قریش را و انبیا و قریش را بپای میکند و خانه غارت میکند و خلق الله را
 میکند با وجه رسول که با بنابر بحال میباشد حضرت صلعم در جواب
 که ملک از خداست چه که از شما مرغاید و گویند مسیله که بنابر بریده و
 گفت چرا عذاب مخلوق خدا که اگر خدا از پرده خیر بریدن خواست و در دنیا و دنیا
 من پرنده را بر شما حرام کنم بعضی گفت از خدا در خواه تا بر او بر آورد گفت ای
 خواهم در خواهم و خدا را بر او بر آورد و بر او را آید الله و بمناسبت بیان من آورده گفتند

گفت ای خرمین خانه در آید ماکو تر بر آید هم به هر دوازده چون با کبوتر بخت گرفت
 پیرا خندید هر آه داشت بجای هر بار او نشاند و پیران آورد و کبوتر را آورد
 هر دوازده جمع باور جان آورد و کونید شمشیر را هر دوازده و کبوتر را کبوتر شمشیر
 نزد منم آید و بر سر فرشته جلاجل است زنها که سر من بناید و بر سر و صفت
 او را میگرد پیر صورت از کاکا عذبا با و بال هم جلاجل است و سر او را با آ
 بود آید و صد آ جلاجل عالم را گرفت مردم آن صورت را از هر چه بدیدند
 جلاجل می شود و نواز سر صافه تها که کبوتر کونید و چشم سوره و الذاریات
 شنید گفت بمنزله مثل این نازل شده و الذاریات ذرعا فالحا
 حصدا فالحا حات طحنا فالحا برات خیرا و فالات کلات
 اکلا و چه سوره قبل شنید گفت بمنزله مثل این سوره الفیل ما الفیل
 و ما ادراک ما الفیل له ذنب و شبل و خرطوم طویل و در برابر
 سوره کورت گفت انا اعطیناک اعجا هر فصل بر یک و هبل
 ان شانیک هو الکافی و بعد از خلیفه اول عالمه او را گفت و کبر تر
 نبویه زید سبحان نام و اسود کذاب و عور و عور از آسمان بمنزله فرستاده
 باصفی یا صفتی نفی کم یقین لا بشادب بمبعین
 و لا لمام نکذین اعلاک فی المام و اسفلک فی الطین
 و در غارت اسد بام را گفت خدا این سوره فرستاده و از عذاب کبر نشسته
 و الذاریات الاطم و الجحیم الاذلم ما هکفت اسد و در غرض
 و الذاریات گفت و الذاریات ذرعا و الذاریات فحا

والناوات ثوداوها الله ورسما ولقد فضلتهم اهل الخضر
 على كل قوم ما افضلكم اهل الدين ما احضلكم فاصغروا
 فادود والبايع فادود ونيز فدا فليح من قوكم راكفة فدا فليح
 من هتم في صلانه واجحج الواجب من ذكوانه ومن مكوم
 واعظم المسكين في محلا نه واجتنب الوجس ففعا له ثودا
 لغوده وشانه ودر عرض السمار ذات البرج كفت والسماء ذات
 البرج ولا ارض ذات المروج والنجل ذات السروج والنسك
 ذات الفروج سخن عليها اجمع بين اللوى والفلج معبرات
 انجمنر . جليله سيار است از انجمنه فران در درميان است با وجه احييت
 وهو اذ خطوط ولغت انبياء سابقى ولغات متفرقة بنزادى راهبر سيار است
 ونزول كبا بار آسمانه هم را به انحراف در خاطر داشت از مميزات شمير
 وشفق القمر وكنهكم بزغاله مسموم وكنهكم نهن ايات نوح عليه السلام وكنهكم
 وابات ابراهيم عليه السلام وكنهكم راجح ظهور ايات موسى عليه السلام
 از برون وبعثا وحصا وازدوا وابات عيسى عليه السلام از فرده زنده كنه ايات
 جوشيدن از ميان ها كنهت وكنهكم سنكيزه بدست او وبعثد الشجار
 بهر طرف وحرکت مبرم و اخبار حالات آينه وشداد اهل بيت محمد ص
 ايشان از ياد اصحاب وخرق نموده و خلافت بن عباس وخرق خواجه نور
 وخرق عا وبنو النكاح وخرق وكنهكم كنهكم وابات وادات وادات وادات وادات
 ودر سوره قيامت

و خبر بیان و سبیل ساعد و انبیه سحر و انبیه کعب و انبیه زبیر و جابر انصاری را و در
و زیارت و برادران و انبیه جابر سحر و سدر و شعبه و توحید و عطا و تعبد و بیت
و ابو ایوب و ابو هریره و انس و سعد و عمرو و عاص و هار و خزیمه و ام المومنین ام سلمه
و عایشه و جماعه باین الکفای که هم و جمع انبیه و مومنین و مومنین و دیگر منافقین بیان شد
اسم و نسب و از آنکه صلی الله علیه و آله و سلم در بیعت اول از شرافت بیعت
هر از آنکه از بیعت که در سید بن علی علیه السلام حضرت او را هدایت اهل و بیعت
و اسعد بن زراره و سعد بن ربع و سعد بن شیبه و منذر بن عمرو و عبد الله
بن رواحه و برادران معرو و جابر و ابی ایوب و جابر و جابر و جابر و جابر و جابر
که در روز و شکم او روان شد و فدا بخیر کرد و باب از آنکه نجاست محمد آیه
ان الله یحب المتوکلین و بحسب المقطع من در شفا و آمده و در بیعت
فوت شد و بیعت محمد و او را یک عمر را حضرت صلعم کند و انبیه بیعت و بیعت
جابر شد و اول که بیعت اول و بیعت که در آنکه روز بیعت شد و بیعت که در آن
واجب شد و در روز و بیعت محمد و ابو المومنین بن عثمان و سعد بن حصین و در آن
بن مالک و اسعد اصغر آنها و ابو ایوب و خزیمه و اول که بیعت از آنها با بیعت صلعم
بیعت که در آنکه بیعت محمد و او را یک عمر را حضرت صلعم کند و انبیه بیعت و بیعت
با اعیان و از آنها فدا یا یک بیعت که در آنکه روز بیعت شد و بیعت که در آن
بن شعبه با عمرو را شویب که و فطمت غنیمه و بیعت شد و از بیعت شد و بیعت
و سعد معاذ بیعت فوت شد و حضرت با برنده از عقب حجازه او رفت و او هم
آن بیعت شد و بیعت هر آه یا زده نفر از زکاتان صحابه رفیق شد و ابو بکر را

[illegible]

و مرد است دیگر اسعد آنحضرت را در خواب دید و باو ایان آورد و بقول ملا یان
 و بزرگان باو گفت که این زمین بهر نگاه حضرت مسالطه صلعم خواهد بود ایان
 بر آورد و تعمیر زمین و بنای او را بزرگ کرد و بقوله که اسعد بنجر را آید و چشایس
 بیرون آمد و بگوید خدا او را شفا داد و بکعبه جامه پوشانید و بعد رسیده
 کاغذ را قرار بخت داشت و ایان با آنحضرت صلعم آورد و بهر روز از شیر
 و و صیت که در این کاغذ را بخت است آنحضرت بخت نامر کاغذ با آنحضرت
 و او را دعا بخیر کرد و برادر گفت در این اقوال مذکوره بضعف است و راوی
 اندک نامست و یع بعد از داشت حضرت صلعم حضرت صلعم
 بر او بنزد هر چه از بنز خانه بریان و در خیر تناول کند و بضعف ضلعه خیر
 همه قوم او مرد شدند و چهار صد هزار صحرای با او از دنیا می رشتند الا قلیل
 چشمه را متوجه سفر خا که از دنیا می بران می رفتند و کافر می شدند این است
 نیز متابعت اسم بقه طایفی النعل بالنعل آنحضرت صلعم رجوع الغرور
 بکفر اصحا خدی بر گشتند و کوه ساله بر سر نهادند و بکفر صلعم هر کس را بگوید
 بهشت شصت و هجرت صلعم هر کس را بگوید اسرائیل در تریبایان سین
 در بریزه فاران کوه ساله صبحا بعنبر صبحا بر سر بستند و بقوله اسم او را که در
 بختند از بنی اسرائیل که محاصره هزار کس از سبط لاد کوه ساله بر بستند
 و غزای بنی لعمون قوم موسی علیه السلام را بهشتا که بکفر صلعم که با نجر و با
 مالک و قوم خدی علیه السلام بهشتا که بکفر صلعم که با نجر و با مالک
 و است آنحضرت صلعم بهشتا که بکفر صلعم که با نجر و با مالک و بهشتا که

و ابراهیم حق بخیر و بشارت و علی و شجر و ابنی محمد ناسر و قناتان آید و اعدا
 و در فرغ اشاعره و زنده و جاز و ذنب و ناحیه چهار منسوب شد اول حضرت
 یاقوت حقه عثمان بن ثابت کوفه مولای زاده کاتب امام اعظم اینست مقبور
 در بغداد و شاعر منسوب به بنی ادریس شاعر طون بمصر و مالک باکک
 بن النسرین مالک قحطیه بعد از ابن احمد بن شیبیه و طایفه الک
 در فرغ تابع داه بن علی که قنات شدند و از منسوب طایفه
 طایفه ناکین اصحاب طایفه وزیر اند و قاسطین اصحاب معویه و راقین
 خواجه هفده فرقه اند حروریه از راقیه اباضیه و سجرات و غیره و غیب بنو
 و نامیده و فرستاده و صلیبیه و چهارده و زعفرانیه و بر غوثیه و صوفیه و ضحاکیه
 و بنی سید و ابی سید و باقی مذاهبت تدریج متفرقه زیر آید و مغیره و جهم
 و خاریه و سبایه و شمریه و بنی ابی سلیم و حفصه و اخیه و شمریه
 و معبدیه و حازیه و مومنه و استیال و اسماعیلیه از مشیقه مشرقه اند
 صاحبیه و باطنیه و ناصریه و قرامطیه و باکیه و مقصدیه و رشیدییه و بعضی
 هفتم گفته اند و خلاق پنج فرقه اند و از فرق ضاله سبایه و صلیبیه و حکمیه
 و قلابیه اند و صوفیه شمریه فرقه اند و مشهور و اصلین اند و صوفیه
 و انصاریه و حشاقیه و نظریه و نوویه و زرقیه و شمریه و طایفه و سبایه
 و وحدتیه و زیدیه و از ملاحده اسماعیلیه و ابنی العوایه و ابنی
 العیاضیه و بعضی مذاهبت سبایه اند و ذکر شرط استخفاف طایفه بغض اول
 و حر فزار ابنی مذاهبت حشاقیه و بعضی از العلوم سید تدریج و از نایب و ثقل

و نخل حبر بن عبد اکبریم شهرت است از شعر و تفصیل معالجات آنها دارد
 تنجیم بعد از این از ما بسیار گفته اند چون ما "قدر الامم سابقه باقیه
 چنین است و حوتند بیان بنمایند اگر غایبان فصب شکند این
 مذاهی به طرف نمیشد صایان جماعت عبارت نجوم مفروضه و بصر
 انبیا و بقول و بنظر اندازند میان این و محسوس اند و بقول زبور خوانند و بقول
 برین ایشان شبیه برینست نصارت و قید آنها حب جزئی کیست
 که نصف آنها را بنظر مرابستند و بقول برین نوحند علیه السلام
 و بقول اهل دیند و در جزیره از جزایر وصل قایل لا اله الا الله و محمد رسول الله
 و بقول طایفه از اهل کتاب اند و فقها از جانه داده اند و جزیره از انظار
 گرفت و مولانا محمد باقر علیه السلام فرمود مطلق گوشت پستان اغار افشا
 و ماه و شعر و سوسیل صایان و اهل علم زنا و ذبیحه مشهور است این
 طایفه بشر بغیر تقدیم و دوام عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته زنا و ذبیحه
 از خوردن و خوراکین و لا بقول زندقی ما خور از زندقی و زندقی گوشت
 از زندقی و بقول قمر انداز صاحب عبد الله بن مسعود و در اسلام و مسیحیه
 و این عبد الله خلق را بطلب خشم عثمان برانگیخت و جبال شیعیه را کراهی
 بنجد انور علی علیه السلام قایل شدند و در معانی العلوم گویند زنا و ذبیحه
 از زندقی و در قاصد از اصحاب زندقی معرب است از زندقی وین یهود
 از امت حضرت یسرا اند از فرق مشهور اند فی طر و سائر اند و بهر امرای
 و بهر وزیر و بهر و جالوت اند و اکثر این علما عین کفر انبیا علیه السلام

قابل اند و حضرت نیز شریک علی سلام را پس خدا میداند و حضرت شریک علی سلام
کافر و میکوبند معاذ الله حضرت لوط علی سلام با دختر خود که در این غضب
با هر دو سر تن جمیع که حضرت یوسف علی سلام سجده است که در این نجاست
بشیرین سلام او یک کج و یک گشت و هر دو علی سلام با تفاق سازند
اسرائیل را کوساله پرست که گویند خورشید را پس علی سلام بغیر روح تنویر آنحضرت
ذرات سر زشت و قلم فراد و دست داشتند و یک چشم خدای را که در
و هنوز که یک چشم است و حضرت کریم سح علی سلام را بنوا مینماید
و خدا جسم میداند و گویند جفا دنیا را شتر روزا و فرزند و حقتم شده اند
بیشتر شیشه و در آسمان پرست خایند و پابر کد داشتند اگر کوفت بر آید لهذا
در شب که را حرام است و خدا دنیا علی سلام یکصد و هشت و چهار هزار و هفتصد
از اینها سرخ فایند پیغمبر اند و نبوت پیغمبر صلعم قابل نیست و نسبت
پیغمبر خود را صاحب اله علی سلام میروند و کفر زنند و فرشته بسیار است
اختصاصی و شربت با صیر و بر در حلال بیت المقدس و مراد شتر
جود را ندارد گویند معبود هر بیت از اقنوم شش بعین اصل و تبسم هر چهره
و عبارت از ظهور ذات با بر قفا است و وجه کل الاوست و اب و اب و روح
القدس اشاره با و مراد از اقنوم اب و ج است و اقنوم انبیا صلعم و اقنوم
روح حیات و اقنوم اب فخر میداند و این کلمه ایست و اقنوم سوم
روح القدس و گویند معلومات با جوهری با عرض و ث بد خدا عرض شد
لا جوهر است و گویند ث بد از مرکب مرکب با و لازم نیست عین

باشد چنانکه در دست نبی الله صراطی باشد پس واجب شد هر صراطی باشد
 و عده طایفه آنهاست و قرآنه ملکهای به شالست مثل به خدا فایند بیک
 ذات بزرگوار و نفس مستقل در خارج عین و بریم و با تمام و حلول چنین
 میدانند و اکثر و نکان و البان و دما و ما جامه کار یکستان و مصر و ان
 و کوثران و ماس و سبایل و هر و مروت و اکسب و الامان و کمال آنجا سبیل
 رفته و نظریه علیه السلام را خدا میدانند و بعضی سر خدا و بعضی آنها را کثر
 ملکهای دارند و نیز و بعضی روح او خدا و تن او بشر است و نیز و بعضی معن
 بهن که خلق بوجه کثرت آیه نیاید و روح القدس که دنیا با و زنده شده و
 عبادت علیه السلام گویند از هر که او و کس است میانه ما و لا الهوت گویند
 معن که روح او خدا و تن او بشر است بکذات و شخص مثل عکس
 در آیه و اینهمه سبب الهوت و هر که را از ایران و کرختان و زکیب آن
 از بشر و سودا و اورتر و باغ و هشت خان و مکاب و اقلیات
 و سکمان سواحل و عادل و شوت و فسطین معمر و جنوب و کث
 قریب ظلمات و بعضی اهل رختان و قوم جزر و از نادر و نا و انفا و کثر
 افشار است و بعضی اسماء از است لاهوت شد و ان ناسوت و این
 باطل است چه نزد آنها لاهوت جوهر بیط و ناسوت مرکب است پس احوال
 صورت نمیند و بکذات هر شخص دارد و لا لازم که لاهوت مرکب است
 بیط شد و اصلیت و تصدات آنها است و بریه گوید میان آنها حاکم است
 بنی الا که ناسوت است و علیه السلام را بیکل ساخت پس علیه و هر دو

افتم است و بعضی بر صدق این قولند و بعضی گویند و آنها را که در کلام
در هیچ جایگزیند چنین ظاهر صورت می آید بدقیق و این طریقه می باشد عیون
روم و بیت المقدس و اروان و الدن الروم و کمال و کمال و کمال و کمال
تبطیست و اقصا و سر و بعضی آنرا تبطیست و و لنیز و و کسب و و کسب و و کسب
و سواحل و بعضی جنبه و رنگین است که خطا است و او معوره و صام و یک از خطا
و قول همه نصار که کلمه بر دست عیسی علیه السلام ندر بر چنانچه که و کسب و کسب و کسب
مثل از کل خطا را زنده که و احیا و احیات و کوندا جان داریم و واحد و یک
هم چنانچه و بر رب و احدی که هر خدا پیدا آید از خدا و در ابتدا و کار و گویند
بسم الله للاب للاب للاب و الروح القدس و واحد و کتاب انجیل آسمانیست
و این لونا و منور و نور و روشن کنجکم عیسی بر یک انجیل نوشتند و نوشتند
عبر و یغنی لابن برده و در این انجیل او نور و فرض و سنت حال کلام
بنت احوال انحضرت است از تولد و سببیت شهر و او یکی نشستن و چه
خوردن و نرفت آسمان و از خدا و از خدا و ذکر و ذکر و ذکر و ذکر و ذکر و ذکر
و احکام تورات و در سبیل عمل کند و عیسی علیه السلام منشی و رقع دین و محمد
بصیرت اسرائیل و یابدیل با نام و نمید بدین موسی علیه السلام آمد و در اقصای
دارند و خواص آنند با جان ذات با اعراض لازم ذات با خواص با صفا و
او هر چند شریک و در صفت نازا باشد چنانچه عیسی علیه السلام از خود را بهوت
بعد از آنکه لازم شد و انفضال عیسی علیه السلام از راهوت که بدو آید
از او که من ذلک و اینهم مذهب نصاریست که در کتاب و در کتاب و در کتاب

و سببان راجع و شغال ها اربابان و مکات و باش آفاق و فستاق و سکنه
 روداق و دیگر توپیرای و اهل معرب و کندی و بیت الزبانی و اجداد و دیگران
 و تعجب هر که مغول است بقولایت شکر نام نکر که واضح اینهمه است
 چکنیز خان و چکنیز بعد اسلام آوردن است و اعتقاد به نصرت رکنه ابداء و بیکه
 بکفاره ابراهیم علیه السلام با کل کشم دریا به بعد علی بن ابی طالب آمد و کله زده خشم
 خراب که داشت تراخت داده و لا آن خراب است و افسال ناصر و مطهر
 و نهجیات و استیجا و عبادات معروضه از صوم و صلوات و اعمال سنی
 آنها نیست و نماز را واجب گفته اند هر کس در کلبه که از دست قطع
 و حق احکام نور است که لا اطلاق زن چند هب آنها نیست و باورشان
 آنها نیست را بگز و همان معبر و شنید بهر که زرد و هر که از زن و مرد که
 میکند نزد علماء میرند و از آن رو تعداد گناه میکنند و سر نخشند و کوبند و بگویند
 بر آینه کش و چند صحنه و از کرمات را حال دارند مثل شراب و غار و غیره
 و کوبند و بعد از آن تمام شراب خورد و امر بخوردن شراب که و گفت هر که شراب
 خورد و خشم غذا خورد و با و متحد شد مغاذه منها و قلبی از زن و دانه آنها گفت
 نهی از هر یک از طاهره اند هر چند اعلان دین خود را ندارند اما کوبند
 صانع عالم و هر است که و ما بملکنا الا الله ص و آسان ستود طرد
 که نرسید و هر که بر آینه خرد و میرد و بود و شیب و صلی و موس و غیره
 صلی الله علیه و آله و سلم و عین ابلیا بجهت اما هر سر و زرا بنوس و انظار
 و سقراط و بقراط و ارسطو و سایر هم میفرانند و دنیا را قدیم دانند و حیات

کوکب نماند و کوندا تخم و جوهر آدم را سر منجم و از منبر هر رسد و حبیب بن علی
 و درینا بد و آنچه بعقل نیاید حکم و توجیه و کتبم و فصل حیات و احوال و اجتناب از
 و اجتناب از خمر و احوال و کشته اند و مشرد و محال و فیه است نزد آنها نیست بر آنکه
 فرق بسیار اند بعضی نرفت ابراهیم و خضر علیه السلام فایند و قلیله
 بعضی ایضا عجم و بر هفتم ندر و اتباع آنها گویند سالخ عالم ندر است نه چون
 ندر از دیگر قادر و وسیع در بصیرت و همه بنیسم خدا قابل و بنیاسخ متفقد
 و گویند اول آدم علیه السلام بود و آخر شیت علیه السلام و بقوله علیه السلام
 بنیز منبر بود و اگر گویند بعثت انبیا و قیج بود چه اگر انبیا و چیز موافق عقل بود
 عقل کافست و اگر خلاف عقل بود قیج است پس حسن و قبح آنها از
 اند و حق است و ما در شریعت کفر مریش نشان ایمان و قسار
 ابراهیم علیه السلام در نماز خدا و حقان و نرسد و کادر شریعه او بود و انصاف
 نبیرا و مرخورد و کوندا و کادر را بر مید آند و صیارت کوکب و قاصد بر و حیات
 کند و مرده را میوزند تا آنکه گناه پاک شود و بنور خدا اشراف شود و قابل بیچار
 جفا و روحان نیستند که قلیله بیچار روحان فایند و بنعذیب از روح
 بیدن جوانات دیگر در مرآتید و بر نفس بر و بر کسر در زیر قطب عالم باکم
 گرفتار و در زیر قطب چنانکه باکم ما نام مرتضی در جود از جوانات محال نماند
 حشر شریک و هر دو در ناسخ فایند تا سنجیده جمله فلاسفه و بیشتر فلاسفه
 و کل فرق برآمد و کوار و رضا و سببایان و راجع است و صایبین و طبعیون
 از حکما و بعضی سببایان و بعضی حیرال مصوفه و حکما بر مضطاید و بعضی

[illegible]

و بقوله بزان جسم و اهر منم و بزدان سطح و شتر تواند که بکلمه
و خلق موزیات و حررات از اهر منم باشند چه در عالم خبر و حررت پس اهر منم
هر خالق باشد و ما نو به هم با نهم اختلاف اند چه خبر و نور بزدان او بد و خلق
اهر منم و بقوله نور و ظلمت مبداء اند و بقوله هیچ قادر اند بزدان میند بخر
و بقوله جسم راه خالق و بقوله جسم هیچ خالق نیست لکن در خارج هر
خالق بافتند خالق خبر و خالق شریک خبر خبر و جسم شریک را از او بد و بد
خلق کبر و حررت و جسم نیست و کشتن که کشتن راجع و فعل حررات و از این است
بهر است وقت عقد زن و مرد را هر یک را می کند نزد ملا بان و قیض بان نه
و قیض خبر خبر بند و وقف است کنگار و اول عروس آید و بر سنگ آید
و شاش کا و بر و پاشند تا بر هفت سنگ آید و کنگار و دوشتر و قیض شاش کا
باشد پس پشت کند و بر هفت سنگ روضه و قیض شاش کا باشد و اهر منم
برین دستور و حایض از خانه رکند و کنگار در دست بگذرد و کاشک بگذارد و خود
و بیرون خانه ساخته زن و دهنش بچوبند و دست جگر اینجا بنشیند
آب سرد بدن خنک پاک شود و مرده مارا بد خنک گذارند در کوبها و عاریا بخت
برج سرخ باشند و علی قیاس خنک باین اینها شد چه جوس و اختلاف
بطوفان نوح علیه السلام ندارند بعضی بزدان و این نیز بار بر اینست
قدیم دانند و اکثر اشیاء بطریق بر اهر اند اما رستم را برستند و بدینها
شکل رستم کشیده و بطبیعت قابل و جالبست بنیانم میکند و تمسک
شعر بنشیند و حکا در آنجا بسیار اند و احکام و ضوابط نجوم غیب دارند و خلق

غایب اند ما تو بدین از بر سر اند در زمان شاه سپهر سپهر از شیر بر سپهر
 و در اثر آید اش که میان مذہب کبران و ترسایان از کتب معتقد
 باینکه عالم مرکب است از اجزای اصل فیریم نور و ظلمت هر غیر و خواہ از نور و هر غیر دیگر
 از ظلمت و خلق موزیات و حرکات از ظلمت و میگوید بجهل حکم خلق آنها
 و ظلمت چیست که در نقص غار و حکیم بناید خلق آنها کند و عیب جانند و سر
 پشت نماز و بر نعل و گویند اختلاف ابوان و پروبال مرغان بجهت
 اختلاف بدن استم تقدیر مقدر قهیر و انواع حواش و پمار و پلا و افتخار
 و سبزه انگار خلق کند و گویند شکم آدمی اگر بهیست قباله و تیر بجهت هر وقت
 خواهد که بدوست درون برزد و طوطی حلال مانند و فرزند از دست غلام
 انجب از فرزندان همه و عالم و قایده کفاح که داشتند از کدام خانه بر سر آید و کشت
 او کند و اینست که از مذہب تفرقه بجهت بیان نعم طبعی و طبیعت است شور
 و تبکون اشیا بجهت تفرقه فایند و الا گویند در آن نطفه در رحم مادر مقرر
 مرافقت جریست در آب و آب و طبع که بجهت رحم نفع یابد و نطفه آن چهار
 طبقه شش بر طبقه محیط نامیده یعنی غلیظ تر محیط آرد سطح اعلی نطفه و کثیف
 متصل سطح اعلی و الطیف که مرکز و لطیف کمتر بالا مرکز است مرکز میان نطفه را
 سودا گویند خشک و طبع خاک دارد و بسیار خاک افتاد و طبقه رحم را
 طبع سرد و تر و طبع آب دارد و بسیار آب افتاد و طبقه سبوم محیط فشرده
 و خشک و طبع نازدند و بسیار آتش افتاد و جوهر نطفه چهار عنصر و طبع
 و تا بر بجهت شش بر مایه شش معاون و نبات و حیوان پیدا آید و همه

اعضا درون و بیرون پیدا شود و اول بظرف مدته معلوم است پس بجهت در او عظام
و عروق و اعضا هر سه در اول چهار ماه نوبت افتاد تا شکل خود بتدریج
تسلی و حرکت در او پیدا شود و روح در او نفوذ کرده و نهم نوبت مستقر بجانم آید
اینجا بطبیعت نفوذ تا غیر خالق کبر و بر آسمان می آید و بشوایب بخار و غیر
که بجزه نارسیده بسوزد و بارگشت حرکت منکس شمس و قمر بر سرش و باریان
که در چشم ترغیر رسد و چنین نزول بر پشت شود و زلزله بخار زمین را مضطرب
کنند که بر آید و آب عرق بخار زمین که از او بر می آید و فوسفور و عکس از آفتاب است
و ذرات اقلیل منزه از قهرم فلا سفسف عالم را خیریم دانند و نفس صانع مخفی از کشف صانع را
بعضی علت اول گویند و عالم را معلول علت اول می نامند با هم بجای جستم هر
و نور و معلول اول علت اول را عقل جمیع از علت اول در عدد است نه در قدم
و اکثر عقل فعال گویند که قلم در قرآن و نازل و در نفس جنس تا قلم در روح و نفس
از آن قرآن مراد است و نفس سوم را در عدد گویند عقل جزویست و با او بیک
از بیرون وقع از ضرر بداند و قوت است از خواش و نفس کل و عقل ساکن است و حرکت
کنند و نفس در عقل است و همیشه متحرک و عقل همیشه در علم علت اول
بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل همیشه شاق علت اول است و همیشه
عقل علت اول رسد و علت اول داند و عقل معلول است و جز او هیچ
و جاهل است با آنچه بالا و است زیرا که جاهل شناسد و هم جاهل است با آنچه
و درست زیرا که نفس خود را با آنکه شناسد و هر چه زیر فلک است و غیر است
معلوم طایع است طایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول

علت اوله و نیز بعضی از آنها زمان محیط چیزها را نماند باشد و عقل نفس جمیع
 و علت اوله محیط عقل نفس علت اوله صانع که جمیع موجودات را بوجود آورده
 میباشد و عقول عالم اسفل عقل عاشر است عقل نهم و عقل فعال اوله
 انصورت تمام او را پیشتر بر آنند و عقل عالم علوی هم فعال اند و همه بسیار
 عقول و نفوس عالم سفلی اند و لهذا عقول قایض از فلک نهم که بر کواکب است و کواکب
 با عقل قایض فلک شمس و عقول و نفوس عالم علوی و کواکب و ثوابت
 و سیارات کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت مردم از جهت تفاوت صاحبان
 میدانند از سعادت و شقاوت و علامت و زبر که و تحت نخست و ضمیر
 و فقیر و عز و ذل و طول و قصر عمر و مانند آن را از عقول و نفوس عالم علوی
 کواکب و ثوابت و سیارات شناسند و گویند علم باین غایب است و غیر
 و عالم و علم هر یک ذات اند و علت اوله چیز صانع مستتر ندارد
 و از عقل هجده عقل نهم و فلک طلسم پدید آید و از عقل نهم عقل نهم و فلک
 ثوابت و از عقل بیستم عقل چهارم و فلک نهم و از عقل چهارم عقل پنجم
 و فلک شمس و از عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ و از عقل ششم عقل هفتم و فلک
 شمس و از عقل هفتم عقل ششم و فلک زهره و از عقل ششم عقل نهم
 و فلک عطارد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر پدید آید و از عقل دهم
 و فلک که و اینها بخود رخ می رسیدند که علت پدید آید و اینها بخود
 از حکما گویند افعال آنرا در قسمت فلک و ملکوت و ملک عالم مخصوص است
 و ملکوت عالم معقولات است و عالم مخصوص را عالم شهودت و عالم

و عالم خلق عالم اسفل گویند و عالم معقولات را عالم غیب گویند و ارواح علوی را
 و موجدات که در قسم اند فسر که به عالم اجسام و بهر خلق تصرف و تدبیر دارند
 که در بیان اند و گویند و در قسم اند فسر که در عالم دقایق ان احوال خبر ندارند و مگر
 عالم اند و قسم حجاب بارگاه الهیست اند و بهر اشیاء فیض ربوبیت با صلاح
 بر آید و بهر تدبیر روح القدس در صف آخر این نظم فیض و عطاء اعلی و احسن از این
 غنیتر نیست و بیک اعجاب رقم و نمیک این عقل اول گویند و بهر عقل
 اقبال و ادوار که در این عقل در صف اول این نظام فیض و روح القدس و بهر این صف
 آخر این است و قسم هم مکنون اند و تصرف و تدبیر دارند و روحانی اند و بهر
 قسم تصرف در حیوانات اهل ملکوت اعلی اند و قسم تصرف در عالم سفلی
 که اهل ملکوت اسفل اند و هرگز از آنها بر معادن و حیوانات و نباتات موقوف اند
 بهر چه هر یکی موقوف و گویند تا هفت ملک حقیقا بر کثرت در خدمت یافتند و زنده
 ملکوت اسفل مرکب است از عالم جسمنا و روحنا و اوکل موجدات و متصرفین
 اکثر بیشتر است و ارواح ناز و جن و شیاطین اند منقسم اند بهر اهل ملکوت
 اسفل و بعضی آنها قابل تکلیف و محاسبه و محاسبه اند و در مفروضات و مایات
 غوف بسیار دارند و عالم جسم هم در قسمند سما و نبات از عرش و کبر و ثواب
 سجاده و کواکب هم و از نباتات از نباتات و از ارواح و از ارواح و از ارواح و از ارواح
 و از ارواح و مرکبات از معادن و نباتات و حیوانات و نباتات و از ارواح و از ارواح و از ارواح
 خلق و بهر عالم که هر سجاده و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح
 گفته اند و بهر عالم که هر سجاده و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح و بهر سطح

و حاضر و شاف دا بهر خطا و هر که طرفه العبد را آنحضرت غایب است و او را
 از بعد از قبول خضر کند و کس مثل چه هر اول غریب ندارد و خطاب و کلام حق است
 و خطاب به همه موجودات و خطاب با یکدیگر هر آید و مغزات عالم از حقول نفوس
 و افلاک و اینک بنویس تجد و شاف خطاب با آید و مرکبات بنویس از معانی
 از حیوانات و نباتات و بطول در ستاره و افلاک و معانی مختصرها اهل نجوم بقیه
 علم قایلند که قلیه و قسمت تعلق به بروج دارند و چهار بنای بروج برادر
 نکرده و بهر بنای و ابتدا بجل کنند و از ده هزار سال و ششم قسم حمل
 و ماصطی بنه شرج و حمل برج انشور و یک صفر همان شمس و ده هزار سال
 جزا کرم و در چهار بنای طبع سرد و خشک و گرم و خشک و گرم و نباتات و در یک
 و قسم بر طایف بزرگ که اکبر و صفر و هفت هزار سال و هزار سال اول فصل
 با او ترکیب است و همچنین تا تمام شده و در بفرسد هزار سال و در ترکیب است
 انیسر و در آسان تطبیق و عالم خراب شده و زمین بآب فرو رفته و در سراسر
 و میزان حیوانات باشد و در عقرب حیوان پیدا آید و در قسم بروج آید و در
 پیدا آید و بفرستد و در هر سال عالم خراب شده و هفت هزار سال از کلام
 و برج مسکون را آب گیرد و در اقلیل عشر فرخ فاسم و در دربان احوال
 تا آنکه است فاسم زمره سیده الشیخ و غنیه تمام صیده که غایب است
 و در صفر صلع بعد از آن مضمون المومنین خدیجه که برکت قبول
 و القاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مبارکه و طاهره و زکریا و یحیی
 و محمد و زهره و تولد عذرا و در آسان منصوره و در توراته عادل و در زمره

خویش جهان و در انجیل مذکور و حدیث خروج خدا و نام که و بر زمین فاطمه
بیمبر میره شده از پدرها و برادرش بهیچ از خدای و احادیث بسیار از طرق
عالم متواتر است بر فضل و جلال و عظمت و طهارت او و کلام سید زنان
عالم و اشراف زنان دنیا و این بهشت است از خود جنس و آن اشراف آن زنان
سجده آن و این هر علیه السلام و از دختران این زنان و از نام البشر و احببت السلام
و اقبایا و عنایق بنت آدم علیه السلام و از بر و ساره زنان خلیل الرحمن علیه السلام
و راحیل و لیا و زلیخا و بیلران یعقوب علیه السلام و صفورا بنت شعیب
و یحیی و یحیی علیه السلام و ام کلثوم خواهر رسول و زلیخا زن یوسف علیه السلام
و دنیا خواهر او و سید نازم زن فرعون و حبه زن عمران بن هاشم و خولان
لوط علیه السلام و ساره و دختر حاشم بن یعقوب علیه السلام و بنی قیس بن شعیب
بن الهمد و زن سیمان علیه السلام و مریم مادر علیه السلام و نوبه مادر الفرائین
و زهراب این سبب که نیکو در ناز و جود از خود در او همه خانها مرید سید شد
و در ظاهر همه خانها مرید از خود و در عصر رخ می شد و بتول خدا را که آنهم از محض
و کائنات زنان می شد و او نمیدید و همیشه با کمره لعل و اسبیه حرا طینت لعل
و لاوت با سواد آن سو و در سال پنجم بعثت لعل و مرید که
شب معراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از بهشت بر طبق خود و با خود چه مغارب
شد حقیقا فاطمه را از آن آفرید و بعد از پیغمبر را که با او سخن میگفت و حدیث
میگفت و با سبب معجزه مرید است بعد پیغمبر صلح چون آنحضرت صلعم
و غنائک شد حقیقا جبرئیل را فرستاد و قصص و اخبار را بنید تا قیامت و آنهم

[illegible]

گفت بخت ابو زعفران خلق شده ام از سبوی رسیدم چه نام دار گفت سلفی
نام پرسیدم گفت از برادر سلطان قاسم آنکه که پدر تو خلق شده ام پس حضرت
فاطمه علیها سلام فرمود بر من و طهر چید آوردند مانند که ما را آن بزرگوار فرست
سفید تر و از مشک غشبو تر سلطان گوید فاطمه علیها سلام که از آن و طبعش داد
و فرمود از این طب آفتاب افکار کند و فردا آید شریک من بیاد و مرقم طب
کرتم و بر جگر از اصحاب بنم صلعم میگذشتم بپرسیدند از سلطان که مشک و آه
خدا دار و من میگویم که پس بان افکار که هم دست نداشت و در دیگر نداشت
فاطمه علیها سلام عرض کرد هم دست نداشت فرمود چنانست داشته باشد حال الله
اینهمه طب از دست رسید و حقیقا او را در آیدت عرض فرمود سلطان و غیر
ان مع حو به بنیا آیه این اکثر روز تا یکبار دست زد که سینه بود روز دیگر
و دستاس یکبار و از اجرت آن شش جزو بود آن فاعلت میگوید
مبارک انصاف از بسیار که اندین دستاس بر زخم و پینه و آید و شش زخم
که در میان آید شش بود است با حضرت تعلق دارد بسیار حضرت فرمود
خدا به من صلعم با شفقت فرمود که بخواند بطریق شید سر چهار الله اکبر
و سر الله محمد الله و سر الله سبحان الله و عامه بر عکس را ند و با سوا حضرت
از پنجم خشن و چهار پنجم بجه پنه بر او میزدند و آنچه بدست او میزدند بفرما
و میبایکان و نیام و بیوه زنان میداد و جزو خیر و منیکه و بر تر است
و مرغارید و نماز منیکه و فرشتگان است با لطف خواجه و ابراهیم علیه السلام
در آن عباد مرغارید و باندک قوت است در حق منیکه و در طرف حق آید خال چند

مخرد و در شایده و محرم و فقر و احتیاج مبرم من و احتکام این طبقات در نسبت ضایع
 نبوده اند و علاوه بر آنکه در کمال و پروردخانه پرده و لغت و فاعده تنه صلح آن
 که وقت سفر و برگشتن اول او را میسرید پس بدو آینه برفت و قفسه اش
 برکت دید و پاشنید و پرده او بگشاید و او گرفت فاعله علیکم السلام
 فی القور قلاده و پرده در راه بصدقه داد و هر صلح را حاضر شد مدت آنرا و حاضر
 کارکنی و ابراهیم بن علی علیه السلام را که هر یک یک کعبه و لذت و غضب و خشم هرگز
 نشد و میرسد او ام ایمن و اسما بنت حبیب که در گذشت و در آن زمان
 سوره بل را در شان او و شوهر و فرزندان او فرستاد و حق لغت و موافقت
 در شرف و جلالت و عظمت او خلاصه ندارد و عامه نزول اصل آفرینان
 او و شوهر و فرزندان علیهم السلام میدارند و عداوت و محاربه او علیه السلام
 از آنکه در جنین علیه السلام و حسن نام شاه که سقط شد بغیرت پس
 ضمه که حبشه و اناث زینب الکبری و ام کلثوم الکبری عمر شریف پیچده سال
 و بعد تنه افتاد و پیروز یا صد و پست بود یا شاه بقول عامه در جنات
 قائم آنحضرت علیه السلام و مع که از در خانه کار و از سوراخ کشته شد و غلام
 او را زبانه بر او زد و دست مبارک او را شکست و در عهد اول بجای پست
 مرد مصر او بگرفت و چنانکه امت امانت و حق و انکار کس
 و حق او و شوهر او و فرزند او گرفتند و هر یک بنور مباح و انصاف آب و خمر و خمر
 و کمال امانت و در بدو و هر یک از اینها و کف عامه اینها کما است یا در صحاح
 و غیره بطریق مستعد و آورده اند و آنها را بکل تنه و بصیت من و برخانه

هندوان بشتن و در کتاب زندجوش سید و دجاسبت عبدللاحدود مصنف
 ابراهیم علیه السلام و در اکثر کتب تدوین کتب کهن و در کتاب آیین
 عجم و بن خدیو و در کتاب تکملوش لوقا جاننا و در کتاب آیین پیغمبر علیه السلام
 صاحب و در کتاب زکریا پیغمبر علیه السلام فریار رس و در کتاب بلکمه خداست
 و توانا و در کتاب پانکهل سرالله و در کتاب کرک یا علیه السلام زینون که
 شاه است باید بیکاد زینها و پادریان و زینک تغییر زینون بخیره
 گفته اند و در کتاب فرقت فقام سرالله و در بعضی کتاب فارسیان فیروز
 و در بعضی کتب تدوین حکم الله و خدا شناس و پادرا حضرت عبد الله
 کثیر باطلاب و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن مناف و پیغمبر صلعم
 و امیر المومنین علیه السلام و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 ربیب سال طرام یاسست و هشتم از تولد پیغمبر صلعم و در کرم کعبه و بقعه کعبه
 هفتم شعبان و آنحضرت اول ابرادان یا شمراند و سال هشتم سلطنت پیغمبر
 تولد نه و بنده سالک باسلام مشرف شد و در سال یازدهم سال در هجرت پیغمبر
 و طاعت سید ابرار و در هجدهم و پنجم سنه خمس و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 نوروز و در هجرت شصت و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 قیام و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 روایت کرده اند از ابطال علیه السلام و پیغمبر علیه السلام و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین
 و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین و در کتاب آیین

تو با شنیدن تولد او در عهد حبس پرورش نمود و ملاحظه از حال بسیار میکرد تا منافع از تو متعارف
 و در سرور او حبس گفت از نام دار تعظیم منم اختیار نیست چنانچه هر صلح قدم مبارک
 در خانه میکرد و همین فرزند عزیزم در شکم دارم چندی میبارد و خطرات آب میکند چنانچه
 منم آب نمیشوم او طاعت گفت منم از این حرف تعجب میکنم فاطمه بخت آید
 استخوان کنسیر او طاعت دست بکشد تا بنود از طرف دیگر حمزه صفت میکن
 آن هیچ شیر پر شجاعت بقوت تمام فشر زندهی گفت با تو را بعد از این
 رسول خدا را گفت از پرده داخل شد و فاطمه چشمت بر چشمش برآید و باکشاد
 به پناه نام از زمین برخواست و در تعظیم سیدنا علیا بایستاد و از کتف بر ملاود
 ضبط آن بیشتر شد پس از این ابله یقین شد و بانو بانوان راست میگویی
 و در آن روز از آن روز و هر وقت از پرده بانو درون خانه نزد مادر علی علیه السلام
 میرسد از روز و روز میفرمید سلام علیک ای سرور من از شکم آن بانو او از سرور من
 و علیک السلام ای رسول خدا و دیگران زنان ولادت با سعادت آید و هر چه
 رسید بانو را در شدید بدید آمد بهور خانه کعبه شفاف چشم خدا بر دیوار خانه
 باز کرد در شکم کنین با به چشم شکم خدا را به چشم دیوار مالید و شفا از غایت
 و در طلب شفا دیوار از شکم خدا شوق شد و در نظر انچه مرغان آمد و ناله از آسمان
 بگوشت سر سبز و هر مولود اینم دیدم سر آمد شاید درون فست بانو که خدا
 تولد درون رحم فست شایه از خاصان درگاه حق این شرف به فاطمه شهر بار خف
 چشم آنحضرت درون خانه کعبه تولد چشم مبارک خود را کشود و مادر آنشود
 در دل اندر شمشاد و مثل جان در بر خفته در سرا داخل شود و در کنایه شایه

تا کلام علی اواز رسول خدا را شنیده و حق را بکبر دانسته رسول خدا دیده و حق را زنی و جمال
 با کمال بی غیر خدا را دیده و از زور آردش کلام که سرور انبیا جواب حکم باز داد و بشارت
 از آتش و سرور و آرزو و سرور را خوشتر ندیده و فرقه همسر و ولادت با سعادت در رحم شد
 و فل پس نشد پس فرقه تا که سر و نخند و سر آتش حاضر کردند و بجا بایند شیر خدا را
 و شروع فرقه در غسل اول سر سینه پاکینه او را از دست مبارک شست پس
 علی علیه السلام از دست راست فرقه بغلطید و سر خدا او شست و دیگر بغلطید
 بر دست چپ سرور کاینات آن حجت خدا را شست و کریم میگردد و از دست
 غیب مبدی چنانکه ولد و حام است بر علی علیه السلام و در امیر المومنین از آن حضرت
 پرسیدند که فرمایست که امر و زواریت غایت شریک نه در کبریا چه اگر میگردد
 بر گفت اراد در جهان بکنم با شکر کبریا بر جهان بران سوخته و آتش
 نه چو بوی بهای غفلت و بهر روز و شب بکنم به خیمه زنجار و بهای انسان و بهای
 نه چو بوی بهای خیمه و بهای علم عز و شو به شرف چه گفت این سرور رسول خدا
 خداوند در کبریا اهل سراپا سر رسول خدا گنم در روح خلافت بعد از غسل با شرف داد
 و فرقه شیرش برده مادر مردان همچون در در گرفته شیرش بر لبها کشیدند
 آن امام معصوم روز خود را در کعبه بنشیند و نظر بر طرف رسول خدا میگردید
 و کبریا آغاز کند بر او شیر بداد است غیب البشیر و کبریا به گرفت او را بهر
 زبان را حجت خدا را حمید رساند شیرش را گرفت و کعبه خدا را در اول تنه اول فرقه
 همان آتش سر چشمه علم بود و بعد از آن شروع بنوشیدن شیر و در فرقه
 شیر و داشت هر طفل در جهان نوشید

از خاک باریتین سر آید و در چشم اطفال سبک شود و آن جا بلی ابروی باریتین
 است و نه از مرغاست یا شیر خدا بلی آورد و چشم پسر آنحضرت آمده است
 پسر آید و آنحضرت چشم مبارک پسر بند آن لعین خورست چشم او را
 بر دنگ بست که بداده از نو غضب و قهر همان سبک گشت و باریتین را بلی ببار
 بشارت و خاک از دستش بر بخت چشم پسر آید و نه را عاقل خط میزد و گمان
 او که شده بود و گشت زشت نما زنده بود صورت و گشت که بحد و هیچ نوع
 حلاج نیز برینج و دیگر است مشهور خاص و عام که جود و او را از دستش
 که شیر پسر و کار مجید با کجود و از سر زکا و در دد بر او اینضایات رب و ده
 بعد صبا پسر از اسلام بحد و در دد از باریتین بر چه منبر مسلم
 چهار فرود و در زیر عرش گشت این نور و حدیث نور مسجد که از عبدالمطلب
 و ابوطالب و عبدالله و جعفر طیار و عقبیل و لول و طلقا و غیر است در انجی مسلمان
 شد و خواهر او ام نام و منبر صلح آنجا باریتین است و باریتین صهارت مخصوص
 و از آنرو صلا الله علیه و سلم که ابواب جنة میبک و آنچه از آسمان نازل شد
 و احکام آنرا و او را و نوا هر تعلیم او و نه از جعفر جامع است و عباد خاص و عباد
 قایلند با آنحضرت است و آنچه از ایشان است و است و است و است و است و است
 است و است و است و است و است و است و است و است و است و است و است و است
 حرف از حروف تعجب و آنرا که سراندر بجز اولیا الله و ائمه العصرین علیه السلام
 تعلیم نمیشد که هر کتاب علی از اطا و منبر صلح و خطا علی علیه السلام و زبانه
 و هر بن مسلم و جعفر و غیرین از آنرو صادقین علیه السلام دیده اند

بختیاریان شریف و کرامت کتاب است بجا بود در آنست هر حال و محرم و محرک
 تا از شرف این بدن نه بابت دیگر جز این چهارده جزو چهارده خانه طهارت و رضا
 و تبر خانه چهارده حرف بزود عامر انبعلم را بشیخ با نبرد و سلطان ابراهیم ادهم
 و حسن بصری و معروف کفر نیست هر چند دیگر کتاب ناموس است تا هر صلح
 با جناب شفق فله و در صبح بخار و غیره در راس حضرت ایدر علی السلام
 رد کوفت و شمس بجز ناز و فرج الیوم مشکف شد بر نهم همه چیز با این است
 و قریح و در هر عالم شدم بعلم حضور و جمع کثیر از آنکه کتابت خود را یافته اند و آنچه
 است شریع و قوالان خود مفصلا الی یوم القدر نوشته و از اینجا را بر این است
 ترکیبات حروف نام در ام سابق حروف کتب شان مفرد و بعد از علی السلام
 مرکب خود احمد اسم در احادیث آمده حقیقا اسم اعظم خود است
 هست و پنج عدد تعلیم حضرت آدم علیه السلام و پنج و بیست و پنج حاکم است
 و با بر این علیه السلام شش اسم و بیست و یک نام و عدد و با صفت بن
 بر خیا بک اسم و بر رسول صلح و هفتاد و دو اسم و این اسم آسمان همه را است
 با بر الیوم بن علیه السلام تعلیم خود و مرتبه و جلالت و بجا بر سید از پیغمبر صلح
 جز نبوت در هر چیز برابر شده تا کلام خطاب بحد و طریقت و در آن
 و علی بن نور و احد بگوشت و هر شریک سید و دیگر فرقه انا مدینه
 العلم و علی با بها و زمر و قناعت و سخاوت و مروت و قنوت
 و سخاوت و صفت و جزو کار و علم و کمال و هر که استعداده و خدا
 و بر کار و قابلیت ملازم رکاب هدایت انساب با جناب که در کمال

و سالف و موم و کاف و مستحق و منافق و منافق اقرار بفضل و تکریم و
و دشمنان با قدر و است زبانه بر سرستان کتابها نوشته و هرگاه متفق و کوسا
پشتان این است و شیوخ شسته و آتباع و احوال از آنها و ال برستان
و مردان و منافقان این کمران و محدثین و متحرکان صاحب و تابعین و
و اهل بدیه و اعراب و کرکان و قدران و فرشت و مردان ثانی و علمای هر فرق
مسلمانان است و پیکان و چهره و مور و ملک امویان و عباسیه و مجاهدان و فضیله
نواصیب و انجمنه شیخ ابو حنیفه و علامه او ابراهیم نظام و شافعیان و حنبله
و مالکیان و اشاعره و معتزله و مجسمه و مشهور و ملوک و مردم و فطوح اراک و عثمان
و پاشایان و لوزدانان و حکام و ولایت عربستان و راکر اعظم و پادشاه
و هندوان و اطالیقان و خوارین ترکستان و طرادر و کابل خاندان و رانیان
و پیشان و دلقین و افغانان و سواحش و است فیهان و دقان و رانیان
مصر و شام و پادشاهان ایران و خراسان و کرکان و کرمان و ملوکان و غیره
و از بستان و خدیوان کابل و قزاق و سبب و شایع و سبب و سبب و سبب و سبب
و زبکیان و حکام اطراف جهان از جکیبزیان و سغولان و از بکبان و خانی
خط و چین و چین و شایان و خور و بدخشان و توران و ترکمان و لوزیان
و کردان و خراسان و ایران و غزنویان و سلجوقیان و بزرگان کبکان و بزرگان
و کردکشان و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
و بزرگان و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
و اعز و خوار و شاهان و خراسان و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب

حنا وید و اشرف و دایان و اشرف و عقلا و برکات و عرب و عجم و ترک و دیلم
 و خوانین بلخ و بخارا و سمرقند و سعدیان و قاطبین و لایات خبر عرب و موصل
 و بغدادیان و سکان و لایات قسطنطنیه و روم و تاتاریان بلکه فرنگیان اراک و بار
 و لایان و نصار و نکال و مصریان و عوام الناس و جمیع اقسام از صالخان و مفسدان
 و یاجلان و عالمان و هر ضلع از این نوع انان مراد غرب و المشرق و در
 زمان قریح الامام لایان و ایامه عامه مثل جهرین اسماعیل بخارا و مسلم بن مجاهد
 قشیر و جهرین عبید بن رواد و اده سید بن اشعث سیستان و احمد بن سید
 نذ و جهرین ادریس و احمد بنبل و مالک اسر و ابو خنیفه کوفه و تبعه انبیا
 و مقتبان و قاضیان اهل سنت و فرائض و ابی ناع و ابی ناع از شیخ فاضل
 و خوکوش و سمعان و حکماء و نظرات و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 و خطیب صدر الامام و بلا در و ثعلبی و واحد و واقف و فخر و ابو المظفر سبط
 حوزر و ابی قریب و فخر الدین خلیفه و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 نادر و فخر رضا و احمد کبیر و سیستان و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 ناهید و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 شیخین مع افتخار و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 و غلام و فرائض و فضیلت و عدالت و اخلاص و فخر و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع
 و فخر و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع و ابی ناع

پنج غم و عاص و بزم غارب و نسو و معاف و جلال شمس و آید کعبه سعد ابو زهره و عمو
 و زید اترق و معاویه همک فابل کمالات و استعداد و بجانب بجا اند و خطما و شبح
 متصوفه چشمه و کور آدم و شمس و نیز و شبح عطار و جتید و بانیر و بطاهر و غیره و
 صرف و نحو و فضل را اهل نوم و حکمت و استدلالات عقلیه و و هیئت و سائلگان
 هر طریق از نعمت الله و حیدریان و جلالیان و مولویان و مکتبانیان و قاضیان
 و چاروشان و مفسران صاحب فکر و فکر و اوزار و بهر صوفیان و ضبا و زنا و دود
 و فرقه ضاله و مجتهدان و دهریان و طبعیون و حکما و بهشت و نرج و جسد و
 شناسان و زوایان و کاهنسان و ساحران و اعدایان و غریب نمانان و
 دمان و معدن نشینان و اوزار بعلوشتان و سحر و کمان و جاه و جلال اکبر
 و مطمح زمین و آسمان همه بلکه اکثر شایان کفر و ربح مسکون در تعباید و
 شبهه استحضرت پاکشیده و اساطین ایران و قبضه شمس و خورشید و شمس
 که اند و هر طایفه از غیر آدم از آسیا و سندی بنده و ازاد خاص و عام اسم اعظم
 و در شدت و بلا و سخت و ضایا پناه و جبرند و عطا و هر چه بسبب و عطا و فضل
 هر چه بسبب و مشکلات با و راجع سر شدند و شیخا مان و زید و دستان با و عطا
 و زایان و بقیه و تقریبی و صالحان و صدیقان با و پناه و میرند و جانان
 ازاد و شایسته و چهاره کان و در زنده کان ازاد و چاره خواه و جبران و قلندران
 در وصف و شایسته و اهل و دارند و عالمان او را خدا میداند و شیخا مان او را
 عبد الله و سر الله و قدرت الله و استد الله و عطا الله که گویند و خلق و بنا و آخره
 با و ازاد و بهر مومنان و کافران را شناسند و آنچه مخالفان در فضل او جمع کرده اند

با هزار سوار برابر دارند چنانچه از این خطاب او بدیدند گفتند که در راه شام با خود
 بخارست رقیق هم بمنزله هزار نفر قطع خوردند آن باد بر قافله تا خفتند و ما
 چنانچه میگویم که بنحیم و دوست از جان و مال بر داشتیم تا گاه عمرو و دود و سرچشمه
 دست هر که و شمشیر کشید و بر آنجاخت ناخست و جگر را گشت و با در
 که بر ایند قافله با دست کشیدند و در و فرخشان شمشیر بر گمان شتر
 خوابیدند و چهار بار او قلم که بر زمین آمد و حکایت خنق و قتل و زور عمرو
 متفق علیه است و کسر از فرق انکار ندارد و از یاد و ثواب انصاری عباد
 جن و انس را قیامت از جوارها نفعی نماند و شتر که در شب غار و قرار
 رسول خدا صلعم خوانید و هر صنادید عرب و فریبر و هر قبایل عازم قتل منظر صم
 شدند و خدا شتران را کفایت که با جبرئیل و میکائیل علیه السلام لایمات
 نفعی نپدید علی حکومت جان خدا را رسول منزه و جبرئیل بالا سر و میکائیل باطن
 بار او ایستادند و در میان شتر بر چند شام زور شک مرکب او بریده بر
 رسید جبرئیل و میکائیل شتر بر نیز تیغ او داد و میباید از زمین گذشته بکند
 و تا هر سدر زور انقباض است جبرئیل بر او در آمد و از تعجب بالا که گفت سبحان الله
 و بد میکائیل و جبرئیل او در داد اگر میکائیل نکند و نبی داشت معلوم بود و از انقباض
 تا کجا میرفت و آنچه در خبر که عقول عقلا متعجب و حیران در هر حال که سر از شتر
 میسند و میکشوند و سر و سینه را منزه و پاک گشت مبارک آن خدای
 گرفت و کند و چهل نوع بهشت سرا داشت و بقدر فقر و باریان مثل عمر و خالد
 و غیره آمدند و آن ماحرکت دهندند و استند و در آنجا شک بر سره شتر و در

و سرکن حضرت و طهارت حقان ازین خلق ایستادگشت عظیم بودین مردان
و کعب بن جعفر و ذرطاس و سراج و طهوز و ابرو و بکر و طیفور و صفیرت
شاد و طواف بسیار ازین هم معبود و غیر جمیع و بنی راشد و طه و کعب
ستمان که در سوره و صید ازین هم را پیشه که و نام بن هم بنی هم
لا قیس و نه و البیسز با مت و هدایت امینین جن مقرر و این است
نزد مخالف و موافق و محبت و دشمنی آنها اسلام و ارتفاع لوایان و
که شد و این ازین هم الفخار حیدر که از غیر فرار به دست بجه با سلام و عفت
پشتر از هر ماجر و انصار نماز مسکین با خلافت ام او بدیه بود و نه شب
بر عایشه و مروان و عبدالملک و اولاد کثیر و ازین هم و حیدر و سید و
ایران منافقین جل و عذاب و جزو خطاب بنیم و غیر ازین و بعد کتب در
بر مخالفین و غاصبین هر از اعمال آنها ندا و بر فک و تصرف که در این
نیز و بدین طلاق داد و اکثر ایام قرآن مینوشت و با جرت آن تراز
ازاد ساخت و آنچه بدست می آمد مستحقین در اصل انعام میداد و اکثر ایام
خود را بصدقه میداد و با جرت آب کشت بدین و بزرگ و خوا گرفته بغیر
میداد و دست مبارک از بسیار در سبزه و آب پاشید که هر که از طعام
سیر نمود روز در خلافت مراد طبق حلوا و خوا به آورد و حضرت با وفای
که عمر امیرالمومنین ام و نه ما بنیم حلوا الوده نمیکند حال که میدادیم جمع ازین
از اهل حجاز پیشام سر خوانند اهل این حلوا از مروت و درست و بنی کثیر
بنی دار و بنی هبید الله بنیم عباس که در روز بخیرت انحضرت آدم کثیر

بدو میبرد و فرمود ای پسر عباس چند سر از دلباش کشتی کفتم و از سرانم از بس بدی و بزر
 زدن من که میگویم در دلم با من بدی گفت فرمود ای پسر عباس من کشتی را
 نمیدهم باینکه از دلم من دارم و با اعتقاد شما بمن داده اند بگویم باینکه خشم من را
 شعله دارم من کفتم چون از باطن جبراکتم و دارم مظلوم را ظالم بستم هر یک در حق
 خشن تر خشن تر و آخر من نهاد عقیل تا بس لک و زهد و قناعت برادر بنادر
 جدا حضرت هر روز در آن جبهه برادر من که بود فانی نشد خشم من باینکه
 بستم رفت و در آنجا بود بستان کشته باز آمد حضرت بعبودیت
 جمع شده از طعام معا و باز کردار او کشید و هرگز از برادرش و جلال من خبر نگرفت
 و خرابیست المال تصرف و خرج کند و زیاده از رعایا گرفت و کیا در آنجا
 و عشا در وقت و بدعات تا از طرف من و رسم و طریق ملک و سلطان
 جدا از طرف من و بدعت و بدعت و ملک احداث کند و مال کشور من و جرم من
 گرفت و خانه کسب سالان کند و از حال مثل مرد و کران جرم گرفت و کسب سالان
 نکشت مثل خلفا و جرم حاجب و بیان داشت من معا و دولت و شایسته
 با کاسه و اجاره من و هر جرم با دولت تا اطفال زنان همانند او کرد
 و همیشه لباس من خشن و درشت تر و شایسته و لباس ملک و زانه
 و شایسته طعام حضرتان جو یا کندم تنها به یاران خورشید با سر و کتک
 با برادر و کاه هر کس است به شایسته و آنها هم همیشه به بلا و کسب زنده بود
 او صبا و پیغمبران و آنچه عرب تا و و اولاد او که معلوم است بکسر از بنی آدم
 این قسم منم واقع نشده در من و اسر و هم ملک هم اعلی قاف

مجد و از تبار کجی شرافت و علم او نباست است نزد خدای و مجاهد و هر فرق
 اسلام و اهل این است بلکه اهل کتاب که کفار و بشر و شیخ نشسته و همه مجاهد
 و تابعین اشرفیت و اعلیت او بعد پیغمبر صلح از همه خلق و اعتقاد و فرق
 ناجیه و اکثر مسلمین گفته اند علم بهر و افضل از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و
 و صالح و ابراهیم و لوط و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و عیسی و
 و موسی و نوح و یونس و کلوب بن یونس و خرقیل و کافران و
 و از صیاد و انبیا و غیره و ابراهیم و خرقیل و یونس و شعبا و اشعریل و اسماعیل
 صادق و الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و عیسی و شمعون
 و یحیی و یحیی و خالد و خلد و جبرئیل و فرعون و سایر انبیا و صلوات
 علیهم السلام و در آدم و ابراهیم علیه السلام توقف جبهه رنبا و بیت و علم
 بهر از انبیا عجم مثل حی افرام و موسی صاحب بیت و ابراهیم و یحیی
 کتاب و سایر و از ادعای این در بر و از نهو شک و شایسته و کتب و انبیا
 و سولان و از هر یک و سغیان و از هزاران ران انبیا دانند و شایسته
 و شعریل و خرقیل و قریب و جبرئیل و یحیی و لوط و زکریا و موسی و یحیی
 انبیا دانند و علم از همه انبیا و غیره و نقیبه و منیر و ابراهیم و موسی و یحیی
 سربان و از همه مشکلمین و عقلا و حکما و یونان و دانیان جهان از قسط و غیره
 و علما و مقدور و عریا و عجم و شاعر و شاعر محقق و مبطل و از اصف
 و از سطو و فیاض و من و قدوة و سیر و حکیم و من و سندان بن سام و قلیها
 عزت و بلع بن ماعور و بن س و اقلام و س و یقراط و یقراط و یقراط

و متصل و رجا و خوف و تعلق و عقید و محام و حکام انرا همه میزدانند و علم
 معرفت و معرفت کافر و منافق و عاشق و اهل اعراف با او و علم صرف و نحو
 و نحو و حدیث و سنت و فرائض و قیام و زکوة و صدقه و قضا و سنن و
 و دیانت و شجاع و جرات و ازل و طلاق و نکاح و علم زهد و سکر و
 و تصوف و درویش و راه و تعقیب و مجاهدات و مجاهدات نفس و بدن
 همه با او بود و از فضل او منتهی است و از کمالات او غافل که ذلالت فضل الله
 بوشید من شانه و الله ذلالت فضل العظیم و کسر از بزر آدم بعد از
 پیغمبر صلوات الله علیه بزرگ و جاه و جلال نیست بلا خلاف کسر از امت کمال
 او و عزت او ندارد در احکام و قضایا و سوانح و حوادث و سایل و بیک
 اشهر است و منتهی مسئله کافی او را در دنیا و آخرت و در هر جای که
 میگذشت زنده آمد و گفت با امیرالمومنین برادر من مرده و شهادت شده
 از او مانده و من یک اشرف داده اند و او مرا بستان فوراً فرمید از برادر تو
 و دختر مانده گفت با فرمی رسید این و دختر و گفت چهار صد اشرف
 و فرمی مادر برادر تو مانده گفت با فرمی سندس مال صد اشرف رسد مادر
 و فرمی زوجه او هم مانده گفت با فرمی منسب منسب که پنج اشرف رسد زوجه
 و فرمی هم از ده برادر ناتنی گفت با فرمی صد برادر می اشرف و رسد
 یک اشرف است و من نمی یافته و حضرت مولی علیه السلام فرمود
 که برادر تو که بجهت مرده و گفت با امیرالمومنین مگر در دختر من مرده و بکار
 منسب با او داده اند و او مرده و فرمی دختر و پدر او مانده و مانده گفت
 الله

که نصف آن شمع شد ز لایحه مطلب پسند مغیر از نام محمد باقر علیه السلام شمع است
که روزی از امیرالمومنین صلوات الله علیه داخل مسجد شد و دید که جوانی از ارباب محبت
مرآیه و مکیه بر وجهش را دوا استند و او را تسبیح میدهند پس حضرت ناگاه
پرسید چه میگویند گفت با امیرالمومنین تسبیح حاضر حکم بر منم که تسبیح نام
چراست اینجا جماعت مردم را بخانه بغیر بر دند و انگشت گرفته اند و مردم بایان
نیت چون احوال بدو را از ایشان پرسیدم گفتند مرد پرسیدم مال او چه
گفتند ملا نداشته پس ایشان را نزد تسبیح بردم تسبیح بایان ن سوگند دادند
میدانم چه مردم مال بسیار را بخانه بغیر برد پس حضرت امیرالمومنین صلوات الله
فرمود بر کردار چون نزد تسبیح آمدند فرمود تسبیح چگونه میان این گروه حکم
کند گفت چنان دعوی که مرا جماعت چه مردم بایان بغیر رفت
و برگشت از آنها پرسیدم گفتند مرد پرسیدم تسبیح چه شد گفتند ملا داشته
جوان را گفتم که او را در گرفتند پس ایشان را قسم دادم حضرت امیر علیه السلام
فرمود بهاست در چنین واقعه باین نحو حکم مینماید و الله در این واقعه حکم کنم هر
کس از تسبیح باشد که او را در گرفت تمام پس فرمود هر کس از این جوانان را که از تسبیح
چشم حائل شدند در محراب اینجا محبت یکبار از آنها را موقوف کند ایند پس فرمود
اینجا غنای و فوهم چه میگویند همان میکنند و من نمیدانم و شما باید از این جوانان چه
اگر این را ندانم ناگاه خواهم بپرس فرمود اینها را بپرسید و بپرسید
در پشت سینه او را بسته تمام مسجد باز دارد و سر ایشان را بجا حائل ایشان
چوستاند و بگوید که او را بنده پس خدا را بپرسد الله بپرسد را فاع کاتبه را علیه السلام

که نامه و روانا حاضر گشتند و در مجلس فضا میکنند که چه مردم هر روز این حضرت جمع شوند
 پس فرمود که گاه من الله اکبر میگویم سمانیز الله اکبر بگوید پس که از ایشان را نه
 طبلید و در پیش رو خدایک تخت نشیند و در پیش رو نشیند و فرمود که خدایک الله
 آنچه میگوید پس بر سر شروع آنحضرت سوال گفت از او و فرمود که روزی در خانه آنحضرت
 بیرون رفتید و پیران جوان با شما بیگفتند در فلان روز فرمود که ماه بی
 گفت در فلان ماه فرمود که کدام منزل سیدید و او مرد گفت در فلان منزل
 فرمود در خانه که او مرد گفت در خانه فلان شخص فرمود که مرض داشت گفت
 فلان مرض فرمود چند روز بیمار بیگفت فلان روز پس آنحضرت احوال را در
 یک سوال آنحضرت چه روز مرد و که او را غسل داد و که او را کفشد که آنحضرت که
 بر او نماز کرد که او را بفرمود که چند حضرت همه را از او سوال کرد و او جواب گفت
 الله اکبر فرمود که بنکیر صد بلند کند پس بر قفا را و جزم که پدر او از کشته
 برنج در ایشان بکشتن آنکس و هم صدر بکشد که پس فرمود که سرور
 اندر راستند و بجا خود بر دند و بکیرا طبلید و در پیش رو خدایک نشیند و در
 کتود و فرمود که آن میکس حرا بنیاد آنهم شمشاد که اید او گفت یا امیر المؤمنین
 یک از آنها بیهم در آنحضرت بن او بنهم و او را که پس بر یک را در طبلید و او را
 کند که در او را که اندر او را که اول طبلید به حاضر که در او بنز او را که او را
 این جوان را کشیم و قال او را بر داشتیم پس حکم فرمود قال آنحضرت را که از بار
 این جوان مود که بدان که مسئله اگر چه با چهار به به فرمود که محول انقباض
 که مذمت این نیست و قول شرح حاضر کوفه او را معزول نمی بجا آنحضرت

و چون از غزل ایلی کوفه به جنگ عجمی تمام آمدند و گفتند و اجداد ما را میخواستیم که
 تا ضعیف باشد در منصوب بماند و عدل آن نصیب از مزاج او داشتند و برام
 نیزیم آنحضرت مدفع قتلش باز نصب او فرمودید و آنحضرت علیه السلام طاعت
 همه بنی آدم از بند و شام و روز و گشت و بجم و جسر و ترک و کلاه و کلاه
 میدادند و خطه طایفه و سرایا و جرات و معتقد و غیره بگو میدادند
 کوفه غیر فرقی به هیچ که احوال آید است و در خواب باین منقده سوار یافت
 مستعدم تعلیم خود را نوشت و چند عهده شهر با بنیست بزرگ و در شهر بار
 با سر را میبردند آوردند و مرا را به طلبید و یکسک صحابه را بر سر و در
 میگردید هر که را خواهم در حصه الفضا بدید و شهر را به جسد و عرض خود بر مردم
 عفت و انست به بخت مجوس و بدین ابرو خورشید و در و نیز را بفرستیدیم و هم بر این
 ستم که فاذن شهر باره که وای بهند که گفتی بغیر در بر این سپاه شهر را میبرد
 باره که و من به بند که افتادم و هر اسدمان نشاء در سبب آن بند که باشد
 داشت و دشنام داده فرموده و از بریند حضرت امیر علیه السلام فرموده و دشنام
 خوار بکنی چنین بگوید و بر این خشم عزم فرموده حضرت امیر علیه السلام از شهر بار
 به بهادر بر سید چه نام دارد گفت شاه زان فرمود بل به میت شهر بار و عقیقه
 به با نام حسین علیه السلام داده و احادیث که طغات متعرفه نکلم میباشند
 از خلفاء و شاه کرد و در حالک و در طایفه و آنحضرت سر برنده و شکست
 مسائل آنجا حل میگردید و خدا که تبه لای علی لک و عمر گفت با خضار
 بس سؤال گفتی و روز سید غازی و تبه و ما که شکریم و خدا که تبه فرمود

یک نصف مرد و یک نشت و یک سحر و حال حصه پنجاهم کنیم شش
 پاره باید که نو حکم کن میان ما و حیران شد و نگاه بعضا که همه سر زدن
 عمر نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت یا ابوالحسن بغیر از سر و حال این ایست
 کن اگر حضرت نه احوال شش را از بیت المال طلب فرمزد و بان شش را ختم
 که نود و سه است شش یک و دو پانزده ماند شش است شش یک و دو
 و ده و پانزده شش شش یک و دو یک باقی ماند به بیت المال فرستاد
 همه حضرات گفتند عمر گفت میاد روزی نو در میان ما بشو و ما بنویسیم و بعد
 میاد به شش بر همه لازم است هر سابق به در اسلام و عبادت
 در کمال خضوع و شوق سر نهاد و هر که برادر بدست با خوف از عبادت کند
 خالصا لوجه الله بعد و واجب از واجبات ترک کند و اکثر روز را صیام
 مشهود بگذرد و هر وقت با در کاسبی که میخندد آن سر نخ و در غار
 از تنه خبر نداشت و روز خندق نیز در استخوان بار مبارک نشسته
 نتوانست برین آورد و نه دست به هر صلح عرض کند و نه چهره غایب نیست
 بر آن میاورید و چنانچه در نماز بیرون آورد و نه هرگز نه از او توپ نشد
 عارض شد اما گوید لیلته الهی بر بر بقیه شومبار به باند و عقب آنحضرت
 و بهیم با نصد و هفتاد و پنج نفر شوم و در کعبه الفخار به باند نفر را بکشت
 و هزار رکعت مقرر هم ادا کرد و شش روز را نیند بر او حق الله با مردم از سر
 و تا به حقوق بدمر او باشد که او انتم باشد خصا صر و عماره عماره
 و کشت و کرات و معجزات او از حد و حصر بیرونست و فضایل و شایب

از لب با آفتون بر صفت و عارفی میفرستم با توجه و اسباب میراث بی‌صلح
 از جامه و ردای انکشت و توره و تازیانه و کلاه و طلبان و نایقه غضب و لب
 و اینجام و تعبیر شمعها و چهار حضور و خنده و شمشیر و قرآن و علوم و صفت
 و عقاد و اسم اعظم با حضرت بعد از خاصه بر آنها تیر خط فرموده و صفه
 آدم علیه السلام و ترک شعیب و یزد و پنهان و عصا و سوسن و ابرام و نوره و آینه
 و نایح سلیقان و تابوت سبک و صندوق شوماده و زره دانه و سپهر خیمه
 و صفت و نوره و زبر و انجیل و طهر دانه و میراث همه انبیا از جامع و صفت و نوره
 و خیل شعیب علیه السلام و صفت و نوره و انجیل و طهر دانه و میراث همه انبیا از جامع
 عبادت و سجده و بت و کواکب و نایق و فرق اسلام و نوره و کرم الله و میر
 ذکر نام نام حضرت گویند و قابله و هر سه سجده و بت که الله و هر که
 و آنچه اگر یاران در جا طهرت که در دیگر منصف بجای بی و کرم و نایل
 و وجه عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت و انصاف و عفت و شجاعت
 و ادب و توانا و وقار و وفا و شبان و بزرگ و هموار و زیر و خوش خلق و دراد
 بر تخت و رهیت هر روز و حسن خلق و ابشار و مواساة فقر و احوال
 اخلاق که در صفین مجازده هزار کس از شکر او از دین برآمده با بحیب
 سوا چه نام از میکفت چرا با مع و به حکمین را حاضر شد و او به عطف و مجاز
 جواب آنها میداد و بشما گفتیم ابن عباس بر عهد شما گفت ما بر سر عهد از شما
 آنها را در اثرش که غلظت و شونت و غنی و کوفیان و حسن شامیان
 و از لب معاویه منع فرموده و معاویه و معاویه و معاویه و معاویه و معاویه

که او تصف بصفات ذمیه باشد از عهدنا عهد لغده و عهد و عهد و عهد
 و شتم و لعن و نفره و جبرستن و مداوت و شیطنت و شرارت و درگاه
 و جانت و سگند و روزه و حرم و طمع و زنا و اکمل با و لطم و کرم و غل و غشتر
 و کرم و فریب مردم و اخلام و لواطه و قمار و لعب و طنبور و سازنا و شربت
 با نرس و نخل و اصراف و تذویر و محجب و بیا و سمع و شک و نفاق و دریب
 و شقاق و کفر و الحاح و مردم از آرزو و فحشر و عیو و تند خوئی و مفقار
 و سفاک و بهرم و خاین و خاسر و ظالم و غدار و شیر و جیشم و کج خلق
 و بی طبع و کره و رور و رعیت از آرزو و عیو و عیو و عیو و عیو و عیو و عیو
 است و جبر و بل و مطاع اکثر عا که بعد و عزرا یل حکم او قبضه اید و جبر و جبر
 او فرزند نر و ساقه کوثر و قسیم و نمار است و مومنان و معرفت اخرا
 و لو آید حمد در قیامت بیست او و مومنان و کافران او بیست و نوار خسته خدا
 امیر المومنین نام که و کسر از مومنان کند شده و ایده بان موسوم به جبر و جبر
 عاده هر فاسق را امیر المومنین میخوانند: است نعمت با علی بن ابی طالب
 بر کسر از تو اطلاق امیر المومنین و مومنان او از حساب پیروان تو است
 احیاء مقتول سر نه با او در صفین شهید شد و در شمر و بار و رفع
 سکت از قلب و جبر و شیدن آب و زیر آن و بر آب شدن تمام لشکر و نفاق
 کل آیات و آله فران بر فضایل او عیو و عیو و عیو و عیو و عیو و عیو
 منها ای انما ولیکم الله و رسوله ایها الرسول بلغ ایها
 مباهله ایها انما انت منذر و ففهم انهم مسئولون آیه

مودة قولي يا أيها الذين آمنوا مع الصادقين فيه واعتصموا بحبل الله أيده
 ومن الناس من يشترى آية وكفى الله للمتقين العقاب أيده
 فالיום الذين آمنوا من الكفار إبراهيم حسب الذين أجنبوا السيئات
 والشايقون السابقون إبراهيم إذا ناجيتم الرسول أيده وإذا لقوا
 الذين آمنوا أيده فمن كان على دينه إبراهيم الذين آمنوا وعملوا
 الصالحات أيده يجعل لهم الرحمن وذا أيده من المؤمنين رجال
 صدقوا أيده هذا الصراط المستقيم أيده وأركعوا مع الراكعين
 الذين يذوقون أمرهم بالليل والنهار سئل أيده
 وأسئل من أرسلنا أيده أيها النبي حسبك الله أيده
 شهيد أيده هذا أن خصمان تجان الذين لا يؤمنون من الصراط
 لتكفون أيده فمن كان مؤمنا أيده هم الصديقون أيده
 فإن الله هو مولاه وجبريل أيده يوم لا يخفى الله النبي أيده
 أولئك هم خير البرية أيده وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر
 فاستجاب على سؤده أيده ألم حسب الناس أيده وشاق الرسول
 من بعد ما تبين لهم أنهم أتوا به من كل ذي فضل أيده
 أفمن يعلم أنما أنزل إليك أيده فأنقلبوا بنعمة من الله أيده
 في بيوت أيده إذا الله أيده لا تخفوا طيبات ما أحل الله أيده
 وأجعل لكم أسان صدق محبتنا أيده والعصاة الإنسان
 أيده أن الذين سبقت لهم منا الحسنى أيده ولنفرقهم

في حق القول آية من جاءه باحسانها به فاذن مؤذن آية في مقعد
 صدوقه ولما ضرب ابن مسعود آية من خلقنا الله آية ونعيمها
 اذن واعية آية والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات يقولون
 امنا بالله والرسول آية هو الذي خلق من الماء بشرا فجاءهم
 بعضهم الاول آية اليوم اكملت لكم آية فاذا من الله طوبى حسن
 كتاب آية فاما تذهبن بلسانك بلسانك بوزخ وناذا على احباب
 الاشرف آية ونزاعا ما في صدورهم من غل آية اجعلتم سماءا
 آية اثما يرد الله آية سورة هل اتوا بالمؤمنين بعهدهم آية ومن
 يطع الله والرسول آية وجزاؤهم عند ربهم آية شفقتهم ان تقدم من
 آية قل هذه سبيلي آية واذكرنا الله آية قل ما يكون لي ان بدله
 آية شال سائل في اعداياه آية يشس الذين كفروا بولقد صدق
 عليهم بليلس ظنهم وسيعلم الذين ظلموا انهم يحسدون الناس
 آية ولقد عهدنا الى آدم فاوحى اليه عبدك ما يوحى آية والجمعة
 متفق عليه خاصه وعامه وفرق ما غلاه وخارج ودرانج
 اكتفا نعيم براسهولت ما هجت بشرة غير من خيرة مودة في منزلة
 طابرة جنابة سيدا بواب نوح نوح نوح مناجاة في برآقده
 افخار في قضاة بيعه في مواخات في حب اربعة في فضائل
 ولايته في ربيع ايمان في فلبية في حاصف النعل في الحكمة في انا ولى
 من نوره اصل انما نرى العلم انما اقرب الناس الى رسول الله في

الشجرة مع الثور المناقب، استفسار عن امر الخرافة في اعانة في الراس في
 انارة مولد اخوة في ثوب سلم المواقف مناقب في طلبة باير المؤمنين في عهد
 رسول صلعم في بيعة رضوان في دارين في مبالدة في فلسطين في كلبين في
 اسبق في جنه في معراج في خطاب الله في لغة في اخواب في ضربه عمر بن عبد
 في بدر في احد وكتوب على العرش في تزويج علم في رستم كرج
 اند مع حق في قل عام في احوال دين واناام نعمه في وصف شعبة في قضيب
 محمود في قيم في سفاهة كثر في در تولد في مواخاة في علم الناس في
 نفي في قوم اسر بيان حب علي في بيان اول من اعترفت الله افضل في
 فيان فيض علي في اول من صلي في بقعة في سبقة اسلام في قصه في قوت
 فيض في قوت في مولود في الله افضل من الانبياء افضل خلفاء الدنيا خلافة
 في المهد في شجرة في الراب في اعانة في انان في نقص كوكب في روح
 الابان في قلوب شجرة في سيد المسلمين في ان القرآن مع علي الله افضل
 الامحاب في الله خير البرية في علي خير البشر في البرية في الحركة في يوم فناء البشر
 في يوم النجيب في حمد في يوم القشور في يوم في الزاير في چند طرف روايت
 في فسيحة في زبان الله جاد في سافه في قريب في خاكر في حديث في مكتب في انان
 في مناقب في حضرت باير المؤمنين صلواة الله عليه في مشهور في انان في كفت في
 في عليه السلام في كبر في انان في كفت في علي في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في
 في انان في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في
 في انان في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في في انان في حبه في

بصورت علی علیه السلام گشته شد و غریبان از خانه گویند خدا جبرئیل را بعلی علیه السلام
 فرستاد و خلط که نزد محمد صلوات رفت که بجای مانند بیه غراب و غراب و معاذ الله
 من صاحب کسر بنصر جبرئیل میکند و او سالت از علی علیه السلام بهر صلوات
 و بعضی گویند او خداست نزدیک از من گویند خدا را سر بر من و علی و فاطمه و حسن
 صلوات الله علیه فرمود و ایشان خوانند و نیزه را در ایشان گویند خدا را
 بر علی علیه السلام و او خداست و طایفه نیزه و قرآن و شمشیر و غیره عقایدند
 و طایفه از آنها پنجسره فایده مراد سخنان و ابوذر و مقداد و عمار و غیره و غیره
 و گویند این پنجسره موکلند بر طایفه صلوات عالم از جانب علی علیه السلام و او است
 و اول این مقدمه در بصره واقع شد و اتفاقاً نظر از طایفه زفا که هنوز پیش آمده
 و بر آن بنده گفتند تو خدا را حضرت فرمود منم خدا نیستیم بنده خدایم قبول نکنند
 و بر این قول اصرار نهند حضرت با کثرت شتر فیهی تا چاه کردند و آنها را در آنجا
 و آنها را را کشت و آنچه عوام و جمال و قلندران گویند که حضرت خدا را بر طایفه
 کت و زنده که اولی گفت تو خدا را پس نزد از جانب خدایم که علی علیه السلام
 میانه و این یکفر بنده و نبوت و بر خدا را و بر این محضر کفر و زندقه و افتراست
 بر خدا و هر که باور کند و اعتقاد خدایان دلدار کافر و غیره است و خدا را بنابر آنکه
 یک بر خدا را و بنده که دارد عدد از این ابرار این عبادت حضرت فاطمه را
 علیه السلام و در حیاتش حرام بود حضرت امیر علیه السلام بر سر او زن بخوابد و این
 قول است و این از جمله خصایص است و اگر علی علیه السلام فرمود فاطمه علیه السلام
 کند و هر یک داشت و در دنیا شوهر کند و بعد فوت انصوم او میرفت اهل حق

الراجح ودر خیز زینب بنت مقرر صلعم را خواست بوضعت فاطمه و لیا بنت محمد
 تمیمه و اسما بنت عیسی خنصر و ام البنین کلابیه و ام سعیده بنت عمرو و خوله
 بنت جعفر بن فیسر و خنصره را بیکر لشکر بمکنت مسیله کذاب فرستاد او گشته
 و خنصره را با سیر آوردند آنحضرت سمان نه و لیلاد که تعقد نمود آورد و چهار نفر
 حیرانه اخته و خنصره با همفده آموات عدد اولاد آنحضرت علیک سلام حسن بن
 علیها السلام محمد اکبر و عبدالله و ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر عبدالله و محمد صغیر و
 و عباس و عون و محمد اوسط علیهم الرحمة و از انان زینب کبری و ام کلثوم و ام
 الحسن و در یک کبر و ام فاطمه و میخونه و زینب صغرا و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه
 و ام کرام و ام سلمه و ام جعفر و حانیه و نفیسه و در صغیر سن فوت شدند و حسن و حسین
 سقط شدند و مادر حسین و زینب کبری و ام کلثوم قبول طاهر است و محمد اکبر
 از خنصره و عبدالله و ابوبکر از لیا بنت سعد و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله
 از ام البنین بنت خزام بن خالد و بکر و عون از اسما و عیسی و کعبه جعفر طحیه
 بکر مشکو و ابوبکر مادر محمد بعد طلاقشرا آنحضرت خواسته و محمد اوسط از انان
 ابوالعاص و ام محمد حسن و در یک کبر از ام سعید بنت عروه و ام کلثوم و بکر و خنصر
 عمر تعقد نمود و بعد چهار هزار دنیا را طلاق نمود و چهار سال بعد از آن فوت شد
 بابت دیشتر گرفته سبط بر صورت عمر زید عمرا بداند و گفت این حجت
 بر شماست و فاضل اندر در کتاب خدا آورد بقوله الله ام کلثوم تنها غزوات
 و هر سبب جنیه بکلمه امر لغویین علیک سلام و بعد عمر خرابید و این بعد از جنگ
 تبک آن در عون است و لا بابت آنحضرت و یا به سلام که معقله و حیره و شکره

و بخند و تهاجم و حجاز و کوفه و سودان و بصره و خوار و رزمه و سوس و صل و انطاکیه و حلب
و انطاکیه و بکران و غیره و طابریست و مصر و قاهره و مستطیا و دانیس و سیاطا و کرب
و جبل عامل و اهواز و شوشتر و حمیر و فارس و بنامه و دارا و خیر و کهنه و قم و کاشان
و نیر و دیلم و طاقان و قزوین و استراباد و نام خراسان و کرمان و کرمان و سنجان
و کابل و صیقل و غرین و هر روز و رمانندران و کبکان و لندریجان و ملاذیل
و ولایت کرمان و احزاب و مردم بادی و ر و شهریار و طوس و همدان و دماوند
و تهاوند و اهل فارس و مردم و ناما و ازبکات و کرب و سیاطا و کرب و ازبک
و کمان و زیا و فارس و عمان و نجا و سعیدیه و مستطیا و حلب و قلیف و بحرین
و صحار و صفا و زبید و عدن و جده و قادیسیه و نهران و مدین و کنتان
الاشام و بیت المقدس و ازبکها و مرو و شالام و اردن و انطاکیه و قسطنطنیه
و انکوریه که تعصب در تصرف معاویه ای یافته و ابایات مفتوحه فی الاسلام
انگیزش ای و سطل و محضر و بار ملا چون نام خلافت در قبضه
آن مهر آقامت در آمد و بعد از و ظلم و ستم عمال عثمان را از کیوان گذشت
و همه ولایات و عمال او بطرف علی الاشاه منیر و معتمد و شیعه ای پیوست
بمال فرعی و اکثر روزگار دینار را تسبیح پیاورده تا زیاده بر مهرش و مردم سخت
و تحریف از عذاب آتش سبک و نماند و کبیل مردم درست سبکی و حدی و مردم
جابر منی و قدر غلام سیاه را قرار دزد که فریاد است او بریدند سیاه
برداشت و از قصر که کمان برآورد و می که حوا از عذاب آتش نجات
که سبک افغان و پشاور و سفیدان بکجا آرا صاحب انرا شنیده آمده

خنجر که از این سپاه بکشد دست او برید و او را در جمیع شهرهای حضرت علی علیه السلام
 و دست چوبه بجا نهد گذاشت و آنکه در بیت بجال نهد خود که در بیت مبارک
 خنجر است و غیره سخنان میرد و نیکو داشت کسر از غلامان و عازمان برادران
 ابو العباس ای ای بچون جهان منظر بعد از این جمیع الله علیه السلام اتفاق
 امت است و پنج سال و شش ماه غارت نشین بعد در مدینه و بیاضت ظاهر
 او چهار سال و نه ماه و جنگ اول آنحضرت جل جلاله در مدینه برابر امارت کوفه
 و بصره با حضرت بیعت کردند و هر یک از ایشان را مکتوبات این عهد است
 میسر شد مکتوبات بیعت نموده و عایشه را در شش ماه بصره رفت و عامل را
 اخراج کرد و تصرف نمود و اتفاق ظاهر کرده و حضرت با آن ناکین جنگ فرمودند
 عایشه را بر شتر کوک بسته سوار شده در معرکه است و صاحب آنحضرت
 بهنگام بارشتر عایشه را با نه نهد و با بیست شتر را نگاه داشته ای بالاخره
 آنحضرت طلاق عایشه گفت و مخالفان هم حکایت طلاق در کتب بسیار
 نموده اند اما ای المؤمنین علیه السلام عایشه را بعد بدین که نو بر آن اکثر
 از خانه خود جدا کنید و هر شتر که خدا و رسول او و طلب میکنید جدا و عیش را طلاق
 از تو زنان دیگر ساقط کرد و همان تو که اصلاح مردم مقرر است خبر ده
 که زنان لشکر و مردار سپاه میکنند و ظلمت تو که الله تعالی بفرستد همانا
 او مردی از بنو امیه و تو زنا از بنی امیه بجان و قهرم قسم خود که خبر
 بدار و با هر شتر خود معصیت را و گناه عمل تو بزرگتر است از گناه قتل
 عثمان و پنجم بادم نام و ششم آورد در و بوش بادم نام و ششم آورد و ششم

از ده فکته عثمان در پسر هر دو میگفت: اقلوا القتل اقل الله تعالای و اولای
 بدادون و بیت غنم عثمان و خداوند پسر زینان بفرستاد و بنیاد و بنیاد
 و نطینا امر کرد از آنها بپاشد و نژاد با نژاد که کشتی را از غنم و فرستاد
 صادر شد سلام و اولاد و فرزندان خود را قتل کرد پسر فرستاد و بنیاد از خدا
 و بر که قبل خود و بنیاد و اولاد ۴۰ اب عباس از پسر ابوطالب که از عثمان
 بدر فرستاد و بنیاد و عثمان بر تو بر کرد در بنیاد هر چه خواهر میباید و آنچه از دست
 بر آید نقیصه کنند آنحضرت محمد را بر کرد از فرستاد و بنیاد و بنیاد که هر چه از دست
 شد سلام را از اب که در دست بر کرد و اگر نه تو را طلاق گویم هر چه آمد و گفت
 فایده که بر کشت و جنگ در گرفت هر چه از فرستاد و بنیاد و بنیاد که بر کشت
 هر چه از بنیاد بر آید بر کرد و بنیاد و بنیاد و بنیاد که بر کشت و بنیاد و بنیاد
 فرستاد و بنیاد که بر کشت و بنیاد و بنیاد و بنیاد که بر کشت و بنیاد و بنیاد
 آنحضرت فرستاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد که بر کشت و بنیاد و بنیاد
 و حسن فرزند رسول خدا صلعم و در این تفاوت بسیار است و خاصه دعا
 معصوم بر نطینا ابیر علی صلعم میباید و خاصه که کوید از این عمل چنان که است
 که کرد و حضرت توبه او قبول نمود و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد
 فرستاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد و بنیاد
 که در آمد بر نطینا و با و گفت که به صاحب ناس نزد رسول الله صلعم و کبلی
 اعتراف کنم از او نطینا گفت فاطمه جمیع گفت از مردان هر چه گفت و بنیاد
 فاطمه و چه باز میدارد مرا از آنکه گویم سخن خدا همین است که گفتم جمیع گفت

پس هر بر این داشت نورا که با او جنگ که عایشه در پاک از سر فرو کشید و بر او
 افتد و گرفت که گفت آنرا در این جا برداشد اما در جنگ سر نهاده از آنکه عایشه
 گفته شد و عایشه را و افضل بصره و نهی پسر عمار و مالک شتر بشانند ^{فقد}
 بجای گفت چه راه تو گیت گفت شتر عایشه گفت تو بهر در معرکه جنگ
 که در میان آنرا خنجر کشید مالک گفت بیا و کنز این بجای این زیر سر
 و بزرگ اولاد و ما جرین بجای آنرا و میکشم و راحت مسلح میدادم عایشه
 گفت مگر نشنیده قول پیغمبر صلم در مسلمان را نتوان کشت مگر بکفر بعد از ایمان
 و زنا بعد از احسان و قتل نفس بر مجرم و عصیان مالک گفت ایام المؤمنین ^{سکه}
 از این سکه چهره گفته او را میکشم بعن عبد الله مرند شده بجای ^{نیکو}
 نه عایشه لولا انک کنت طاروا فی ثلث لالقیبت این اخیک که
 فلم یعرفوا ذوعاهم و عمره جزیت علیه بالعاجبه بارگاه
 خنجره و شکار و از شیخ لم کن متاسکا مغالطه این بدید
 مد ^{نیز} ^{بدر} بعد تنویه صفوف زیر معرکه آید و مبارز طلب
 منو حضرت امیر علیه السلام در میدان رفت زیر رسید و گفت ای امیر
 المؤمنین از شمشیر تو ایمنم فرم بجای هر بر نیز داشت نورا که این کار
 که گرفت غنم عثمان فرم تو را صاحب نوارا گشته پس و چپ
 که در غنم عثمان بدید یکم قسم بخدا ^{نور} جزا خدا نیست و فرستاد
 بر پیغمبر صلم آیات مرآت آنرا و فرمود رسول خدا صلوات بر او میگفت تا زیر
 علی با دست میدار تو گفت چه مالفت مرا از آن چرا دست خاتم او هم

ملت فرموده بود که برادر خود را که در طاعون بیمار بود زبیر گفت خداوند جان
 انحضرت با حق تعالی اعاده که فرموده است سر آید روزی رسول خدا صلعم از قبر
 عبود عرف سر آید و با انحضرت بجهشت نور گرفت و سر استقبال آنرا نمود
 و بر او سلام کرد و پیغمبر صلعم بر روزی خندان شد و مردم خندان شدند پس فرمود
 از زبیر و اکندار این دو طالب را هرگز روزی نباشد که تو برادر هر دو آنرا و تو را که
 برادر زبیر خداوند را به چنین است و تو میکوشی از خاکم رفته بجا کرایش را
 نه در میکوشی و باید در جوار خود بکشی پس زبیر از سر که بر پشت شانه گفت
 یا ابا عبد الله برادر هر که بر شتر و چه دیگر زبیر گفت خدا موقوف سلام کرد
 من و دو کار که تا بنایم و شک در آن نهی همسایه ندیم سرفراز بکافت
 و از سر بران رفت و حاصل قوم بنام شد و بنجاب رفت و عمر بنی خرموز
 سر او برید و تنه نزد ابراهیم بنین علیه السلام آورد انحضرت فرمود که بنو گفت
 زبیر را بکش عمر گفت یا امیرالمومنین ما دشمن تو را کشته ایم میکوشی که آنرا زنده
 نگهانی او زنده و زبیر و قاتلش را به جحیم اند و هر قاتل ظالم تیر را بکشد آن
 و بر زمین حق شود میکشید نمی کشد که زبیر آید و صحابه رسول خدا حاضر بکنند
 من نهی نماسم مگر که کشتن بر ما و نه کشتن با ما و نه عاریه و نه طعن
 و با آنکه روزی شاه را زبیر بنی هاشم را از امارت شام عزل نمودند و بکشد
 که در ابراهیم عثمان و امیر شام که او و خلیفه مقتولان عظمت بعد از امیرالمومنین
 و خلیفه من در امت چهار صد هزار نفر با هم قصد هزار نفر از بلاد و امصار قبل
 عربت کرده و بر سر عثمان عثمان در قضا کاشند و طلب غنیمت از او بجا آمد

بعضی از فرقه آمد بعد رسول و سیاهل جانبین هفتاد و هفت است و مکرر مکرر
 پنجاه و هشت یاود هزار و پانصد و اکثر آنها چهارده ساله و هشتاد و هشت و کمتر از هشتاد و هشت
 مبارک بر کاتبان و بر کشت و رو و مکرر و فرقه که رفتند اما در میقتند
 پس از بواسطه شجاع نیست و الله من از هر خبر آدم اشیم اگر بدان باشد
 میگویم آن ن بهم غیر سید و آیه خروج الحرف من المیت بخواند و این کتب
 در شب واقع شود و وجه تسبیح علیه الهی که جمع کتب به غیر کتب و کتب از کتب
 اکثر ضلالت اثر و غلبه و صدا و میان آسمان و زمین پر شده و کتب
 سپید از فرقه و نا شیم بن عقبه مرقات را بعد از این و او بر سر قله زره پوشیده
 و جنگ غنیمت با معاویه و خزیمه بن الحنفیه و بنی هم چنین که در اواخر جنگ زره و شمشیر
 کار کرده و با ائمه علیهم السلام نازکی متروک و بعد حق با کدام است این نیست شمشیر
 همان دانست که حق با ائمه علیهم السلام است چه از این صلح مکرر شمشیر و بعد از آن
 نفثک الفیه الباقیه و خزیمه و او بر سر قله از غنیمت و صحابه و تابعین
 شدند و آن چهارم را به خود و این را به خود و این را به خود و این را به خود
 و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
 این در سر کتب مراد برید و با ابو عادیبه نزاع کرده من کتب من و او میگوید من
 کتب من و مراد من گفت این همه را بهم من میگویم که همه آنها با شمشیر
 با شمشیر و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
 میکند و در باران جنگ میکند و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن و بعد از آن
 گفت من میدانم چه میگویم کاش بشیر از این جنگ بهریت سال مرده باشد

طعام چهار بار از شیر بچه خورد و تسبیح شد چنانچه بیستم صلح خبر داده به احمد بن
 سحر از آنجا را آورده که عبدالله بن عمر سیدش گفت و کشنده عمار را و تحقیق
 که رسول خدا صلعم فرمود میگرد عمار را فیه عرو و عاصم و معاویه گفت شنو که
 عبدالله چه میگوید معاویه گفت هر که او را آورده به یک تن داد خوشتر است
 اهل شام نیز چنین گفتند علی بن سلام فرمود از آنجا قرار رسول خدا صلعم قاتل حمزه
 که با او آمده پس واحد جبل این را در مسند نهاد آورده و گویند از آنکه معاویه
 سبقت و بیت و چهار کسر را کشته شدند و از او را آنحضرت مالک
 و بقول خرمی بن ثابت و ابی سرقین و ما شتم تر قال و عمار علیه السلام
 شدند نیز ماه فیه چون از عمار صفین فارغ شدند و مقدمه حکیمان واقع
 و اندو هزار کسر از آن حضرت که اجد و اصل و افراد اصحاب آنجا چون
 نیز از آنجا چشمت از دین بر آمدند و بمواجهت گفت تو خاف شد و در سبقت از آنجا
 چرا اسم خدا را از امارت مؤمنان بر آورد در حکمت هر دو جدا شده بگویند رفتند
 و اکثر دعات را غراب کهند و جمع کثیر شدند و حضرت با چهار هزار کسر
 رفت و بن عباس را فرستاد و حرف گفت علی علیه السلام بیاید و او سخن
 گویم این عباس بر پشت آنحضرت نهاد و بگویم آمد و بن عباس که راه که سردار آنها
 باده کسر آمدند آنحضرت فرمود هر از من ریختید و بچه سبب دیگر بدین نفع
 مصاحف بر نیز داد و عمار را تو سر حکم نهاد و فرمود این کو اعرش شما گفتیم که
 اهل شام شما میگویند این عباس حکم برده شما گفتند ابو موسی سر
 تفصیر بنام کند شما است گفت راست گفتند امیر المؤمنین و آن که

توبه کنند و باقی متفرق شدند و با عید الله بن وهب را تسبیح و التذیه حرق
 بن زهریه بن روان رفتند در جلا بغداد و بقول کرمانش با نیت انجمن
 و نیت داشت هزار و یک توبه که در التوبه التوبه و ایمن شدند و بکنار رفتند
 خواجه چاکر بن سبک و زیاده بجهت استانه و عید الله و حرق و نیت و حرق
 کر و عید الله و یوم الفیضه بر علی بن علیست نام این آیه بر خوانند قل هل یبطلکم
 بالاجتناب اعمال الذین ضل سبیلهم فی الحیوة الدنیا و هم
 یحسبون انهم یحسنون صنعا و حرب یحذر غیره نفر نشیدند
 و از آنجا غیر از آن نفر زنده ماند و سکه هزار و نهصد و نود و یک کسر شد
 و بقول خواجه بجهت هزار و نهصد و نود و یک نفر و از آن
 بستان کن کریمتند و نسل آنها بشمار شد و نفر بمان و نسل آنها بشمار
 و قلع شهر را ساختند و از مسقط و جلفا آورده و بهل و هنر و در آنجا
 باقی اند و نفر بجهت کاتبان آنها مشهور اند با باضه و خواجه عمان بن
 و نفر با جهر بره در موضع سن و نوارج کنار فرات خط کشید و بکنفر
 به نمودن رفت لعنهم الله هم که آنحضرت نازند که حرب بکنفر
 آنحضرت بنابر تمام مشهور شد و سکه سال پنج سال و شش
 در شب جمعه است و یکم رمضان سال چهارم بغیرت این علم مراد و در آن
 بن مجالد شیب بن بجهت و اشعث بن کندر و قطامه بن نیت اخضر
 لعنهم الله علیه و در یکم میشت و سکه سال نود و سده سال که بعثت
 ایمان او که بشت نزهه سال که شروع بجاده و بنورده سال که شجاعان
 کرب

نشت و چندی در خیمه گذشت و در سال بعد در سال هجرت امامت آید و سال
 و چهار ماه اول و یازده سال ثانی و چهارده سال ثالث خلافت که در قرطبه
 در ایتان از خادق علیه السلام شصت و پنجاه سال عمر شریف آنحضرت به آورده
 که عند البعثت هجده ساله پنجاه و نه سال یکم ماند و ده سال بعد از سال
 بعد از پنجاه صلح و در راه بازگشت در نظر گرفته در مل غیر مغرب و پنج شریف
 فیه و یوقایه بعد از هجرت است و پنجاه ساله پنجاه و نه ساله پنجاه و نه ساله
 بنیاد اسلام در هم شکست و بنایان از هم ریخت و اساس نفوذ و خدایان
 از آن افتاد و شیعه و مومنان غوار و ضعیف و ذلیل شدند و اعلام کفر و شقاوت
 و ظلم و صداوت با اهل بیت رسالت بلند شد و خلق از جاده منابت
 و حجت خدا نجات و ولایت بنیه ضلالت و کفر و غیبت است و آل ابوسفیان
 در آمدند و جوارح و غامه ناس و کافر خلق از خاص و عام و ضعیف و شریف
 عرب و عجم رو به شقاوت و کفر سعویه آوردند و تقرب با و جستند و از راه
 مال مروان و سایر ابوسفیان را با امامت و پیشوا سر برداشتند و بکشتند
 خدایان شجر شمرند و جهاد است و انما کفر کردند و ابوسفیان و همدان او را
 جد و مومنان میکشد و معاویه را خال مومنان و این زیار را نایب و مکمل
 خدا در جهان و انما امیر المومنین و خلیفه الله و خلیفه الرسول خوانند و احاطت
 آنها با طاعت خدا و رسول برابر و انستند و بدو سر و حجت آنها فخر که خلق
 همه بغاوت کردند و پرت شدند و بعد از تسلط و تقدیم سلطنت بر امام مومنان
 صحابه و تابعین را از امر خود جدا داشتند و در مدح خلفا و تشنه و محض تصنع

نابند و هیچ بن بر سر آید کند و فضل و بزرگی بر آنها فرار دهند و بگویند پس امر فرمود
 که لعن بر آید و لعنت تمام و اهل بیت او و افترا و سبب نماید لاجرم خلق عالم
 عرب و عجم ترک حقیم قبول نمهند و امر و نوا هر روز را مطیع و منقاد شدند
 و جوه عرب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضر و شمشیر آید
 و ضرر و دردم و دنیار و دلیل غل و غارت مطیع و منقاد گهند و درش مبارک و مساجد
 و منابر مشهوره بشتب این بیت رسالت استوار و قرآن بجالان
 نوشت و در تبرک و مساجد و منار و آبرها و رواقها هر صبح و شام و سحر
 و ششم آنحضرت و اهل بیت او کنند و هر که منکر محبت ایشان باشد کشته
 و هر که دشمنی و عداوت اهل بیت او دارد کشته و مغرور و کرم دارند و صدق انعام
 و و طیفه و جوایز و عطایا دهند و هر بهتر در جوار این بیت با دعای بنی امیه گویند
 او را برادر گویند و بهتر پدر و جد و نیا را انعام کنند خلق دنیا با هم
 افعال نیک و نیکو قیام نمهند و تقرب بدو گاه خدایان خود جستند و در
 یافتند و بهجت رخص و تشییع فریب نهند هزار و هزار گشتند و در انعام
 خلق پیش از زبان و اطفال با چال شدند و خانها و و لاینها خرب و خستند
 و جماعت بسیار جدا و طعن نمهند و شدت نفیته بحد رسید اگر کسی بر علی علیه السلام
 خواست میان آورده و شکریه بگفته سال بهشت سال ایشان بحد رسید
 بنامه او امر آمد و نیز برین میرفت و قسمها و مغلط میداد و قرآن در میان
 که سر او خاش میگرد و سر و گوش او میگرفت و نام مبارک آنحضرت هر روز در حق تعالی
 نای نایند و حال مردم در آن زمان بحد و رنج این بدعت شنیدم هزاره و چهل

اند و شش و هشت در زمان امیر مردم خوانند و در کتب و اهل بر سر دوازده مرتبه این
 و ولایت هزار و نیا ربعیال خود داده لعن کنند و اهل کتب و دیگران این
 خراسان هر داده تمام ناسرا گفتند و از ملک امیر عمر عبد الغفر بنی و منع مردم
 از تیر از این اهل و بنی علیت سلام و فخر که را با نام هم باقر علیت سلام و مدتی و از نو که
 او ان نام و سایر اقا رب و سادات علوی معزز و مکرّم بودند و منکر غنایم و خزان
 و احوال خراب و می داد و هر سال میانها خطیر با حضرت میفرستاد و با امیر
 خلق را بضاعت و مکرر آنها را خاند تا قیامت و این است سید بزرگوار کافر
 شدند و در اول غصب خلافت و ثانی خلق را بتبعیت جعل اول اهل احوال
 و در ملک معاویه که خلق با او افتاد آنند و جمیع خلق بغیر اهل حسین علیهم السلام
 در بودند امیر خلافت با آن هنوز ایشان میرود قدر از این سخن و این
 و بعد از آن تا زمانه نبی و پیغمبر و پیغمبر و پیغمبر حکمران شد احوال اتفاق
 عامه که او اول کسی که در اسلام خلافت بخلاف شمشیر کشید و او که
 خلافت بمراث نهاد و برین بر داد و او که کسی که بظواهر نگاه باز داشت و القاب
 روضه زیار چه زیار او را طلاق داده و معاویه او را در عدت زیار نکند و آورد
 و او که کسی که نارت اهل اسلام که او که کسی که سر حرج بن صدر با شمشیر
 و مسلمین بر بنیزه ما که او که کسی که سب شتم حضرت امیر علیت سلام
 حال داشت و او که کسی که احادیث و کتب قد اهل بیت سالت وضع
 که او که کسی که حضرت فاطمه علیت سلام را نسبت بدید و او که کسی که
 ضحاک بن قیس را با سکه هزار و زیار بن ابی با صد و پنجاه هزار و پیرین

با چهل هزار کس بر سر مسلمان با طواف عالم بهر کس که هر که شیعیه باشند
 و اول کسی که سر صفا و در ده سواره که و اول کسی که در محاسن او سازنی خفته
 و اول کسی که شراب خورد و حلال دانست و اول کسی که بکر و نوز و غیره کرد
 و اول تشبه کننده با کاسر و فاعنه که ب و اول و غیره آن باز داشت و اول
 بنوت مسلمان شهادت نمیداد و او که مردم بپوت علی علیه السلام عید کند و اول
 کسی که بت فروخت و بت فروش را بت بخت نام نهاد و میفرمود بتان خسته
 و بندگان پیر را دبرده میفرودختند و در عوض مطاع میآوردند و اول کسی که
 ابر مسلمانان فروخت و اول کسی که با مشرکان با افر جزییه صلح نمود و اول
 کسی که زندان ساخت و در ساجد و مقصورا فرار داد و اول کسی که
 سرآبان باز داشت و اول کسی که ریش تراشید و شارب گذارد و اول
 اوست که اهل یوم تراش میبرند و اول کسی که خطبه نشسته خواند از سخن و شطرنج
 شکم و اول کسی که استخفاف بکفایتی نمود و زیاده بن ابیه را بزد خواند
 و اول کسی که مسجد بنی قریه صلح کردند و از اساس اولی بزرگتر و از آخر است
 و اول کسی که مثل مژه بن جنذب و ابو هریره و ابی و برادر بن قارب
 و زید بن ارقم و عاتشه را مقرر نمودند احادیث در مذمت امیر علیه السلام
 و مع او وضع کند شهر که معاویه روزی در فرشتگان نزد ابو هریره که حدیث
 چند طرح کنند از برای حسن اهل شام ملاحظه کند ابو هریره بر میز رفت
 و گفت شنیدم از رسول خدا صلوات الله علیه قال یومئذ یستقر علی من
 گذشت ابو هریره علی در طایفه بیکر گشت مردی بر سر گشته و در میان آورده بود

که بفرستد و آن بزرگوار که بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
نخرف این بزرگوار که بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
مردم شنیدند بفرستد را بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
بزرگوار که بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
و روح کو که بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
فرستاد در روز که بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
آیات قرآن تحریف نموده و طفره در حاشیه کتاب جلال آورده که از عبدالمجید
در شرح فتح الباقی آورده که معاویه صد هزار درهم بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
و من الناس من يحب قول في الحياة الدنيا وليشهد الله على
ما في قلبه وهو دردم خوش و بفرستد دردم این بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
ایر علی سلام بیان کند و آیه و من الناس من بشرى نفسهم ببقاء
که در شب چهارم در محراب بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
قبول که صد هزار درهم فرستاد قبول که سید هزار درهم فرستاد قبول که چهار صد
درم فرستاد قبول که آیه چنین بیان نمی نماید معاویه و محمد بن ابی بکر که
حق بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
سه ماه بابت سال پادشاه هر که بود شصت هزار درهم بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
عبد الملک مروان بیست و یک سال و بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک
پادشاه و از نورافغانه و کل کابل فتح شد بفرستد به خبر سرسخت که بنوعی صلح در وقت فتح مک

عمر عبدالعزیز و در او اتم عاصم بنت عمر خطاب و در لعن او اکثر اعمیه متوقف اند
پس نزدیک ملک چهار سال گذشت پس ششم عبد الملک نوزده سال از راه
وده روز پس و لیو نزدیک عبد الملک چند روز پس مروان بن محمد عقب
بحار عرب رسال صدم را حاکم کند و کت بنی امییر را پیش هم معاویه
تا انقضائت آنها یک سال کم شد سال بعد و غلبه آنها هزار ماه بعد شد
و دهم سال گزر باشد ضایع شد و بیاد جاوید و کافر و مشرک نازد و کل
التراب و بیت پرست بعد در آبش را آنها ابو سفیان و صفوان بن حرب و عاصم
چند بار را رسول خدا صلعم آورد و جنگ کرد و همچو غنی و عاشق و بدست
غلبه بن رستم شب و روز ملازم او بود و معروف ندان و دستاورد و جشم
شوق جمیع برآمد بشد علم برام خانه غنی برپا شد و خلق سنجاده او آمده
محطو ظمیر نموده و بقول همیشه علم برام او بعد از وار صاحبان علم مشهور
بنا خنمه در این خطاب است و بقول او در عثمان ثالث این نان
و بعضی کجا در او رام طحال گفته اند و ابو سفیان بعد اسلام بنی قریظ
مردی که از اعمیه غلبه بن رستم در احد صاحب علم بود و حکم پدر مروان بهفتاد
چون عمر صلعم نموده و رسول خدا صلعم در او آضه ببار لعن ابو سفیان و حکم
که مروان که متولد شد پسر صلعم و زهره یار که و غایب شد هم او در زهر خانه و در
صحن پسر صلعم هفت بار لعن معاویه نموده و در اول از متولف قلوب بعد اسلام اوصاف
بعد از اصحاب غلبه و در بنا برام ناه پسر صلعم اما خنمه حضرت را اندازد
و بیت در که شر و شراب در شکم ریزد و متوجه ملعونه در قرآن غیر این است

وزیران و کدونا از غیر امیر و پسر طغیان آمدند از این آبیه کونیداه ابو سبختان
 زن که وزیران را نسبت با هم طغی ساخت و عبدالله زیار از مرعانه زبانه بهر شیعه
 بن ابی سیط بهر زنا تل صود معاویه او را هم طغی نسبت خود کرده لیکن
 حاکم کوفه تاز صبح بستر چهار رکعت که و گفت امروز نشط حاکم اگر خواسته باشد
 زبانه نزنیم و آیه امن کان مومنا کن کان فاسقا لا یستون در
 ولید آید و سلم بن عقبه کعبه دستار او را خواب که و بقوله فاسقا لا یستون
 نقل عام که و ام جلیل خواب از بسینان را حالتی محط خوانده اند و ثبت
 اولاده و عبدالله بن سرج طریقه پیغمبر صلعم تحریف آیات منقول غفور و رحیم
 غفور و رحیم منوشت عثمان از پیغمبر جلیل هزار مصحف سوخت و خزان بیت المال
 به غیر العاص قسمت نمود و عبدالله بن مسعود را گفت و اخراج ابوذر از مدینه نمود
 و عمار را آنقدر زد که علت فتنه بهر سبب و دیوان ظلم در سینه پیغمبر صلعم
 به و حجاج امیر در حکومت خود یکصد و بیست هزار غلور و فاطمه و شریک را گفت
 و در آینه شریک فاروقی که پیغمبر مرد هشتاد هزار شیعه و غلور در جسر اولیو امیر
 انانند به بعد پیغمبر صلعم منجبتن بکعبه بستند و خدا را خواب که کند و بخند و بخت
 ریخته دندان آنها فاطمه شش و در بر نایند و اولاد پیغمبر را گفتند و زیست
 ابر که کند و سبب الجاهلین علی السلام نمود و هم سبب فاطمه علیها السلام و عباسیم
 با اهل بیت سالت آنچه از عداوت و قتل خواستند بجا آوردند و حضرات
 ائمه المعصومین صلوات الله و سلامه را شمشید که ندای و جوش خیزد و ایلات
 و امون و عدم آوارزامت غم که کافرت پرست بچند و بعد از امون

خلفا را که مذکور شدند در خلافت بنابر محاسن انداخته و هفت تن را
 خروج آنها از زوال دولت مروان حارثی را ظهور داد که خان با نصد و بیست سال
 و سه ماه ابوالعباس مهران بن علی بن عبدالله عباس چهار سال چهار ماه و بیست و
 سه روز و بیست و نه ساعت و نه دقیقه و نه ثانیه و نه ثلثه و نه ذره و نه
 بخلاف و نه خسی که برابر از اجابت بهر نفر از آن غار خدایا فقره حماد بن ابی الدان
 موسوم شد و حضرت صادق علیه السلام معاصر اولی بنی هاشم بود پس مهران
 منصور را در نینوا کوفه بازده شقی چند ماه روز پس مهران مهران کیان و سه ماه
 و نام مهران علیه السلام معاصر اولی و دوازدهمین صفی بنی هاشم بود و او را
 و خدا او را گشت پس مهران الرشید بالله بیست و سه سال و نام مهران علیه السلام
 سیصد و سه سال و بغداد در سب و داشت آخر عمر که در بغداد و آنحضرت را
 زهر داد و آنچه قلندران کوفه که آنحضرت را سرب میخند و در ایشان خند
 و چون باز آورد اصل دارد پس این بالله مهران چهار سال و داشت و آن
 بالله عبدالله بن مهران الرشید بیست و پنج سال و پنجاه و پنجاه و پنجاه و پنجاه
 امام رضا علیه السلام را و او را که گفتند و آخر پشیمان شد و در هر داده شهر
 معصوم بالله ابو محمد اسحاق بن مهران با نصد و بیست و سه سال
 بر سواد بغداد و آنحضرت را که گفتند و آخر مهران که گفتند و آخر مهران که گفتند
 در سنه ثانی منور شد بوال نام مهران علیه السلام و نام مهران علیه السلام
 داشت فتح و داشت ملک داده هم در خدمت مهران که داشت و داشت
 دختر داشت و مهران که داشت مهران که داشت مهران که داشت مهران که داشت

[illegible]

ابو بکر عبد الکرم بن مطیع هفده سال و نه ماه و شش روز فاطمه بالله ابو العباس احمد بن
 اسحاق بن مفند به چهل و یک سال و سه ماه و یازده روز قاسم امر الله ابو جعفر عبدالله
 قاسم چهل و چهار سال و هشت ماه و ده روز مستظهر بالله ابو العباس احمد بن
 مفند به سیست و پنج سال و کمرش شش سال و هفده سال مستظهر بالله عبدالله
 بن یوسف بن محمد بن احمد مستظهر به سیست و چهار سال و سه ماه و هشت روز راشد
 بالله ابو جعفر بن مستظهر به یازده سال و یک ماه مستظهر بالله ابو محمد حسن بن
 مستظهر به سیست و نه سال و هشت ماه ناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستظهر بالله
 ابو جعفر بن منصور بن طاهر شش سال و دو ماه و هشت روز مستعصم بالله
 ابو عبدالله احمد بن عبدالله بن مستظهر شش سال و هشت ماه و یک روز
 ولد از اولاد عباس و سر و هفتم خلیفه بعد از امام نصیر الملک و الدین محمد بن حسن
 طوس بن توفیق ملاکون جوهر از ملک منحل مستعصم را گشت و در وقت شهادت
 بر انداخت و خلافت از خود گذشت دست به دست آمد تا بیکرکان رسیدند
 چهار ابو فخر بن با و بیاض و بیست و یک سال به دست از فخر امیر اذیت و از
 و قداوت با بزرگ معصومین علیه السلام زیرا که ترک کفر و بنای طوایف و ساختن
 مدارس و خانقاه و صوامع و سیور خال بهر دانه بهر رسید و احادیث و ضوابط
 مکتوبه که محاوره و منافقان در مرجع خلفا وضع کرده و وضع آنها بهر اذیت
 روشن بهر علم و فضل از عمر و طایفه مقرر کردند تصحیح آنها نمایند و از
 دهند و علمای هر چهار وجه به نواصب بمرانها بعل آوردند و کوسا که بستان
 سرخ و بیاض است با وج که هر سرسایند و عوام و جهال اتفاق داشت

خلفه جبرست بنزد فعلیه هم و احوالهم ما علیهم بمثل حسب
 کشف و در باب کرب لایزال عهد الظالمین از ابو حنیفه کفر این آیه
 دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
 داشته باشد که یک فاضل باشد و فاسق محشر باطل است و اگر فاسق که بهتر
 مردم و اهل غنای واجب نیست و خبرش قبول نه و پیشتر از غرور اندک و نه
 این عجب منقول است می گفت جناب هرگز ظالم را امام نمیکنند و چگونه جایز است
 که ظالم را امام حال آنکه امام برار وقوع ظلم مدکار است اگر ظالم را نصب کنند مثل
 مشهور است که شبان کوسفندان کند و هر کوسفندان ظلم کند باشند
 و فاضل منصف و در تفسیرش انصاف نموده هر وقت ظلم باشد صلاحیت
 نبوت و امامت ندارد و این دلیل است بر آنکه مفسران بسیار معصوم باشند
 بیشتر از بعثت و امامان نیز بسیار معصوم باشند و بعد از امامت بر او هم
 بحث کرده دلالت اینست بر هر دو نبوت است و امامت همانست پس
 بگویم که امام شما ابو حنیفه و در محشر و بقا و ربانیت شد که فاسق صلاحیت
 امامت ندارد پس شیعین ۷ ساله را در بار کفر و ضلالت بهر و اهل کفر
 باشند و بعد خلافت چه ظلم و فتنه که میکنند و خلق را بکفر و ابدان خفتند
 که هنوز اثرش باقی است و سختی و صاعقه خلافت نباشد مع هذا آنچه ظاهر
 مرئی فضل شافعی و غیره از ابو حنیفه بهر بیان چند در از قضا و از بزرگ
 گفته و طریحی در عمرو به سجای که خلد بکشد و رسد جا تیر است که در شب
 نقاش و تنوید بیان است و گفته خبر و شر از خداست که در کتب و مجرای

روز آری خدیجه گفت اگر خضر صادق علیه السلام معصوم است و منزه از هر چیزی است و قبول اهل عالم میگویم
 اول آنکه میگوید خبر از خدا و شر از بنده من میگویم بنده اختیار در ندارد شر از خدا میگویم
 آنکه شیطان در قیامت در آتش است و من میگویم آتش او را آتش سوزاند و من
 از خبر شر از شیطان و خدا محقق از آتش است پیغمبر که خدا را در دنیا و آخرت
 نتوان دید من میگویم که هر چه باشد خضر نتوان دید اگر در دنیا نبیند در آخرت
 خواهد دید بطلان خبر میرا زرد و گفت هر سه مسئله است باطل شد و بحث
 از حقیقه شکوه او بختیغه برد خلیفه حاضر بطلان هیچ چنانست که بر او حقیقه
 زدی بطلان گفت من نزد خدا زرد گفت نوزد بطلان گفت تو میگوئی شر از خدا
 و بنده را اختیار نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی خبر از خبر شر از خدا
 نواز خاک و هم این کلوخ و بر تو زردم از خاک چرا خاک تو را مانتا کردی و میگوئی خبر از خدا
 میتوان دید چرا که موهب است پس این در را بر سر زدی است موهب منبج نماد
 میگوئی زرد میکند کور در موهب است و دیگر گفته چیدک از زرد بافت با کنگ
 رنگ او را مثل رنگ خاک کن با ترغان پوشید او را در غار و جود او را
 از سوزان استم که بگوئید ای سرور باطل است کل غارت سر بر
 و این مذهب غیلاق و اروس و کرجیانست و گفته استنها آب لازم نه
 بلکه کلوخ مال کند و سجده بر سر کین سک جانیه است این مدش از نهی گفته
 و گفته بکس نبوده حال است این مذهب از برای همه و گفته بجا حمد و سوره
 هر یک بنظر فلان گفته اند این مذهب از برای همه یافته و گفته که تو عذاب را برسان
 و در غار خود تنست و دواء و آن در سطوریه گفته و گفته اگر در بقیع زند

که مسلم از این چهار امام است نام که پس خلق از شرق تا غرب عالم بودید گاه و قاهر
و باقی مولا آل عباس آورده و فقها را بر این جمعیت کردند و سبب اینست که هرگز نزد
ابو حنیفه نرفت و یک مسئله هر تسبیح منسوب به یک شریف میداد و هر که از صادق علیه السلام
سوال میکرد اگر تسبیح بهر یک شریف از او میکردند و خلق قنای این چهار کس
که فریب چنانچه هزار مسئله خلاف میرسد حق دانستند و ملا و سیدان خلق را تحسین
نمیداد بر رفتن نزد فقها اربعه و دلایل صحت خلافت شیخین پسندیدند و معلوم
بجست شیخین را غلبه نمیداد و بقیاس و آراء را احتیاج و دروغ و تعصب استلال
بر حقیقت خلاف شریف و حرکات متناقضین و اصحاب تسبیح بنسبت عده پیدا کنند
و هم بر حقیقت هر چه حال نیست باطل نیست بجا آورده بجهت این خلیفه و از
زندان و شکن و سوختن و آواره کردن و همت زدن و از شکن و ملک و غیره
و خواستن خالد زن او را بکفاح و زنا با او کردن و منع معاملات و از غیره فتن
با سوزنین متحابه نمیداد و آنچه از زبان پیغمبر صلعم وضع کردند و احادیث دروغ بستند
و بدعتها که در دین پیغمبر صلعم کردند همه حق دانستند تا کلام خطا و معاصی و ازوب
بر هر یک از انبیا و رسول قرار دادند و آجماع نه بر توفیق و عدالت مردمان متناقض
صحابه و شیعیان و رد نمیداد و اقوال شیعه را مانع صحابه و تابعین را و احادیث انبیاء را
طرح کردند و همچنین حق دانستند آنچه معاویه که با ابی بکر المومنین علیه السلام در صفین
و غیره از لعن و حرب و غارت شیعیان و تهرار ماه چندی که لعن امویان بر حضرت
ابوبکر علیه السلام و اهل بیت او و همت زدند بر فاطمه علیها السلام با وجه نقل احد
یا از رسول مختار حضرت طبر و لعن پیشمار در حق معاویه و وزیر خیر از آن سطر

و کتب محمد و کفر زندگیا و در اکثر جاها ابرادند و میسند و میسند و همه دنیا
 منیتا انگاشته باز مدح او نمیداد و خال المؤمنین خوانند و بعضی حق نیستند
 پنج شخص با اهل بیت کهنه از نسبت معافانده زنا بخضرت فاطمه علیه السلام
 دادن و غضب فخر و خلافت و کشتن و زدن آن مظلوم و سقط شش ماه
 و آن شر محاربه صلح اما خن و حلال دانستن قتل امام حسین علیه السلام
 بر هر الماس و اذیت و اذیت او و حلال دانستن قتل امام حسین علیه السلام
 و غارت اموال و اسیران و اولاد و شیر بر شیر و مبارک و میوه دانستن
 روز شهادت او و عید کهن و خفا و سر کهن و ساز دادن و بدیدن
 هدیه گرفتن و هنوز را می کند و بدین و عرفین این تکریم می شود دارند و در روز
 و ایام محرم را عید میکنند و حق دانستند آنچنین طعمه و زیر و عایشه و حجاج را بن
 و سایر منافقان و کفره کنند و نجاسات در محرم و قتل عام در بدین سینه
 و کندن مسجد از اساس اول بزرگ تر کهن و تغییر خبر السواد از جابر خن
 دانستن هر که از منافقین و عوالم است محاربه از سمانیده امویه و ابن زبیر
 و عباسیه و زبیریه و حق دانستن هر که از فاق و تخمین گفتن از المؤمنین
 و عمل دانستن همه اولاد زنا و منافقان و فجور و بر سر ملک آنها و هر فرقه
 اسلام را سوار شیده از خواجه و خلافت و تواضع و مشبهه و محبت و ناسمجیه
 بهشت دانستن و هر مرتد بر اخیلفه الله و خلیفه الرسول گفتن و شیعیه
 اهل بیت پیغمبر صلعم را کافر و منافق خواندن و واجب القتل دانستن و محاربه
 از اهل سنت جماعت نامیدن و چندان غلو کهن اخفا و پوشیدن

شنین و گفتند آنچه این در امر خلافت کنند بهتر از بنی هاشم صلوات الله علیه و خلفاء
 زبانه از آن حضرت مروین سعدا که بنی هاشم را هم مجتهد دانستند و آنچه عمر
 در مرض موت به بنی هاشم گفت او دین و روح میگوید و حرفش را اعتبار ندارد
 و گفتن که شعور عمر در این زبانه از بنی هاشم است و راست گفته که رسول خدا ام
 یوم و با و حرف بنی زبانه را که بنی هاشم است و دست از عترت بنی هاشم
 با و چه این همه سفارش که انشور در باب عزت و پرستش و کثرت بندگان و فقه
 و عی دانستند آنچه عثمان که از احراق مصاحف و نقل عبداللہ بن مسعود و فرج
 ابوذر عسار و ضرب عمار با و قسمت نخل بیت المال را به بنی هاشم
 و سکون خلافت آنها و اعجاب با محمد و پیغمبر و بنی هاشم و بزرگوار
 و این که اگر از آن بنی هاشم عمر خطبایست و شش سوره که از کعبه
 عمر بنی هاشم میگوید است بغتت جبرائیل فرمود زاده اگر تو کور باشی که از کعبه
 میگوید میگوید در کتب نوشته اند و عمر با و نفر دیگر در این زمین پدید
 آورند و بدین احوال نمایند و بنی هاشم را در این موسسه علیست سلام که کراه
 و آنان و غیره در این موسسه علیست سلام را خراب کنند از عالم بهی در این زمین
 که قسم میخورند که این سوره باعث هلاک امت موسسه علیست سلام و خراب
 دین ما هم نام خلفا شده و ترجمه که کراه را با و بزرگوار و بنی هاشم و آنان را
 بعثان و گفت لعنت خدا بر موسسه و بنی هاشم بر این سوره که با و کراه
 که اگر عمر را شش سوره لعنت میکند اگر کراه را لعنت میکند میگوید بنی هاشم
 اراسته که او ترک کائنات و قیامت از ازل تا سر و پا و بهشت و عذاب الهی

گواه باش و من در مسجد رسول خدا سوال کردم اکنون مجرم میروم بدو وقت یا بموئین
 نزد یک خبر البشیر صلعم در غار و بر کوه رفتی پس بر سبیل با یکشت شاه فرمود سبیل
 امده و انگشته را از انگشت صلح بسلام سپردن آورد و در آن هنگام از او خبر شد
 مبارک خبر البشیر صلعم بدو آمد و حیرت از آن کرد و گفت ای وای که ای حضرت
 آورد و حسان بن ثابت انصار که مدافع رسول خدا بود این شعر را گفت و گفت
 قاتل الذی اعطیت و کنت ذاکما قدامک نفس القوم ما خذوا کما
 و در امانت شیخ سبیل مطهر است و زن خلفه انگشته چهار مثقال و انگشت زین
 احمد به پنج مثقال و قیمت آن خراج ملک شام بود و خراج شام سیصد بار
 شتر از نقره و چهار بار شتر از طلا بود و آن از طوق بن حران بود و این حدیث است
 بحدیث رسول خدا آورده و آنست و صلعم با بر المؤمنین عطا فرمود و چند نفر از
 اکابر سلف خبر میدهند ما هر خند و گویند این خبر علی و او در کوه فرزند
 ز این خبر هر دو را حاتم طهری نامی که کرام و قود بود و کوه و کوه و کوه و کوه
 در میان آنها قرار است مسلم که کاه کوه و کوه را از حق انگشته ساز انگشت
 فواء نحا و من الناس نفسی نفسی ابتغاء مرضات الله
 بعض از مردان که سرست و بفرست جان خود را در راه خدا نیل ابرار طلب است
 و این در کتاب خود جامع است بیان کاشف کشف ثبوت و غیر خود است
 عبدالله عباس مرآت در آیه مذکور در شان ابرار المؤمنین علیه السلام نازل شد
 و سبب نازل آن بجهت خبر رسول خدا صلعم در شب غار حکم هر دو کاه و جوت بود
 ابرار المؤمنین علیه السلام را قیام مقام خدایانند تا فرض مردم را بر زمین داشت

او را تا بنده بنا بر عیسی امیر المؤمنین علیه السلام بر فراش مبارک سپاه اسلام بنیاد
 مسکنان که سرساز کاخ بنده قصد آنحضرت نمود عیضا و حرکتی که بکابل و میکائیل
 که قسم میان شاه و برادر زاد و فرزند چنانست که هر یک از شما در نزد فرزند
 باشد پس کلام از شما زندگان برادر خود را از زندگان خواستار مرغی جبرئیل
 باز خواستار زندگان خود را اختیار کنم میکائیل نیز چنین گفت عیضا و فرزند جبرئیل
 چرا شما همچو علی ابن ابیطالب نداشتید که میان او و محمد صلعم عقد مواخات
 بسته ام و او بر فراش محمد صلعم خواب نمود و نفس خود را هم که اندید شما هم بر زمین
 روید و علی از دشمنان محفوظ دارد و بفرموده پیام خود جبرئیل جانب بر میکائیل
 جانب علی است تا تمام شب محافطت نمود و جبرئیل میگفت شب است باز تو را
 با علی مثل در کسرت و عیضا میبایست میکنند بر او که آسمان و زمین موافق گوید
 آن رسول خدا صلعم او را در میان احباب بکار خود اختیار نمود شب غار سردار
 و روز غدیرش برادر و بفضائل که شریعت بر او سپرد و بنیشت و دقت و داد
 و محض کوثر داد و ابغض از اقباب روشن تر است چه او شایسته الله بعد از من
 و او شریک بعد از الله و جان داد و شریک بعد از انصاف انصاف انصاف انصاف
 الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً و علاناً یتبعون
 اوجهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنکه با ایمان
 آورده اید و صدقه میدهند اموال خود را شب و روز پنهان و آشکارا و پشیمانی
 ایشان را اجر نهند و روز قیامت غم ایشان را دور نماید و پشیمانی
 نزول احد و کشتن و محزون و مناقب این مرد و به کتاب پنج صحت می باشد

نبی و صواعق از عبدالله بن عباس مرویست که آیه سطور در شان علی علیه السلام
 بر وجه نازل شد زیرا که حضرت آیه علیه السلام از ملک خود پنجاه هزار درهم خیریه
 بکندم را در شب صدقه داد و بکندم را در روز و بکندم خیر و بکندم عیال به بعد از آن
 آیه الدین یفتنون اموالهم نازل شد و حضرت جابر بن عبد الله
 بنو عبد الله از نزول آیه سیدنا سلیم صلعم از امیر المومنین علیه السلام پرسید
 که با آن چه کرد؟ این صدقه چه باعث شد گفت طایفه طبری عطا صدقه را
 آنحضرتین چهار وجه یافتیم با سید کاه و چهار زن و وجه مقبول شد که باطن
 کعبه پس بید کاهات فرمود از این ربط اینچه مقصود تو بیا فرمودند
 یا ایها الذین آمنوا انا حیثیم الرسول فقد موایین بدی خیرکم
 صدقه غیر کفر بخدا و رسول ایمان آورده اید هرگاه مناجات پیغمبر صلعم کنید
 باید پیش از صدقه را مقدم دارید بر تعلیم و احسان و غیره از علماء عامه و غیره آورده اند
 که مناجات اگر مناجات که در فقر و اهل صغرا اجمال نماند و از شریک است آن است
 و کرامت در حین بین خیر اکرم بین بین و طاهر است هر قدر از شریک
 بگذرد وجه صدق و چگونه نشینند و اغنیای محبت دنیا رهن را بر مناجات
 انشور و ریح دادند بعد از چند روز تو بیخ و تو بیخ برایت آن آمد قولی
 اے منصفتم ان تقد موایین بدی خیرکم صدقه ما یغنی عنکم انما شایسته
 از آنکه پیشتر مناجات پیغمبر صدقه را مقدم دارید بر تعلیم و احسان المومنین علیه السلام
 روایت میکند چنانچه مناجات فرمود آنحضرت رسالت مناه صلعم
 مرا خواند و فرمود بر این مناجات فرمود آنحضرت امیر علیه السلام فرمود

بدینتر که در کتاب الله آیه است و بشر از آن که در آن آیه عمل کند و بعد از آن
 که در آن آیه مناجات است زیرا که بجهت نزول آیه شد و در آن یکدیگر را از سرخ بود
 مردم چند فروختیم و هرگاه قصد مناجات رسول صلعم که در آن در آن صلعم
 منعم و بجهت در آن صلعم شد حکم آیه مناجات منسوخ گشت و آیه را منسوخ نمودند
 و هیچ سوره از روایات امیرالمومنین علیه السلام و در منافق ابن مردویه و غیر
 تعبیر واحد و روایت بر عیسی مظهر است حضرت رسول صلعم و فهم ما علی
 بدینتر که حقیقا و فهم بدینتر که در آن نزدیکی دارم و در آن کلام و تعلیم و تفهیم گویند
 که تو فهم میکنی و در آن صلعم رسول خدا صلعم با امیرالمومنین علیه السلام و بجهت
 آیه مذکور را نازل شد و از آن صلعم مردیست و بعد از نزول آیه مسطورا آن صلعم
 بسور علی علیه السلام روید و فهم بدینتر که در آن صلعم از غیب شما که اذن داعیه
 گوش نهادن و امیرالمومنین علیه السلام فهم بعد از آن که کلام که شنیدیم
 فهم میکنیم و میبایستیم قوله تعالی اَفَنُكَانُ الْمُؤْمِنُونَ اَوْ كَانُ فَاسِقُونَ
 لا یستون بعینه تا سیر باید با آن صلعم و فهم بدینتر که فاسق
 پس این را برابر خوانند و هر دو مفسرین متفق اند و اینکه سیر
 آیه مذکور که فهم بدینتر که در آن صلعم برادر عثمان بن عفان با امیرالمومنین علیه السلام
 منازعت نمود و گفت اسکت فانک صبیحی و الله انا اباسط یمینک
 لسان واحد سنان بعینه خاموشی که کودک و منسوخ آیه باز آن صلعم
 سنان از فصیح تر و بدینتر که امیرالمومنین علیه السلام با و فهم ما اسکت
 فانک فاسق بعینه خاموشی که تو فاسق هستی و الله انا اباسط یمینک

و السلام ای المؤمنین علی سلام آیه مذکور را فرستاد و لید در فتح که سطر از خوف است
 شمشیر سلام نهاد آورده ای چشم عثمان را بر خلاف شست آوارا و لا کوفه
 کی و او بدست شرب خمر شغال داشت چنانکه بگنوبت در ستر غار فرض باطل
 چهار رکعت ادا می و گفت دیگر بخوانم هر نوبتی بقی می کشته و نوبت دیگر درین
 اامت که که و از بر فرض و لید ظاهر شد و همین علت از حکومت که منزل
 کشته در شب جانب غرب بغداد است بر میزد و حسان بن ثابت ^{رضی الله عنه}
 مطابق حال او شعر گفته نظم اول الله الکتاب العزیز فی علی و الولید بن ابی
فلتبعوا الولید من ذال فاسقا و علی صوابا ایمانا لیس من کان ^{کما} معنا
 عرف الله من کان فاسقا حوانا سوف یخرجی الولید خونا
 و نارا و علی شک یخرجی جانا فعلى بلقی لدالعش غرا و ولید
 باقی هناك هو انا مغیر است و از نازل گشت از الله تا کتب غریزه
 بر نضر علی علیه السلام و در باب بد فرید بغیر لایق آن مغیر هم پسر می باشد از کفر
 امیر المؤمنین علیه السلام ایمان را مغیر سویم نیست انگیز موثر باشد شمشیر
 خوار او باشد قاسق و خیانت کننده مغیر ^{خبر} از حد باشد و جزا داده شود و لید
 رجم و آتش و اجر داده شود بر نضر علی علیه السلام عینک بهشت را مغیر بنجم
 پسر بر نضر علی علیه السلام که که شد نزدیک عیش عظیم و ولید ملائکه که را بنما
 قوله ان علیا مولی المؤمنین با ابیها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتی و الله یجمعک
من الناس یؤثر الله من یرید ای بسا نواخته از پروردگار تو فرود آید

و اگر این کار گناه است ایضا ما کرد کار خود نیک نیده باشن و ان بجا
آور حقیقا نورا اگر نند باندیش محفوظ نگاه میدارد و در حلیه اولیا و تفسیر علی از آن
غائب برویت و قسرت میسوزانند و در موضع خبر خرم و باین که و در نه
رسد صلح است آنحضرت فرمود من گفتم مولا علی مولا بنی بر که در صلح
و خداوند با شتم بر بنی این علی صلا و خداوند باشد نگاه نمیشد مولا گفت
یا علی یا علی اصبح مولا من کل مو من و مو مندر خبر مرده بل نور آینه
و خداوند در جمیع موم و مؤمنند بر و در این شمس و زبده موم گشت
و خبر رسول خدا صلح از سوخ و موم اصبح موم و در موم خبر موم زول و موم و
ایده که در موم پس برادر سر که ابر المومنی و ایدست می بر آب کوفته
بر قسره و بر موم موم موم بعد از از از زبده با بر آب و در موم موم
فرمود الست اونی بالمومنین من افسدکم بعینهم
و مومناش از مومناش که قسره رسول الله و مومناش دعوی از او بود
الکاه بران مومناش فرمود من گفتم مولا فعلی مولا
اللهم والاهن والاه و عاد من عاداه و ان
من آمانند و خذل من خذله و انصر من نصره بعینهم
مولا و خداوند با شتم بر علی صلا و خداوند است با و خداوند است و خداوند است
که هست دارد علی و و مومناش دارد که و مومناش دارد علی و و مومناش دارد که
یا رسول الله و مومناش دارد که و مومناش دارد علی و و مومناش دارد که
خبر صلح و ایدست ابر المومنین علیه السلام بر کفایت صحابه و است بر اسلام واجب

و فرض کنید قوله ثُمَّ الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و اتممت عليكم نعمتي
 و رضیت لكم الاسلام دینا یعنی امروز تمام گواهیند دین شما و تمام
 کردم بر شما نعمتها را و رضای شما را بدین اسلام و در مناقب این
 مرد و بر از ابو سجد صدر مر و است فرمود این آیه کریمه در روز قیوم در دنیا
 که تسبیح سلیم صلعم دست امیرالمومنین علیه السلام را گرفته بر پشت چپین
 نزول فرموده الله اکبر یا کمال دین و تمام نعمت و رضای مرد و کار بر است
 و ولایت علی علیه السلام قور. ثُمَّ اجْعَلْهُم مِّنْ عِبَادِي إِحْسَانًا
الْمُسَبِّحِينَ الْحَمْدَ مِنْ أَمْنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ و او حد در سبب نزول آورده که امیرالمومنین
 و طهر بن شیبه افتخار کند عباس گفت من سفا بام بعز آب داون چنان
 تعلق بخبرم دارد و طهر گفت من چهار خانه کجایم و مفتاح آن در دست من است
 امیرالمومنین علیه السلام فرمود بر سر من بپوشانند و یا رسول خدا صلعم نماز کنم
 آنکه چنانچه آیه مسطور را فرستاد و تغییر آیه کریمه چنین است یا کاهانید
 آب داون بی جین و عمارت کهن مسجد الحرام به هم گستر آسمان آورده بکنار
 و در راه خدا جهاد که درین صفات نزد خدا یتقا برابر فرستاد و بعد از آن بخت
 از یارب بیان فرمود الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله
 باموالهم و انفسهم و اعظم درجة عند الله و اولئك هم الفايقون
 و بشرهم بجنة عدن و رضوان و جنات لهم فيها نعيم مقيم
 خالدين فيها ابدان الله عند الله اجر اعظم يعني بپوشانند

ایمان آورده و مهاجرت جهاد کرده اند در راه خدا و عزوجل تا لها و نفسه و ربه الشان
 عظیم تر است از دیگران نزد رحمان و او فایز دستگاری است شده و بت پرست
 پروردگار ایشان بر حمت خود بجات و لذات که ایشان را در اینجا نعیم و معیم اند
 بدست گرفته ایشان در آن جاست حبشه پسند و در نزد آنه فائز دیگران حاصل است
 و احدی بعد از بیان روایت مذکوره گفت خجاست نصیر علی در دروغ خود صادق که اگر بر او ایمان
 و مهاجرت که او را و مراد او تر که خود و تسبیح و در زلزلت رفع و بندگانه است
 در حق او فرموده است اش تجا بر سر نیده بعد از بنو خیره او هیچکس آن بدیده
 قوله تعالى انما جعلنا في الاذخ خليفه امام قال ومن ذریتي
 قال لا ینال عهد الظالمین بعزیز العزت با برهم خطاب میکند
 و بر تبیل استغفر و امثال میفرماید که بر سر من نور امام امام که گواخندم امر عظیم
 از جانب سرشت نه ندیده و فرزندان مرا هم چنین که ان خطا فرموده و هم آنگاه
 که اقامت و خلافت است غیر سدان فرزندان تو که بت پرست هستند و جمیع
 از عبد الله مسعود روایت کند سید استلین صلعم در شان و نزول آن
 فرموده و شدت با برهم عظیم است سلام بحت ندبت خود بعد از من شده
 با امر عظیم هرگز پیشتر سجده نکند بنا بر بنو عظیم سجده و بنا بر امر عظیم
 که علی بن اوصیر من خود گوید: یا ابا ایها الذین آمنوا لنفق الله و کون
 مع الصادقین یعنی که ایمان آورده اند سجدان بنا بر بنو عظیم را
 که بان تشبیه این مرد و در اخطاب خطبا از عذر مرد در مناقب خود روایت این
 عباس می آورند که گفت کون مع علی و اصحابه یعنی تشبیه با ابراهیم است

بالصحابه علامه جلی فی قوله ثانی انما انت منذر وکل قوم هاد یعنی
 ای رسول صاحب او بکم حدیث بخور کنید یا نصیحت کنید ای ابراهیم بن ابی طالب و صاحب جانب
 او بنید و جنبه در مسند شریعه و در فقه حسرت الاخبار و ابن مردودیه در مناقب جلی آورده
 و از ابن عباس روایت کند که آنکه مذکور نازل شد آنست که و سلم دست بر تنه
 نهاد و فرمود منذر و بیم دهنده منم و بدست خود بپوشید پس بر نفس خود لعنت است
 که و گفت تو کس را جلی داد و لا انا حق بعد از من سبب خلق راه باند و روایت
 و حسرت الاخبار غریب است که آنکه مذکور نازل شد رسول خدا صلعم فرمود منم منذر و علی
 او در بسطه تو با صیاح روایت نموده که بسطه خیر تو و روایت ابن مردودیه است
 که آنست که و سلم انما انت منذر یا غانده بدست خود یا صاحب بنه خود و وکل قوم
 هاد را غانده و او را ره بایر ابراهیم بن گفت آیه یا فانی ان بعد از من تو را نه
 نسیم اگر نام جهان و شمس است نیست غیر که و شریعه صدق با خدا دارم
 اگر چه محبوب عام و کنه کارم و لا یموت شمس من مصطفی دارم مرا بخیر که نیست بخیر
 که ره غایب من بود و نصیر دارم خود یا وانی لغافل من تا بامن
 و عمل صالح اتم اهتدا در مواضع محرقه و ثابت شیبانه از امام جعفر صادق
 علیه السلام مرویست مراد از اسم است ابراهیم بن و این است است و از حضرت
 ابراهیم بن مرویست گفت بدست گرفت آنست که و سلم دست حسین را و فرمود
 من احببت و احببت هدی و اباهما و امهما کان معی فی درجی بوم
 الفقیه بنی کربلاست دارد و پدر و مادر اینها را باشد با من در درجه منزه بر رفعت
 و بعضی را باند مراد از کان معی فی درج من معیت قرب شریعت است و بعضی

که گفت چه آید این آیه نازل شد مستجابا بر نظر علی و فاطمه و بر ائمه سنی و اطمینان
 و در صحیح مسلم و اهل بیت و در صحیحین و در کتب فخریه و مستطاب که نسبت
 دلیل نورش از این فضیلت آل عبا که در نظر علی و فاطمه و حسین و شتر علی
 مر فاطمه و برادر و در یک جمله و هم حسن و بهادر و دیگر امام حسین در یکجا هم میآید
 پس دانسته شد در حدیثی که در نظر علی و فاطمه و حسین و در حدیثی که در حدیثی که
 و ن و ن با حضرت با فرموده است ان الله و صلا بیکم یصلون علی
 البقی یا ایها الذین امنوا صلوا علیهم و مسلمو تسلیما یعنی تسبیح
 که الله تعالی و ملائکه صلوات میفرستند بر غیر و آنست که ابان آورده از صلوات
 و سلام بر بنابر در صحاح و معجم و در کتب معتبره و در حدیثی که در حدیثی که
 که بر رسول الله صلوات میفرستند بر بنابر در حدیثی که در حدیثی که
 اللهم مثل علی محمد را و گوید بنا بر سؤال صحابه و جواب رسول خدا
 بموجب شخص قطعه و دلیل ظاهر است بر این که امر صلوات اهل بیت اندر است
 که یک از صحابه و علی آل محمد گفت آنکه در حدیثی که در حدیثی که
 فلیس من امتی قوله یا سلام علی آل بس در صحاح و معجم و در حدیثی که
 که بر تحقیق نقل کرده اند جماعتی بفرستند از این عباس که مراد آیه مذکور و سلام
 بر آل محمد است و بعضی را نکرده مراد اباس غیر است که ایها سبین نیز آمده
 صحابه و کمال و میگوید یا قول اول صحیح است و در حدیثی که در حدیثی که
 بعد بجم و انت فیهم یعنی که است الله تعالی عذاب بر آن جماعت که تو
 در آنجا باشی و در صحاح و معجم و در حدیثی که در حدیثی که

چنانچه آنرا در صلعم امانت لاهل السماء و اهل بقی امان
 لا مفرغی از آنست چنانچه اهل سما را بهیچ نوع قیام انداختن اهل زمین بوجها این نیست
 قیام انداختن قیام چون دنیا بوجها این نیست علی السلام و استقامت قیام انداختن
 و تسوین بعیسای و بکفر ضعیف و خجالت بجهنم و عده و حجت میکند
 و میفرماید و عطا خواهم که هر آینه نور ابراهیم صلعم هر دو کار تو انداخته نور ابراهیم
 ازضا در صواعق محرقه مسطور است از این عباس روایت میکند که رسول خدا
 گفت و عده که عیسی پروردگار منم هر کس را از کند بنوحید خدا عز و جل و بیست
 متی و بیست علی و فاطمه حسن و حسین که ایشان اهل بیت منند هر آینه او را
 عذاب که نشود در روز قیامت قوله انما ان الذین آمنوا و عمل الصالحات
 يجعل لهم الوعد و انما یفرحون انما ان که ایمان آورده اند و عمل صالح
 که انداخته باشند عینا خلق کند محمد روایت رسول خدا صلعم ابی ابراهیم گفت
 یا علی انکم اجمعون عندک عملک و جعل عندک و قد اجمع
 فی صدق المؤمنین مؤثره هذه الآية یعنی علی علیه السلام بگوید خدا
 بکسان بر این عهد و محبت نزد خود و بیا قرین بر این عهد و محبت مؤثران
 سرور و پسر آیه مذکور فذل شد قوله انما و فقتوهم انهم مسئولون یعنی
 در قیامت فرمان آید خلائق را ایستاد که کینه هر سیده شده و در منافق
 این مرد و پسر از این عباس و در سند جنل از ابوسعید خدری منقول است که
 از خلائق پرسیده شد که علی بن ابیطالب علیه السلام را و دیگر روایت
 که رسول خدا صلعم یعنی مسئولون عن الاخوان بولايت علی علیه السلام

دیگر مر و بست در کتب احادیث جمع انبیا در تفسیر المعراج بصحبت صاحب کونین
 خند که ما همه معیشت می راه ایم بر شجاعت لا اله الا الله و انوار کهن نبوت
 ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام ان الذین آمنوا و عمل الصالحات
 اولئک هم خیر الیوم و در مناقب ابن مرویه و خطیب خاندن مر از زید بن
 شراحیل انصار که کتاب ابراهیم بنین علیه السلام بعد و بست گفت می بینم
 از مر نصر علی علیه السلام و فرمود رسول خدا با منم در خانه که او را نگه داشته بودم بر خیمه
 که آتشیده با اضر قول خیمه فرمود بر سر ایوان آورده اند و عمل صالح که کند
 آن بنین مخلوقات و نور و جهان نود و صد گاه من و شاعر من که شریک است
 در دنیا منم اعم بر اعم سببه نود و نود آید و خوانده می شوند حال که پیش
 هست و بار شما نورانی باشد و دیگر از جابر بن عبدالله اخبار آورده که
 مر و بست بعد صلوات بر محمد و آل محمد که علی علیه السلام آمد آنحضرت فرمود بنبر
 که برادر منم رسول شما آمده بعد از آن دست بر کعبه زده و گفت بنی که جان من
 بید و قدرت است که میان نور ستمکارند در روز قیامت و بنی که ایوان
 در آن سجد و پیشین شما در وفا کهن بعد و پیمان خدا و بنین شما در روز
 قیامت نمون بفرمان خدا و قاضی بنین در حق رعیت و بنیک بنین شما نزد حق
 از روز افزون جابر گوید بعد از نزول آیه مذکور نوحه که علی علیه السلام آمد از صاحب
 رسول خدا صلوات گفت جابر بن ابی سیر بعد از آن بنین مخلوقات قوله ان
 ان المؤمنین فی جنات و فی مقعد صدق عند علیک مقتدر
 یعنی بر سر که هرگز کاران در جنت منم عذاب روان و در مناقب ابن مرویه

از جابر آن را روایت کرد و نزد رسول خدا صلعم له صاحب بار جنت کند آن حضرت
فرمود بر سر او اول اهل جنت از روز حشر ^{این} خطبات خواهد بود جابر آن را گفت
یا رسول الله تو با خبر داری در جنت بر انبیا صلعم است آنکه من به جنت با کدام
و صلعم بر جنت است یا است منم یا کدام از روز حشر یا اما اند است و نزد خدا
و جل و اوست از نزد و هم در است از اوقات که با آن نشستند الا الله
محمد رسول الله و آل محمد خیر البریه و صاحب لؤلؤ علی ابن ابی طالب
جابر گوید حق تعالی فرمود که در جنت با آنکه بر نفس علی علیه السلام است
سأشهره بر در کار آنکه بطغیل تو کرم و مشرف شدم ان شاء الله و فرمود
تو را یا اخی راجع بنده محبت نیست بهمت تو محقق نشد مگر خفا همراه
ما کبر در روز قیامت انگاه این آیه خواند و مقعد صدق عند ملک
مفتوح و در مناقب خلیل از جابر روایت رسول خدا صلعم علیه السلام
گفت هر کس تو را رحمت دارد و بنویسد که حق عز و جل همراه ما در منزل
ارام دهد بعد از آن غایت فرمود آیه مذکور را قوالند ^{الاستیعون} و الاستیعون
اولیای المؤمنین فی جنات النعیم روایت خلیل علیه السلام
از ابن عباس روایت کند که معنی آن که از رسول خدا صلعم پرسیدم فرمود
جبرئیل بمن خبر داد که آن علی است و همان او در سابقان و شرفان
سجنت و مفران نزد خدا است آن راست فولدنا الذین آمنوا
لا یؤمنون بالآخرة من الصراط لنا کون بعشرین حجین انما کون ایمان
بقیامت نمی آید و را نماند از راه راست بر کنار و حشر جبرئیل را در صراط

و آل محمد مراد است تا این آیه در بار امیرالمومنین علیه السلام روایت کنند و هرگاه
 مستقیم عبارت از ولایت و مجتبی علی بیت است قوله تعالى **فَاُولَئِكَ** ^{سَلَامٌ}
عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ الا المودت فی القضا یعنی کما در هر صلح بابت خود و من است
 کفر بر آوردم و بنور سلام مشرف ساختم ابر این غرض خواهم که هر ستاره را که
 در نقشه مدارک و فصل الخطب و در باب سعادت و کشف الغمیه مسطوره است
 که بعد از آنکه مرید را از او فرمود خاتم انبیا صلعم را بجا عت سوال کند و بجا عت
 گیت در محبت و محبت اثبات بر خلافی واجب است از برای تاکید بر آنست
 فهو علیست و فاطمه حسن و حسین علیهما صلوة والسلام قوله تعالى
قُلْ كُنَّا بِاللّٰهِ شٰهِدًا یعنی و بدینکم من هند علم الکتاب یعنی کما در هر
 پسندیده است جمعا در کراهت بین میان من و شما و آنکه نزد اوست علم کتاب
 و جمعا از هر خفیه روایت کند که گفت نزد کس علم کتاب است و بنور صلعم
 انما مدینه العلم و علی بابها و بعد در تفسیر خود از عبد بن سلام
 که را شنیدم قوم یهودی و آخر بشرف سلام مشرف شده بود روایت کند
 که گفت من از رسول خدا صلعم پرسیدم که بیت انکه نزد اوست علم کتاب
 انحضرت فرمود نیست کما در تفسیر علی ابطالب علیه السلام نظم از هم سوال کوچک
 که بگو نزد کس علم کتاب و در جواب از ره جواب گفت و نیست آن خبر علی بود
 قوله تعالى **وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ** ما ضل صاحبکم و ما ضل و ما
 یطلق عن الهوا ان هو الا و حی و حی یعنی بفرست الله تبارک
 یاد میکند ستاره زهره و صفر و یابقی آن ستاره و فرمود آید برین که

که محتاجان از سر هر دو هوس نطق نمکنند و بکشت نطق او بجز هر این متاعا که
روایت کند از قرآن عباس گفت خطایه از جوانان فریاد کرد که معظم نشینیم
و رسول خدا صلعم در میان ما یکی که سواره زبهره فرجه آمد استوار فرمای این سواره
و منزل هر کس را فاد و صفر از دست انجاست بر خورسته دیدند که در منزل از خوش
منازل امیر المومنین علیه السلام افتاد حضرت فرمود و من از دست پسر فرزند
جهانت با نرد در یک عقد تو بسبب محبت علی گمراه شده از انجاست و انجم
قوله تعالى تجزى الله النبی والذین آمنوا معه نورهم سبق
بین آید یهم با جماعتهم غیر روز خواجه بود فیما رسول خدا و آنان
که ایمان آورده اند نور ایشان هر دو اندر مشهور پسر ایشان هست
راست ایشان و جنبه آورده نازل شد این آیه در شان علی علیه السلام
و مجاز او پسر مراد والذین آمنوا مع نورهم سبعی بین آید هم
علی است و صاحب او نیز قوله تعالى والذین جاؤا بالصدق
و صدق بد این مرد و آری و محبت خلیه از امام محمد باقر علیه السلام روایت
کند که الذین جاؤا بالصدق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صدق
علی این ابیطالب علیه السلام قوله تعالى یوم نشقق السماء
بانعام و منزل الملائکه تنزیلا غیر کائنات روز را که در آن مژده کافه
آسمان بسبب غیر از بالا طبقه هفتم است و خط او برابر سموات و او کران
تر است از همه آسمانها و قائم از مجدال آموزد قدرت کامله خلیه میداد
و روز قیامت او را بر آسمانها افکند و بر آسمانها که رسد آن آسمان را

و در تفسیر تامل و تفسیر تعبیر و تامل بنابر آیه ای که در روایت آمده که گفت
 که آسمان بشکافت و ابراهیم بن علی علیه السلام ز برابر منظر انجلیست و منظر انجلیست
 چنانچه در دنیا بی و امور عجیب و غریبه بظهور رسیده در آخرت نیز برسد
 قوله تعالى و من خلقنا امته بعدك باجماع و به بعد كون بنو اسرائيل
 كذا که اگر بگویم این تعبیر و تامل است که خلق را سخن و راه راست می نمایند
 و در آیه می کند بتوفیق حق از راه باطل عدول می نمایند و طریق عدل می گردانند
 و روایت میکند از علی علیه السلام که تفسیر و تامل هذه الاممة ملائكة و سبعون
 فقرة انسان و سبعون في النار و واحد في الجنة و هم الذين
 قال الله فيهم و من خلقنا امته بعدك باجماع و به بعد كون
 و هم ان و سبعون فقرة انسان است من مضافه و ست و فقرة من توفیق و افعال
 در هر فقرة یک و یک در جنت و این گروه را جمیع دانشان این عالم
 می گردانند و فقه من و حجتان منظم بنده حیدر بن محمد شمس الدین از بنو زکریا
 دست من در آن حیدر در هر فقرة نام یک و یک در هر فقرة نام یک و یک در هر فقرة
 من اعناب و زرع و نخيل و صنوان و غیر صنوان درخت خرد را
 گویند که از یک پنجم در هر شافع باشد که جابر بن عبد الله انصار مروست که اند
 رسول صلم شنیدم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرماید انما الناس اشیاء
 مغفونان و انت من شجرة واحدة ثم قرأ آیه بغیر و انما
 از درختان که گویانند و من و قرآن یک در خیم بعد از آیه مکه خواند قوله تعالى
 ان يدخل الدين آمنوا و عمل الصالحات جنات تجري من تحتها

الانفاذ بعرضه من حقها داخل میکند آنکه را که ایمان آورده اند و عمل نکند
 که اندر جهنم است و نسبت آن جویند است این مرد و پسر مجاهد روایت میکنند
 این در شان مرتضی علی علیه السلام و حمزه و عبیده نازل شد در زندان که منبر
 و شیدیه بانه است که در شان کفار این آیه نازل شد قوله تعالى يا ايها الذين
 كفروا قطعتم لهم نيبا من نارا لا عذاب يحرق بغیر آنکه کافر
 شده و جاعها را از تشنگی مرده شده و عذاب است آن در انفس فوايه تعالى
 فاما ههنا بك عنهم منتفون بعرضه است این مرد و پسر مجاهد روایت میکنند
 اگر چه تو را بعالم بها خواهیم برد و لیکن از منافقان تا مقام میستایم
 از جا برانصار در منافق عباس مرد است این آیه در شان امیرالمومنین علیه السلام
 نازل شد زیرا که رسول خدا صلعم فرمود و بعد از من در و او که مع الکلیه
 بعرضه گذارید با ناز و رکوع کند کان و جنیه جان مرد و پسر این عباس
 روایت کند که گفت آیه کریمه خاصه در شان محمد مصطفی و علی مرتضی
 نازل شد زیرا که این آیه هم نازل شد که اندر رکوع نازل شد قوله تعالى
 قال يوم الدين آمنوا من الكفار يضحكون على الاذنانك
 بل نظر من بعرضه در قیامت امان که ایمان آورده اند از مشایخ
 حال کفار میخندند و بر سر پیران است نه نظر میکند خطیب خارج از منبر
 آورده که امیرالمومنین علیه السلام با چند نفر از اصحاب بیعت بر آمدند صلعم
 سر آمدند بر سر او چهل و ولید بن مغیره و عامر بن لؤلؤ و چند دیگر از مشایخ
 خندیدند بآنها و فقال ابن ابی رزین نزل من قوله تعالى اتعدوا لي

عن المؤمنین اذ یبأسون یقولون انک تجت النبیات ما لا خیر فی
 غیره حتی راضی الله تعالی از مؤمنان در آن جتن که بیعت میکنند با تو
 از هر در زیر درخت و خطیب از مراد جابر بن عبد الله انصار روایت کند
 که این آیه کریمه در شان اهل مدینه نازل شد و در آن روز هزار و چهار صد نفر
 از سر و صلح فرمود امروز شما آید بهین اهل مدینه و ما هر بیعت کنیم بر شجره
 بر مرکب خود بیعت کنند قیوم و از دشمنان که میگویند لیکنم الله حق ملا و در آن
 مردمان باین آیه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که فتح خیر است علی علیه السلام
 من بعد از تو و ما با هم فضا عظیمی بیعت کرده با ابی ان فرسخ
 بزرگ که فتح خیر است قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من
 الذبک من المؤمنین بعضی ستم بر سر تو را الله تعالی و انما کنه
 اینجاست که در جنگ و مغر از متفق اند بر کلمه مراد از الذبک من المؤمنین
 قوله تعالی و الذین آمنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون
 و الشهاده عند ربهم لهم اجرهم و تودهم بعضی آنست که ایمان بخدا
 و پیغمبر آورده اند ابی ان از صدیقان و شهیدان مراد ابی ان را در روز
 حاصل است و جنبا که در این آیه در شان مرتضی علی نازل شد زیرا اول مرتضی
 رسالت پیغمبر صلوات الله علیه بر او بود و البیله الله نام عمر جبار که در آخر مدینه
 فایز گشت قوله تعالی و کنی الله المؤمنین القتال و کان الله قوتنا
 عنده حاکم این مرد و در منافق خمار این قباس آورده که گفت
 این آیه را بر آن چنین و راست مرتضی و کنی الله المؤمنین القتال

لعنوا وكان الله قويا عزيزا
 واما قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 فاستمعوا لرسول الله فان الله
 يختار من يشاء ليريضه
 لله فجعلنا محمدا رسولنا
 واما قوله تعالى يا ايها
 الذين آمنوا فطاعوا الله
 واطيعوا رسوله فان الله
 يختار من يشاء ليريضه
 لله فجعلنا محمدا رسولنا
 واما قوله تعالى يا ايها
 الذين آمنوا فطاعوا الله
 واطيعوا رسوله فان الله
 يختار من يشاء ليريضه
 لله فجعلنا محمدا رسولنا

که مشیرین در اول الامر قبل از برادر نهاده اند و فرقه گویند مراد از اولیاء گویند
 محمدا را اند و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که مولد از اول الامر بر شما
 عشر اند که حقاً اطاعت ایشان را قریب اطاعت محمد ششده زبراجه بزرگ است
 حیثاً اجابت که اند اطاعت اصرار را علی الانطلاق تا ثابت نشود عصمت او
 و دانه طاهر او مثل باطن است و اینها بر خصله و سواد و این حاصل است از علم
 علماء پس منجبتان ایام را پیشند بلا شک و در کشف انوار جاوید الله انصالح
 مرویت گفت جعفر که مذکور نازل شد گفت یا رسول الله ما هذا و رسول آید بگویم
 پس اول و آخر هر یک که حیثاً اطاعت ایشان را قریب که با طاعت حق
 و رسول خدا و صلوات فرمود خلفا من بعد از قرآن اول ایشان علی علیه السلام
 و بازده فرزندش بر کاه بر پسر او را سلام پس رسان و آخر انهم نام فرستادم
 کینت من جعفر الله فی الارض مهربان محسن و فتح کند محمداً در دست او حق
 و مغارب ارض با و او غایب شود از شعبه و اولیاء حق جاوید بگویم بگویم
 ایابا شد شیعہ او را اینها هم از او در عیت او فرموده بگو بگو ملامت بر من
 فرستاد که ایشان مستفیض کنند از تو و او شفع شوند از ولایت او و غربت
 او کند از جابر این راز مکنون و مبر آهر و محزن علم تا منتهای است بگویم
 و از راز محمات پس دلالت در آیات مؤید انبیا است مولد از اول الامر
 ایام را اند حاکمیت و عصمت بر ایشان ثابت است و اتفاق جمیع
 بر علو رتبت و عدالت ایشان قوله ثانیاً فاعلمک نادک بعض ما
 یوحی الیک و سابق به صدرک ان یقولوا الولا اقول علیه

کفر او جاء معه ملك اعما انت نذير الله على كل شئ وكل
 بعث فرزك كند بعض امور و حرايكن كند بگفتن منافقان كه
 چرا از آسمان كبر فرود نماند بر محمد يا فرشته همراه از آسمان نياورد
 و تو از محمد جز بند و دهنده نبش و خدا بر هر شئ كار فرماست و در تفسير علي بن
 ابراهيم و علي بن عيسى محمد از و متاخب اين مرويه از امام جعفر صادق عليه السلام
 مرويت كه رسول خدا صلعم با علي مرتض گفت يا ابا ترير من از خدا فرستاد
 و خواست تخم كه بيان من و تو موالات و محبت انگازد و خواست من
 بقتل آمد و شكت تخم در بيان من و تو موالات كند آن مستعمل نيز
 مبدول شد آن اس تخم در و او من كند چنان كه فرياد و ملاصت
 ابن مريم مثل و منه يصدون بعز و بن عيسى بن مريم راضى المثل
 كهيم و بديهم قوم نوار محمد صلعم از آن ضرب المثل اعراض ميكنند و از اير انگازن
 مرويت كه اكبر و فرج با منم بدي نوار علي مثل داستان است از عيسى
 كه عيسى را قور و است داشتند و در محبت او هلاك شدند بغير اين الله
 و قوم دشمنه داشتند و در دشمن او هلاك شدند پس منافقان و دشمن
 گفت رسول خدا صلعم راضى شد بر علي سراخ مثل و داستان بغير از
 لاجرم اين آيه نازل شد قوله تعالى و عننا مله صد و هم من
 خل اخوانا سمنه متفابدين بغير سرون كسيده نيزه يا فرج اكن
 انهم بجا كيد و صفات ذميجه در اين برادران در بر سر با نشتن و در
 يكديگر دارند و از او بر هر مرويت كه علي عليه السلام گفت يا رسول خدا صلعم

کدام یک نزد تو هست غریب در منج با قاطع اند و رفوی فاطمه نزد من هست غریب
 و تو عزیز تر از او با من قسم منج زوایر و عواید که کثیر است و مردم شکر را از او خواهم
 میکنم بدین سخن آن بگوید است بعد دستار را بر سر آن و تو فاطمه و حسن و حسین
 و جعفر و عقیل در جنت هستند بر سر باشند و بر روی یکدیگر و همراه هستند
 و میان نوین در جنت هستند بعد از آن آیه کریمه اخوانا علی سر من تعالی بنین
 قرآن است محمد و فرجه نظر نکنند به کس از ایشان در قضا و حسب خود و مشایخ
 جانان کمال تو مستغرق خوانند و جمله قول الله تعالی و حسن ما تب علی بن حنبل
 گفت نظر از خدایت در جنت و اصل پنج آن در جرحه علی ابن ابیطالب است
 و در جنت در جرحه است که شافعی از شافعی از جنت در جنت شافعی است
 و نا و اصحاب اعراف و جلال بر جرحه نعم قبایم بغیر از آن
 اصحاب اعراف بر دایره ای که ایشان را بسیار و ایشان در جنت بسیار و انوار
 کو بهشت مشرف شدن به جنت و از آن بر آن زمین علی السلام مرویست ما شیم
 اصحاب اعراف هر که را بشناسیم داخل کنیم در جنت قول الله تعالی ثم اودعنا
 الکتاب الذین اصطفیناه من عباده ذنابا و ذنابا و ذنابا و ذنابا
 و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمت من الله و فضل از ابی رافع روایت کنند
 که این آیه کریمه در شان علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شد زیرا که او را
 علی علیه السلام را با چند نفر دیگر بطلب ابوسفیان فرستادند و از غیر خواص
 ایشان را و بدو گفت قوم ابوسفیان و ایستادن آن است بکنند و بکنند
 جمع که از امیر المومنین فرمود حسبن الله و نعم الوکیل سنظم

در خانه که در منزلت روزی از مردم اگر شسته باشند کل آن مکرر بر من باشد اند دل زده
 سکین تو و سحر و جادو و قوه خطا من جاء بالحق من الله فليست به
 وهم من فرغ يومئذ آمنوا ومن جاء بالسيفه فليست به
 وهم في النار يعني که در قیامت بیکو سر آمد و بهر صفت می شود
 از ترس آنروز اندر غم خواهند بود هر که بیدر آمد و فرج بر و افتاد ایمانین
 علیه السلام فرموده اند که حیة اهل البیت و السببه بغضا من جاءه اکتبه
 علی وجهه فی النار یعنی حسنه محبت است که اهل بیت بر اویم بسته بغض
 است هر که باین آمد و حسنه و ثواب او را در آتش در افکند قوا له تعالی انهم
 فی طین القول یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام یعنی البتة
 مشتمل من فغان را در کجای قول و اگر کفار ایشان بیست و موت
 و عداوت بر باطل علیه السلام و لیکن قوله تعالی ام حسب الناس
 ان یقولوا ان یقولوا آمنا وهم لا یصدقون یعنی مردمان چندانی
 که معافی می شوند و گویند ایمان آوریم ما از همه نشوند و از امیرالمومنین
 علیه السلام منقول است که من از رسول خدا پرسیدم بچه چیز از همه خواهد
 بود فی تصدیق ولایت توفیق تعالی اولاد حاکم بعضهم اولاد
 بعضی کتاب الله من المؤمنین و المصالحین و اولاد حاکم
 یعنی خیر ایشان نزدیک هرگز باشند در کتاب الله و اتفاق مفسرین است
 که این آیه در شان امیرالمومنین علیه السلام نازل شد زیرا که مؤمن و مصلح
 و خیر نزدیک رسول خدا صلعم علی علیه السلام خواهد بود که بنایب مصطفی بر اویم

که بفرستد خود و برادران خود را که بر آن کثرت کفر و عین نزد تو جمل کثرت
 فرود نیاید و احسان آن آتش را که لطف حسنه لا الذین آمنوا و عمل
 الصالحات از عبد الله بن عباس مرویست که گفت مراد از آن آتش
 آتش آن لطف حسنه است و این است و لا الذین آمنوا امیر المؤمنین علیه السلام
 و سنان آن فرود نیاید و احسان با محض و تواضع با الصبر و غیره
 که با یکدیگر ترکیب و وصیت نموده اند با هم صبر را و دیگر از این عباس مرویست که
 برتر از این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد که ای ایها
 یوسفون بالنار و تخافون یوم الله فستطیعون و یطعمون
 الطعام علی حذبه مسکینا و یتیمان و اسیرا ایها انظروا لوجه الله
 لا یزید منکم شیء و لا یشکوا الا فرجه و فامرنا بید و اطاعت مسکین و
 یتیمان از روزی که است محنت و شست او فاش و شکار او میدهند بکار
 عز و جل طعام با وجه که خود میخورد بدان طعام و ایشان را میدهند و بیشتر بکار
 و خود سال به پندار و اسیر را و میگویند جز این نیست که مرغ را نیم آبی طعام
 برار طلب تغار بر تال و مرغ را نیم از شام با دست و نه بسیار و نه نصیب بکار
 و حافظ و حسنر سطور است بسبب نزول آیات دینیات مودعه بل ایها جمیع
 مفسرین متفق اند که روز سید المرسلین صلعم بماند امیر المؤمنین علیه السلام
 آمد و حسین را سپارد بدین نظر معنی سید النسب فرمود نظر کنید تا فرزند آن
 شما هست باشد تا ایشان نماند که در سده روزی که بگریه چشم غمناک بطن
 بخشد این روز که رفت و مقصود از فرض محسنه گرفته آورده و آن روز که

پنجمه چنانچه نام شده است فطریه را گفتد مسکین بر خانه آمد و گفت
 یا اهل البیت مرا طعام دهید که عقیقه شما را هلت اتفاق می‌خورد که امانت
 فرموده امبراموئیلین علیه السلام نصیب خود بر آن مسکین داد و سایر اهل بیت
 نیز موافقت نمود و باب خالص روزه کشودند و شب بطاعت گذرانیدند
 و روز دیگر نیز روزه گرفتند باز وقت افطار بر خانه آمد و سؤال کرد که کلام
 که ایثار و تقوی و شایسته نیز اسیر بر وقت ایشان رسید آنچه از علمیه بود
 دادند و باب خالص افطار نمودند و تمام شب بطاعت آن سر بر بیدار ماندن
 سوره بل آیه نازل شد و چند روز از آن کاتب سلف از آن غیر می‌شدند و ...
 اما از آن شاه فلکها کبریا که معنی در مومنان را امیر و بهیض کلام و حدیث پسر
 و موعود و صراط و پسر را نور را میتوان گفت آن کامل که است معنی سفر اکبر
 چه کور او صوم بوفون بالند که شد این از هر شش طایفه از بیرون اطعام کلام
 مسکین که بر کتب اسیر از آن ضحیف از خدا که شریفی زیاده عیوب و از قطر پیر
 شیخ عطا و مسکین نان از هر خدا داده خداوند چه شریک اند و خداوند اند
 آن شریف که حیدر کرد و کافران گفت و فلکها یک روز با خدا دادند نان جوین را
 چنانچه آیت خدا شریف است از طلا به نوح را عبادت کرد گفت بر سر او و ...
 سبک مشکور آمد و در اهل آنجا یک معتمد اند و خداوند که با نذرناک خاف و میگوید
 امیر شریف علی که بر شب فطرت خدا امیر داد و مسکین و یتیم و اسیر
 لاجرم آمد و یتیم این عطا در غمره او باید اهل آن مسلمانان را در راه امیر
 آیت بوفون بالند است بر فکرم کلاه بهای ارباب در صبر و شکیب

که والدین آفتاب مراد صفات امیرالمومنین علیت سلام است زیرا که اول
 کسی باشد که علم باز کرده او را چنانچه در کتاب صفوه الزلال امیرالمومنین
 مرویست که گفت صلیت مع رسول صلتم سبع سنه قبل ان مسلم
 و بصلی احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس مرویست که گفت اول من
 مع الفقی علی بن ابیطالب علیت سلام و غیر این قرب شرافت آنهار
 بحکم هر دو باطل که امیرالمومنین علیت سلام را با سید القسین آن صحیح
 از ابن آن و از ابن بیت علقم و صحابه را در آن کتاب نیست چنانچه
 حدیث کنت ایا و علی بن یحیی الله مطیعاً لیسع الله و الله
 و یقیدس قبل ان یخلق آدم او بعد الف عام تا الا اخر خبر این
 معنیست و گویند حضرت امیرالمومنین علیت سلام متولد شد رسول صلتم او را
 غسل داد و در کتاب گرفت و زبان میزد باین خدا در دکان باینه نشنید
 و اول خبر که علی علیت سلام تناول نمود لعاب دکان مبارک رسول خدا صلتم
 چنانچه در تواتر البیوه مرآورده و در حضرت امیرعلیت سلام در بالا معتبر فرمود
 که هر سید از غنم و در هر شش و در میان و پهلوی من غلوم بسیارست و این
 اثر لعاب دکان مبارک خیر البشر است و همچنین در کتاب فیض انار سید
 ابرار هر شش شده تا نه کام که آنرا و سیدانش را با بر داد و حجه بغین
 منی بجهت امیر و عامر غنمات علم سید کانیات برت امیرعلیت سلام
 و چون آنرا در میان صحابه مرتبه عقد مواخات منعقد گهانیند او را
 نوبت آن عقد مواخات است چنانچه بکتابت فرمادند انما

مجموعه

والاخرة ونوبت دیگر فرمود آن احکام و در زمان حکمت بن بنان جبرئیل برآمد
رسول خدا را و دیگر در وقت مباهله نیز آمد و در حواله خدا را بعد از صلوات
و تکبیرین غنی و فقیر را آورد و اول شخص که بر خاضه پیغمبر نماز کرد و آخرین که نماز فقیر
پسرون آمد علی بود و او را شداد علی الکفایت نیز وصف ذات فانی را بگفت
او است زیرا که آنکه مذکور در قرآن خیر بعد از فتح نازل شد و سبب قول آنکه کل تعبیر
و صحاح و مشکواة و غیره مستطرد است و آنکه در مقام یکمینه او بگوید و در وقت عین
مخطب با ایت و علم داد با جمع از صحابه که با یک فرستاد آن در غار
آوردند پس آنکه در مقام فریاد عظیمین الراشده خدا و جل کوان اخیس و آن
محب الله و در سوره و ایت نصرت بدست حق پرست ابرار و عین
علی علیه السلام و در و رفته فرمود و آن فتح بدست حضرت امیر علیه السلام شد
و در شرح لایفه آمده که علی علیه السلام را سید ابرار کرد از آن روز و آنکه بگوید در حلاله
عمر و فرمود که در آنجا است و در شب غزوه الارواح کوبید بر سر و در هیچ
روایت ندارد و آن هر دو یک لغزه لشکر بر راه پاره میگویند و آنجا بود
که یک حد فله راه پاره مرا کنند و آیه کریمه و کفی الله المؤمنین
در شان امیر المؤمنین علیه السلام در جنگ عمره جوف نازل شد و سبب آنکه
در سطر کشد و مراد از آن شداد علی الکفایت و حضرت امیر علیه السلام و نیز
و حاکم بلیغهم توصیف ذات با برکات حضرت امیر است از صفات
عثمان بن عفان زیرا که از غرطه حدار عام او مخالفت و منافقت میان
صحابه و مومنان بر سر حدیث است که بر سر پید علی علیه السلام خلافت رسول خدا و علم

محمد بن طلحه که بر این بیت مصطفی صلوات الله علیه و این همه خراب از سرش که مامور
 حکم و کرده زانده سید القیوم علیه و ثوابین او را وزیر و امیر خلافت حضرت
 رسالت ساخته و معاویه را حاکم شام حجت و ولید بن عقیل را
 که بلرب خمر و فسق استعمال داشت و الا کوفه که انید و مروان بن الحکم
 معاش پیش گرفته بدستها مرزها مثل حاجب برادران که از شاف و
 بر عقل حجاب و غیره منفق گشته او را گشتند چنانچه مشهور است و در اکثر
 معتبره منذ اوله مسطور است بنابر آن و حاکم بدینهم خاصه و صفی بن
 علی بن سلام است چون بنهر شاف و غیره رسید و بر سر خلافت صورت جلوس
 و بدستها مرز کوره را بر طرف خود نگاه بآورد و اقا در بعضی اهل بنی شام
 غرض و مغرضی ملاحظه دارم مبادا در عهد من گریخته نباشد و من سیر با شام
 و در غیره ملاحظه دارم سوره فاکه مسطور است که روز جمعه امر المؤمنین علیه
 بر بنی خطبه میفرمود و حاکم که نه هزار پیوند در برداشت و با بنی لیلی فرما
 شمس در دست داشت عبد الله بن عباس را سنج خط رجید این مناسبت
 حال نموده صفات امیر علی بن سلام نیست آنحضرت بعلم ولایت و
 فقه و فروع و غیره چندان رتبه رفیع تر ازینده ام که هر زنده آن متفعل علی
 ز نیست دنیا و کار نیست که کل غارت و پیشتر نیست چگونه شاک با شام
 بلذت در آنک زمانا بر آید و بعضی فدا آید و چگونه بر خودم که در ولایت
 چهار حکمها گریخته باشد و هر ساق را حاضر شوم یا که مؤمنان و علما و غیره
 و در شاد بر شام گریخت بایشان با شام و از حد من ثابت در دست

کرامت الوصی علیهم السلام در زمان سید الشهدا علیه السلام صحابه بطریق خود و غیره
 مجرب و خفیه کاران که جاسوسان و جاسوسان را از حضرت علی علیه السلام می دانستند
 سر او را در درون شرف حضرت علی علیه السلام از سر خود می بردند و حضرت
 علی علیه السلام می فرمود که در بار خود پیاده راه برکت و مردم که بجای خود می نشستند
 بقصد آن می فرمودند و حضرت علی علیه السلام می فرمود که در بار خود پیاده راه برکت و مردم که بجای خود می نشستند
 راه و پدید می نمودم و از دروازه اش را استیلا می نمودم و می دانم و چون ترا می دیدم
 و کما می نمودم و الاخر با اتفاق علماء و فقیهین در شان ایدیه و بنی هاشم
 و چون آنرا می بینم روح دلالت می کند که والدین محترم نامتعالی هم را
 آنجا می بردم و در شان حضرت امیر علیه السلام نازل شد زیرا که حضرت امیر علیه السلام
 منزه از ایشان را در کعبه و سجده کند مانند و می طلبد فضیلت از خدا و علمای شهر
 ایشان در دربار ایشان بود و بدو اشک می ریختند و در میان وصف می کردند
 در زرات و انجیل و حال که در انجیل نام پیغمبر که از صفا ثبت شد که پیغمبر نام شاه
 اولیا که در قرآن است اولیا و در انجیل شیطانی است و اگر در این محل
 زبان کشید که در انجیل است و آخر همه چنین صورت جمیع واقع شده
 بر یک نفر حکم در است آید بر افتا و لیکم آخر چگونه است حال که در آیه
 اختلاف نیست چرا که هر کس که از امیر المؤمنین علیه السلام در کعبه صدقه نداده
 و چون کتابش را بلیغ من الصبیح و اب عربت بنابر این حضرت
 چون بگناید و هشداره منکمل شده تا بلکه سعادت مندا از این مقصود است
 بنده متبلا بقاوت کشیده در جهت نفی ظلمات با نمره که خواهیم باقی بماند

مذکوره رعایت همه جمع کنیم قول علی سنت والدین معه تا آخر که بگوید
 صادق آید حضرت پسر نایب اللهیم گویم در شان آمانه که در غرض حضرت
 نازل شد بر این تقدیر هم نسبت حضرت امیر علیه السلام با صاحب است نسبت
 بپیر صوابه تبعیت چرا که حیثا اشد آثر علی الکفا و میفرماید در غرض
 اگر سخا به روز بفرار آورند و فتح خیر برست امیر المومنین علیه السلام شده
 و این مستشهد است و هو عیان لا یحتاج بالبیان قوله نقی
 مرجع البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یغیان فیها جلاک
 و نکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان و من یستخرج
 عسجد و تظا و در بار روز را در حال سر حاض اند با هم در میان ایشان
 که از خود بخا و ز کند پسر کلامین نعمت با هر دو کار خیر را کذب میکند و هر آینه
 از کفر و دین و در میان و شیخ شهاب الدین سرور در حدیثی از ائمه اربعین
 سعید خیر و سلمان فارس را بنام سفیان ثوری رحمه الله است که فرمود
 از مرجع البحرین و مرتضی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیه است و از
 بینهما برزخ هم مصطفی صلعم و لؤلؤ و المرجان آتم حسن و آتم حسین
 علیه السلام است چون فرمود اگر کسی اعتراض کند و گوید در اول آیه مخصوص
 بذات امیر المومنین بلکه حمزه و جدیده و سلمان و غیر هم داخل اند جواب است
 که همه امیر المومنین علیه السلام مقتدا و بشوا این است است نزول آیه
 این آیات منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که مقتدا با صاحب است
 و دیگران با آن همه پسر و محقق که مخصوص امیر المومنین علیه السلام بودند

هرگاه که خطره فرموده بر شایسته خطور کند این کتب را بدست آورده و دفع خطره
 نماید و بجهت این چنین کامل حاصل کند و هم گناه اعدا بدست که در کتب معتبره نوازش
 باشد و جمیع عدا و فتنه را بر سر عجم بر آید و شفق اند با شک و آرزو
 میرسد و با کمال و معنی نظام فخر العالی و در قول ان شاء الله
 می باشد و در این معنی است فان الجنة تم من اذک ان
تجسد جبل المنین فاجبت علیا و ذریه در سوره الحاقین برایت
زید بن ارقم مسطور است که گفت رسول صلم که شما چه شک کنید برشته
استوار بر آید محبت دارد علی و فرزندان او را فالان صمد خلق الله
عز وجل من نور وجهه علی ابن ابیطالب سبعین الف ملک
لبسته غفران له لجهه الی یوم القیامه و بجز المناقب مسطور است رسول
گفت اقره عقیله از نور علی ابن ابیطالب هفتاد هزار رشته که از شریکانش
از برادر علی و دستارانش را نور قیامت را این صلم اذ کان یوم القیامه
یصل علی ابن ابیطالب علی الف و س و هو جبل فی الجنة و فی
عرش رب العالمین و من صفه من فضله انما الجنة و تفرق فی
الجنان و هو جالس علی فی الکوسی من نورین بدیهه الثمن
لا یجوز احد علی الصراط المستقیم الا و معتبده بوکایت
و ذریه و هو یسرف علی الجنة فیدخل الجنة و مبعوضه
فی النار و بجز المناقب و خلاصه المناقب مسطور است که رسول صلم فرمود
چون قیامت فراهم شد بالا رهم علی و فرزندش را آن که دست بلند کرد

و با او عرض پروردگار است که در دهن او جوهر روان شده و بر پشت شتر قی
 کند و دیگر سر نر را بر آموین علی بن ابی طالب نهفته و از شتر او چشمه سیم روان
 و چون سر را زخمت کردش تن نهیگر که با او بر آید باشد از سر شتر آید
 مشرف در جنت شود و امیر المؤمنین علیه السلام هر سالان چهار درخت
 در آورده و دشمنان خود را بدوزخ فرستاده **اللّٰهُ صَلِّمْ عَلٰی اَنْتَ**
اَشْرَفَ عَلٰی الدُّنْيَا فَاخْتَارَكَ عَلٰی جَمَالِ الْعَالَمِينَ ثم اطاع
الْثَّانِيَةَ فَاخْتَارَكَ عَلٰی جَمَالِ الْعَالَمِينَ ثم اطاع **الرَّابِعَةَ**
فَاخْتَارَكَ فَاطِمَةَ عَلٰی نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و در حیات امیر المؤمنین علیه السلام
 مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بگوید یا علی
 فاطمه را بر زبان عالمیان **عَالِيٍّ** یعنی **عَلِيٍّ** یا علی انت خیر البشر من
 شک فیهِ قد کفر از علی بن ابیطالب روایت میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 از علی بن ابی طالب و هر که شک کند در این به تحقیق او کافر است
 بهترین بشر علی و آن **عَالِيٍّ** گفت بهترین بشر **عَالِيٍّ** و در این
 هر که بر پشت او بکافران **اللّٰهُ صَلِّمْ عَلٰی اَنْتَ**
يَنْقُضُ الْكَافِرَةَ امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 فرمود هر که بگوید علی اکرم مؤمنان و دشمنان او را کافر **اللّٰهُ**
اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی جَعَلَ كُلَّ نَبِيٍّ رَّسُولًا فَتَمِّتْ رَّسُولَ اَدَمَ بِرُوحِ
مُوسٰی وَ هَارُونَ وَ شَمُوعَ وَ عِيسٰی وَ عَلِيٍّ وَ هُوَ
خَيْرُ الْاَوْصِيَاءِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ و انا الذی **هُوَ الْمَصْلُوحُ** **عَلَيْهِ**

مردیت رسول خدا صلعم فرمود بر سر که الله تعالی کاهید از بار بر نیز و مشر
 پسر و متر آدم ثبت بود و در هر یک شش و در هفت شش و در هشت
 عیبت و او برین اوصیا است در دنیا و آخرت و منم خوانند بر آه راست
 و است در شانم آن راه و در این علم اسوی به لا السماء
 لا فیه الملائکة بالبشارة في كل السماء حتى يقضي حين ميل
 في جماعة من الملائكة فقال يا محمد اجعلت منك على حب
 علی ما خلق القاد از ایزد المومنین علیه السلام مردیت که گفت رسول خدا
 چون علم معراج بر روز بسو آسمان علف شده ملائکتهان در آسمان
 تا که علفات شد ملائکته در مجلس خود با جعفر از کار گفت اگر که جمع
 مر شد است تو بر سر علی بن ابیطالب ایستاده آورده نیستند و در
 قال بنه صلعم گفت علی که ای ایزد المومنین علیه السلام گفت رسول خدا صلعم
 فرمودت علی گفت منست بعضی که با علی بیعت با مصافحه کند
 با من که باشد تا یا الفی المومنان سید الله مثل ما قام نوح في قوم
 و کاله مثل احدی صبا فانفق في سبیل الله و منفق في غم
 حتی حج الف عام علی قدمه ثم بین الصفا والمروة قتل مظلوم
 ثم لم یوالک لم یدخل الجنة از ایزد المومنین علیه السلام مردیت که گفت
 رسول خدا صلعم اگر بنده بر منشر کند مفسدان است که نوح علیه السلام در قوم
 خدا ایستاده بود و باشد مر آن بنده را مانند کوه احد در روان زرافه که در راه
 خدا و عراق بنده چندان دراز شود بر آن کند در مدت هزار سال با هزاران

صفا آورده و بپوشانده شد آن بند و سر فروخته شد تا بشمار علی شصت
 بر در نصب پدر نیاید و بپوشانده شد تا بشمار علی شصت
 او جل منهم فی شفع مثل ذبیعه و مضی از امیر المومنین علیه السلام
 که گفت رسول خدا صلعم سبک دارد بر روان علی را بدر سر مرد را زایشان
 در غارت کنندگان آن جمع را که مانند کوسفتند آن قبیله ربیع و مضر باشند
 ظاهر اریان مراد قرنیست زیرا بر شیخ عطار در تذکره الاولیاء مراد
 در حرب صفین امیر المومنین علیه السلام را با معاویه واقع شد او بر قرنی
 با امیر المومنین علیه السلام بعیت نموده بدربار شوالیه هجرت کردند تفاوت
 و در این است که شیخ میگوید بعد از مکر کوسفتند آن قبیله ربیع و مضر و التمام
 او بر استحقاق صلعم افزوده خواهد شد و در حدیث شریف قید نمیشود
 ظاهر اینها بر اختلاف روایت تفاوت شده و الله اعلم بحقایق الامور
 بکون فی اهل بنی الناعش امام خلقهم الله
 من طیبی و اعطاهم علمی و فقهی و لهم علی و اخوهم مهدی
 غیر خوانند بجا این بیت منزه طارده اقام صتب واجب طارده افراشته
 این را الله تعالی از طیبیت منزه داده است این را علم من و فهم من
 اول این حدیث و آخر آیه این حدیث و این حدیث را خواص
 پارس خلیفه خواص بهادین نقش بر بند در کتاب فضل الخطاب آورده است
 قال الله تعالی من احب ان یركب سفینة النجات ولیتمسک
 بالعروة الوثقی و یعصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدا

انا وجميع من خلقي ابدن بوزيروه ونصرت بوزيروه قلنا
 ايا الجند وجدت مكتوبا على اب الجند لا اله الا الله محمد
 حبي من خلقي ابدن بوزيروه ونصرت بوزيروه اراير المؤمنين
 عليهم السلام من ربي رسول خدا صلعم فرمود با علي و بدم من نام نوراني
 مكان پسر انس گرفته ميدان انجا بدست من رسيدم بيت المقدس
 در شب نهار بوزيرون با من بر سنان که در بيت المقدس است و نوشته
 به لا اله الا الله محمد رسول الله ابدن بوزيروه ونصرت بوزيروه
 بفرست خدا شکر الله و محمد صلعم فرست که بر حق بنيت و من خدا و دم
 قوت دادم و بار دادم محمد را بوزيرون پسر گفت که است و زير من گفت علي بن
 ابیطالب عليه السلام بفرستيدم بسوره الممتن ديدم که بر او نوشته که منم خدا را
 سزاوار پسر و بنيت خدا شکر من که بکانه ام و محمد صلعم بر کوزه بنيت سزاوار
 من قوت دادم و بار دادم محمد صلعم بوزيرون پسر گفت که جبرئيل را کيست و زير من
 علي بن ابیطالب عليه السلام است چهره که شمع از سده الممتن رسيدم بر سر
 پروردگار عالميان و بدم برابر بارش نوشته بود بدست منم خدا را و دم
 پرستش و بنيت خدا شکر من و محمد جيب بنيت ازا و زياره من و قوت
 و بار دادم محمد را بوزيرون چهره ها آدم بوزيرون ديدم نوشته بود بدست
 که خدا شکر من و محمد بنيت و ازا و زياره بنيت قوت و بار دادم
 بوزيرون و انا و جميع من خلقي ابدن بوزيروه ونصرت بوزيروه قلنا
 ايا من فعله اما من از غيبه انسا رفاطه فرما عليه السلام رويت

رسول خدا صلعم فرمود که هر کس با من باشد هر طایفه اسلام و اوست و هر که با من
 نباشد علی امام و پیشوا و اوست و ای ایمنی ما به اعلم من بعدی امی
 علی ابن ابیطالب علیه السلام که در سلیمان فارسی روایت است که رسول خدا صلعم فرمود که
 ترین آمنت من علی ابن ابیطالب است فان الله یحب یا ابا بکر گفت و کف
 علی بن العادل و احد از بزرگواران روایت است که گفت من رسول خدا صلعم را بر بکر
 گفت من من کف علی بن ابیطالب است و در حدیثی که برابر است
یا ایمنی ما به اعلم من بعدی لو اجمع الناس علی حب علی لما خلق الله الناس علی
 انت ستبدی فی الدنیا و الآخرة من احبک فقد احبنی و حبیب الله
 و عدلک عدوی و عدوی عدو الله و الولی لمن ابغضک من بعدی
 از عمر بن الخطاب روایت است که رسول خدا صلعم فرمود که هر کس جمع شود از میان بزرگواران
 علی علیه السلام بر آید او برده شد از شر و فرج اعلیٰ من تطلق
 و لن تهلكوا و انتم محبت کف علی و اذا خالفتموه فقد خالفتم
 طریقت الهدی و دفعتم فی الفی و انقوا الله فی ذم الله علی علیه السلام
 از عبد الله بن عباس روایت است که گفت رسول خدا صلعم کراه و بیکار نشود در عالم
 که شما بر دست علی علیه السلام بنشیند و هرگاه مخالفی کنید او را بگریخت
 کم که با شمشیر را راست را و افتاد و بر درگاه هر چه بریزد از جمعیت
 از کوشش حق خدا را بر کعبه و خوار فرمان ما بر من علی ابن ابیطالب علیه السلام
یا ایمنی ما به اعلم من بعدی یا ابن عباس علیه السلام بعلی فان الحق علی لسان الله
 و النفاق محابیه و ان هذا فضل الجنة و من اعطاه به یخون

الحجة فبه ندخلون الثاني از عبدالله عباس مرویست که گفت رسول خدا
 فرمود این عباس بر پشت هر مردی که بر زبان اوست لعنات
 در است از او و علی فضل و کعبه باز بر پشت است بوسید و بر سر او آید مردم
 بر پشت و بوسه و شستن او در هر روز تا آنکه صدمه علی و شیعیان
 و القای آن روز القیة از این عباس مرویست که گفت رسول خدا صلوات
 فرمود علی کرده او رسیده بنشیند تا او در روز قیامت بیاید
 با علی او ان احد عبد الله حق عباده هم ثم شك قبله اهل
 بیتك فهو افضل الناس كان في القاد از جابر مرویست که گفت
 رسول خدا صلوات در حضور مهاجر و انصار فرمود علی بزرگتر است از هر کسی
 چنانچه سزاوارتر است پس از آن شک کند در تو و اهل بیت تو و حال الله
 به بین او میان باشد و باید با بشنود و حق فاداه صلوات که حق است
 پس فیما احد من ولد علی یا مریا المعروف و نهی عن المنکر
 از جابر مرویست که گفت رسول خدا صلوات که نیست بگوید در امری نیست در آن
 است که از فرزندان علی علیه السلام امر کند معروف و باز در امری
 نهی کند و الذین بعضی با الحق نبیا ان الملائكة لیستغفرون
 لعلی و تستغفرون علیه و علی شیعه استغف من الوالدین علی
 ولد هم فی از جابر مرویست که گفت رسول خدا صلوات که آن خداست که
 ملائکة استغفرت و دشمنان امرزش سرغایند از بر او علی و مهاجران
 بر او و بر تبر و ان او شل برود و در فرزندان نهی تا بیایم اذ اکان

يوم القيمة يا عيسى بن مريم من المفاخر جنة من مفاخر الناز
 وخرمد من مفاخر الجنة اسمك ام المؤمنين من شيعته آل محمد
 وعلى مفاخر الناز يكتب اسماء المبغضين من اعدائهم فيقول
 يا احمد هذين المبغضين وهذين الجديك كما ذكره في الخبر
 ابن ابي طالب يحكم فيهم بما يدعي اليه في الدنيا فيقسم كل اذنان
 لا يدخل منه ضد الجنة ولا الجنة الناز ابدا في الدنيا
 مرويت في كفت رسول خدا صلعم هرگاه شوی در قیامت یا بدین عمر جبرئیل
 باهشت کس که دست کلید با بر پشت و یک دست کلید در رخ و بر کلید
 بهشت نامهار موفان و پروان آل محمد و بر کلید در رخ نامهار دشمنان
 او پس بگوید جبرئیل عمر صلعم این دست کلید از برارستان نواز
 و این دست از برار دشمنان تو پس منم بهم آن هر دست را بعلی
 ایضا لب شمس سلام بهم که او را کند در میان مردم با نچه خواهد بخت که بشیر
 که روز بهار که در نیاید دشمنان علی علیه السلام در پشت و در نیاید
 دشمنان او در رخ بسم الله الرحمن الرحيم ان الله تعالى على الاوصياء مينا
 وصبره ابن عمر وطهر له وشد به عضدی کما شد عضد
 موسی باخیه هرون وهو خلیفتم ووزیری و لو کان
 نبی کانت القوة له علی سلام از اسیرین مالک مرویت کفت
 رسول خدا صلعم بدین عمر و حجتا بر کزید مملو بر تبران و مختار سخت مملو
 و بر کزید از اوصیا و صر مملو و کزید آن و صر را بهر عمر مملو است

پسر زنی او و استقام و قوت داد بان و میباید بر ملا جانم منجم که تا
 بمصر را برادر او و هر دو آن پسر علم خرم و خلیفه منست و وزیر من و اگر
 من بجز بعد از من نباشم بر این بنوت و ولایت مرا و را بعد از آن من
 جدی جی میل عن الله تعالی بحسب علی ما لا یحبیبه الملائک
 ولا البین ولا المسلمین و ما من فی صفة شیخ الله الا و الله
 منه ملائک فیستغش علی و شیعه الا یوم القیامه ین
 از آن مرد و قیامت گفت رسول خدا صلعم فرمود بنم که جبرئیل آید از خدا
 بزرگ بر سر که خدا رحمت مبارک علی او هست ندارد آن و شکان
 و نه همگان و نه مرسلان را و نیست هیچ شیخ کشته که تسبیح کند خدا را اگر
 بیا فرید خدا را از آن ملک رفته که آمرزش بخواند از برای رحمت و پیران
 او تا روز قیامت و ... من اجبت با علی کان مع البین
 فی ذی حرم یوم القیامه و من مات یتغضک فلا تنال
 مات بهودا و نصرانیا از هر خطاب مرویست رسول خدا فرمود
 که هر که است دارد تو را از علی برابر باشد با پیغمبران در درجات ایشان
 بر روز قیامت و که بگوید و بخشنه تو پس لا شک بگوید و نصرانیا
 الله یم ان الله قد عهد الی ان یرفع علی فهو کافر و لا خلا
 فی النار از عایشه مرویست گفت رسول خدا صلعم فرمود بجز خدا تعالی
 هیچ تحقیق همان نیست با من که رسول آید بر علی علیه السلام او کافر باشد
 و سر از تر است در شرف و گفت عایشه فادیت هذا

الحديث يوم الجبل حتى ذكرنا بالبصره وانا استغفر الله
 عسى ان يكون من منبر فراموشی که جمع این حدیث را در روز جزا که
 بیاد آوردم آنرا در بصره و اندر نشی خواهم از غفایم و نیست که با مردم
 ... اهل السما والارض ان وضع ایمان
 علی ذکر حج ایمان علی ابن ابیطالب علیه السلام از صدقه
 جویشتم بهر مردی که از پدر کتان می روایت که مردی از عمر پرسیدند
 در طلاق کبرک پس عمر پرسید که من مشدداً از مردی در ایمان حاضر شد
 و اندر ایشان را نمی گوشت بخورم و باز گشت بهو آن مرد و گفت
 مرد طلاق است پس گفت که از آن مرد و بعد میجان الله آیدیم با شما
 نو تو ای مردمان و پرسیدیم از تو مسئله جواب ندادی و متوسل شدی
 بهو مرد و حال که شما سوگند با تو سخن گویم عمر با شما جواب نداد و گفت
 میدانید این مرد و گفت این مرد برادر رسول خدا صلعم است گواهی میدهم که عمر
 شنیدم از رسول خدا صلعم میفرمود اگر بگذارند ایمان علی علیه السلام را در پند
 نزار و در پند دیگر بگذارند ایمان اهل زمین و آسمان را هر آینه زایل ایمان
 علی علیه السلام بر ایمان اهل آسمان و زمینها قایل نیستیم از این سخن منخ
 من مثلک فلا یکت فشتاق الملیک و اجتهد لک اذا
 کان يوم القيمة ینصب من یحب من نوره و الا برأهم من یحب
 ذلک فمجلس علیه و اذا نادى بنادی من یحب من یحب
 بین حبیب و خلیل ثم اوله بفانح المحمده و النافاد فعنا

اليك از يدين مسلم مرويت رسول خدا صلعم فرمود علي خوشا حال تو
 گيت مانند تو که خوشگهان از تو ملاحظه تواند و پشت مرويت بدست
 هرگاه تو روز قيامت بر پا گشتی هزار بار من منبر از تو روايت دارم يا حسين
 منبر از تو و منبر من ما بران منبر و دران منبرها نماز كنند خوشا حال تو
 نشسته است بدين جيب و غيل پس بيا و درو كويد يا حسين و درو را
 و بر تو منبر كويد يا حسين تو ان صلعم گيت انا و علي انور
 بين يد خالق مطيع يسبح الله ذلك النور و يقدر من قبل
 ان يخلق آدم اربعه عشر عام فلما خلق آدم و كتب ذلك
 النور في صلبه فلم يزل ينقلبه من صلبه فلم ينقلبه من
 صلب حتى اقرأ في صلب عبد المطلب فضمه قسامين فصبر
 ففنى في صلب عبد الله و قسم علي في صلب ابي طالب
 فعلى فنى و انا منذ ١٠٠٠ اربعين ابو محسن الدامغانى و تزل ال عيني
 شرف الدين در كز غزوات و مناقب خاندان مومنانست بر علي هدايت
 و مسند احمد حنبل و بحواله اب جعفر بن محمد از سلمان فارس مرويت كه گفت
 رسول خدا صلعم فرمود علي هر يك از ما را يك نعل بود كه خدا عز و جل فرستاد
 و تشيع و تقدير ميكند و خدا را بيزال پسر كلالدم را بياوريد بجا آورد
 سال چنين آدم را بياوريد ان نور را در صلبش قرار داد و چنين چنين
 از صلب صلب مستقل فرستاد تا كه در صلب عبد المطلب قرار گرفت پس
 نور را بر حققت حق قسم كلالدر صلب عبد الله قرار داد و قسم علي را در

۴۶۱
 بطن پر علی از دست و بنی عباسی. مکتوب علی باب
 انجمن الاکابر محمد و سون همه علی و رسول الله قبل ان یخلق
 المسمو بالف عام و صحیح است و مصادیق سطور است هر عمل خدا
 و فهو نوشته بر در جنت پسر آنکه حقاً بیافید آسمانها را بر آسمان
 بنت الله که الله و محمد صلوات الله علیه و علی برادر رسول خداست
 ان الله ان علیاً منی و انما من علی و هو و کل مومن منی
 بعد علی کلا و دی غنی و بنی الا علی و صحیح است و مصادیق حق
 و مشکوه سطور است که رسول خدا صلوات الله علیه بر پسر علی از دست است
 از علی و اولاد او حاکم بر هر مومن و مومنه است بعد از عمره و انکه گذشت
 از هر دین ملائکی علیست امام با علی است اول المسلمین
 اسلاماً و انت اول المومنین ایماناً و انت منی بمنزله ابراهیم
 من مومنی در اربعین او المکرم و منزل الی یومین بر جایست عمر بن
 الخطیب و در مصحف الزلال المعین از ابن عباس سطور است هر خدا
 فرمود از بنی امیه و اسلامان از رسول اسلام و تو رسول مومنان از رسول
 ایمان و تو نزد عمر بن خطاب از رسول است مثل علی النکاح
 کلیل قل هو الله و انت الله و انت در اربعین فرمود من الاخبار سطحات
 در رسول خدا فرمود ان فی ادبای جهانست در مثل سوره اخلاص در جهان
 چنانچه سوره اخلاص با شرف سوره قرآنست دلالت میکند بر
 ذات حق است الهی با شرف بر ذات و صفات است بچنین علی

در بیان خدای انصاف شریک
حجت علی ابراهیم علیه السلام
اعطای الثمان در اربعین
که در روز نهم فرمودند
منزله و بفرموده حجت
بر سر راهی که در آن روز
فضله حکمه علی علیه السلام
جزو واحد از تفسیر تنبیه
نمود از رسول خدا صلعم
شد حکمت برده جزو پسر داد
نه حجت بیان
ولده در اربعین از جابر انصاری
بر امت چندی بر فرزند خود
و چنین علی علیه السلام
هر آئیم نیک بخندم قدم
ندو سخن گفت
و معارف خود و جاست
حی فی الدارین حضور
و من و من جویله و قاطله

اعمال الحسین و المتبعین لثنا و ذکر کتاب حکیم در این عباس مرید
 که رسول خدا صلعم فرموده ترا در علم و عقلی بر همه کفایت و حسن حسین شهنما
 او و فاطمه عظامه او و امامان محمودان پسوزن مرشدان این ترا در اعمال
 و حسنات و دشمنان مایه قوت و عزت و باطنی اقریه ثلاثا لم یوتهن
 احدی و اما او بیت صرا و لم اوت انا مثل و انیت صدیقه
 مثل ابیقر و لم اوت مثلها و انیت احسن و احسن من صلیت
 و لم اوت من صلیت و لکنکم منی و انا منکم در شرف بنی ابراهیم
 مرید رسول خدا صلعم و هم باطنی راه مرید است نصیبت داده شده
 به کس از صوفی را و نه ملازم خیر مثل من بنی ابراهیم داشته شد و ملا
 نیست در شرف بنی ابراهیم و خیر من نور است و ملا نیست به
 فرزندان چون حسین علیه السلام از صلیت نور است و ملا
 نیست لکن شما بنی ابراهیم و فاطمه حسن حسین از من صلیت
 و من از شما و بیان عبارت بنی ابراهیم در نظر رسید این بیت
 من ادا دان بنظر آدم فی علمه و فی نوح فی فهمه و فی یحیی فی
 ذمه و فی بطشه فینظر الی علی ابن ابیطالب علیه السلام
 در صبح و آخر از ابو ابراهیم مرید رسول خدا و هم هرگاه که خواهد نظر کند
 آدم در علم او و نوح در فهم او و یحیی در زهد او و موسی در صیبت او و یسوع
 نظر کند علی ابن ابیطالب و حدیث مذکور در شرف بنی ابراهیم
 در آمده و در صحیفه و درایت السعد و جواهر الاخبار بر این عبارت

از مایه انوار مرویت من احب ان تقطرا له اسرافیل و هبة
و لا یبکک ایل فی ذنبه و لا یجوز ایل فی جلاله و لا آدم فی
سلمه و لا نوح فی حشیره و لا ابراهیم فی خلته و لا یعقوب
فی خزیره و لا یوسف فی جماله و لا موسی فی کلماته و لا ایوب
فی صبه و لا یحیی فی زهد و لا یونس فی ورعه و لا محمد صلی الله علیه و آله
فی حسبه و خلقه ففی نظر الله علی فیہ تسعین خصلت من خصال
الانبیاء و جمیع الله فیہ و لم یجمع احدا غیره من رسل و اولیاء
هر کس مرت دارد و بگوید سراسر ایل در پشته او و بگوید بکک ایل در مرتبه او
و بگوید بکک ایل در بزرگی او و بگوید آدم در درس او و بگوید نوح در درس او و بگوید
و بگوید ابراهیم در مرتبه او و بگوید یعقوب در اندوه او و بگوید یوسف در
و بگوید یحیی در زهد او و بگوید یونس در پستی کار او و بگوید عیسی در عبادت او و
محمد صلی الله علیه و آله در بزرگی او و حب خلق او پس هر آینه ببیند بوی صلی الله علیه و آله
که در او نوزده خصلت است از خصال پنهان هر جمیع که است حجت بانه
در علی ابن ابیطالب علیه السلام نه در غیر آن و صد بابا ایها الناس
لا تشکوا علیا و الله لا ینزل حشی فی دین الله تر در حلیه الاولیاء
بروایت ابو سعید خدری موطور است بعضی از مردمان شکایت علی علیه السلام
نزد رسول خدا صلعم که انداخته و فرمود از مردمان شکایت علی را در شهر
کنید بخدا که محکم در دین و بیکانه است در راه خدا چنانکه اقامت و قوام
اسلام بر می کند و از امامت هیچ آفریده اند و ایشان را شکایتی از حق و قوام

صفت است و اشداً علی الکفار در شان است و حدیث منظور
 در صواعق محرقه و مستدرک حاکم از راویان و دیگران این عبارت مردیست که
 لا تشکوا علیاً فوالله انهم لا یخشون فی ذات الله و فی غیره شکو کنید
 بخدا سو کنید که او ترسیده تر است در ذات خدا بندگان در راه خدا و الله یبارک
 و تعالی علیاً منافق و لا یغضه من در سنه قبل و صحیح تر از
 و مشکو از ام سلمه و در صواعق محرقه از امیر المومنین علیه السلام مردیست
 که قسم بکنم رویانید و الله را و سوگند ادم فرزانه را بر سر خود که مردیست
 نمیدارد علی علیه السلام را که مؤمنان و ستمکاران را و منافقان را از میان
 اعلیٰ حدک دمی و لحک لعی و قلبک فابی و نفسک نفسی
 و روح و روحی در دستور اخلاق مسطور است و سبب این
 آنکه روزی رسید که سیدین امیر المومنین را درون پیر خرم بر آورد و چنانچه
 تن آنرا در بستر تضر علی بکشد بجهان سینه و دله سر نه در آن حالت حدیث
 مذکور فرمود در هایت السعد و بعضی از کتب دیگر تنظر در آنکه در روز حسین
 نزد سید الثقلین حاضر بود اعراب و پیر سید با رسول الله این کسینند
 فرمود پیران من اعراب گفت پیران علی علیه السلام بجا نید آنحضرت فرمود
 اینانند پسر علی را در کنار گرفت و حدیث مذکور فرمود و در سنه قبل از من
 عباس مردیست و من شنیدم از امیر المومنین علیه السلام که میگفت انما
 وایح رسول الله وانا صدیق الا کبیر لا یقولها غیر علی اکابر
 و مفتی می بینم قطب زمان و قایم مقام حبیب رحمان و برادر

و منهم صدیق اکبر و ابن کلمه دیگر گوید که مفسر باشد مؤلف و بعد از الله
مخصوص آفتاب است و لهذا اکابر انبیاء علیه السلام تا که قطب
اعصار بخند و در قرآن مجید هر جا ذکر که مشرق و مغرب بعد از الله است
کما قال الله تعالی بعد از الله اما انما الکتاب و جعلناه ذکر بعد

[illegible]

[illegible]

اینجاست که در هر دو نسخه نیست از مخلوقات آسمانها و زمینها قال امام اله
 انا صوره علی ابن ابیطالب فی الحروب کاصوره الرعد اواز علی بن
 ابیطالب جنگها اواز ازار عذفا ایام الراشدین بنجبره انا اول
 ما خلق الله جسمه وکتب علی حاشیه لا اله الا الله محمد رسول الله
 علی و الله و صیده یفمن اول کسر خلق که الله تعالی است و او نوشته
 بر اطراف اول اله الا الله محمد رسول الله علی و الله و وصیده و نیز نوشته
 که خلق کو عرش را نوشت بر ارکان چهارگانه او کلمات مذکوره را و قال
 ثم خلق الارضین فکتب علی اطرافها لا اله الا الله محمد رسول الله
 علی و الله و وصیده و نیز نوشته بر اطراف و کلمات مذکوره را و قال ثم خلق الارض
 فکتب علی حدودها لا اله الا الله محمد رسول الله علی و الله و وصیده
 و نیز نوشته بر هر یک از خلق که لوح محفوظ را نوشت بر بنیاد است
 ان این کلمات معصمه را و الله بین یمن و شمال انا الساعت
 التي من کذب بها بها سبعین الف عت هر کس کتب بکرات
 واجب شده بر هر کس و فملا و اکثر ساعت روز قیامت بخاراده او را
 انا ذلك الكتاب لا یب فیه یفسنم ان کما جی نیست هیچ شک
 در هر دو نسخه عبارت از قرآن مجید است و انا الساعت التي من کذب بها بها
 سبعین الف عت هر کس کتب بکرات واجب شده بر هر کس و فملا و اکثر
 ساعت روز قیامت بخاراده او را انا ذلك الكتاب لا یب فیه یفسنم ان کما جی
 نیست هیچ شک در هر دو نسخه عبارت از قرآن مجید است و انا الساعت التي من کذب بها بها

نسیج خود کبریا بر زبان الله مولانا علی با شمس و عظیم و عظمت غفار و فردوس طاعت
 مولای موسی آدم است الله مولانا علی با شمس و عظیم و عظمت غفار و فردوس طاعت
 کوجان هست جان نثار الله مولانا علی با شمس و عظیم و عظمت غفار و فردوس طاعت
 انا نزل الذی اقبل من عند موسی فی هذا یخبرکم ان نور و طوبی شمس
 که اندر موسی طاعت سلام پس در آیت یافت با آن نور و طوبی شمس
 لانا هادم القصور یخبرکم بر این که از اندر قصر و دنیا و عمارات عالم عالم عالم
 الجنتی بن محمد سلام انا مخرج المؤمنین من القصور یخبرکم بر این که از اندر
 مؤمنان از قبور و در این عالم الجنتی بن محمد سلام انا مخرج المؤمنین من القصور
 الف کتاب من کتب الانبیاء یخبرکم ان من نور و طوبی شمس
 الف کتاب من کتب الانبیاء یخبرکم ان من نور و طوبی شمس
 لغت و زبان کرد دنیا است انا الله المتعالی بن محمد سلام انا صاحب
 فوج و منجیه انا صاحب ایوب المتبلا منجیه و شافیه انا
 صاحب یونس و منجیه یخبرکم صاحب فوج و نجات دهنده او و منم
 صاحب یونس و منجیه یخبرکم صاحب فوج و نجات دهنده او و منم
 صاحب یونس و نجات دهنده او فالامام القادری بن محمد سلام انا
 اقیمت السموات السبع بنور و قدرة الکامله یخبرکم بر این که
 آسمان بنور و قدرت کامله فالامام القادری بن محمد سلام انا الذی یسلم
 ابواصم الخلیل لوقب و اقرب و اقرب یخبرکم بر این که سرسب سلام
 ابراهیم بر سر و در کار عالمیان و اقرب و اقرب یخبرکم بر این که سرسب سلام ابراهیم

انا عشاء کلیم فیه اخذنا صیغۃ الخلق اجمعین یعنی منم معابر
 کلیم و آن کبریا هم موید است تمام خلق را و قابض و منصرف در این نام
 انا الاله المطلق فیه بنایه تمام انا الذی نظر فی عالم ملکوت
 عالم احدی و شباه و قد غاب یعنی منم انکه نظر حکم در عالم ملکوت
 پس ترا منم غیر از خود چیز دیگر را و به تحقیق غالب بود انا امام و در این عالم
 انا الذی احصی هذه الخلق و ان کثر و حتی اذ یعمل الله تعالی
 یعنی منم انکه می شمارم و می یابم اعداد خلق را اگر چه بسیار شوند و الله متوکل
 سیکه انم و بن را بسور الله تعالی الیه امر الامام یعنی بنایه تمام انا الذی
 لا یتبدل القول الذی و انا بظلام للعین یعنی منم انکه در متبدل
 و متغیر منم قول و کلام پس منم و نیست منم ظلم کرده و مریده و انا
 الاله و بنایه تمام انا و الله فی الارض و المفضول الیه امر
 و حکم فی عباد یعنی منم و خدا در زمین و کلا شده بهر منم و خدا
 و حکم میکنم بر بنده و او را آنچه فرموده یا آنچه مقرر است اقامت
 انا الذی دعوت السموات السبع فاجابوا فامرنا فالتصیون
 یعنی منم انکه فرمودم اسماء هفت گانه را پس اجابت نمودند و امر منم حکم
 بر بنده انا الاله و انا الذی بعثت النبی المرسلین
 یعنی منم انکه بر انبیا و رسولان را فرستادم و انا الاله و بنایه تمام
 انا الذی دعوت الشمس و القمر فاجابوا یعنی منم انکه فرمودم و طلب
 انما عت غمهم و انا و انا و انا پس اجابت کردند این را و امور کبریا

[illegible]

اقل بفرست انکه بر ما میکنم قیمت را و منم که همکاریم موده نشوم و اگر
 بگفته شد نشوم قال تمام الدین بیکه کنتم انا الذی اعلم ما یحدث
 لنا بعد ان وبعد ساعتی انا الذی اعلم خطرات القلوب
 و یخلف العیون و صایحی الصدد و بفرست انکه بر ما میکنم غیر را
 که بداند نشود در وقت اراده قادی و در هر ساعتی ساعات و منم انکه بر
 میدانم غیر غیر غفلت و سکوت و میگذرد در دلها و ملک زن چشمها و غیره
 که مخفی و پنهان است در سینه هر فردی و امانت دین علیه السلام
 صلوات الله علیه و ذکر توهم و حجب و جهاد هم بفرست غار مؤمنان
 و زکوة و حج و جهاد ایشان و سبحان من لا یغیب عن شئ و
 حج و نماز است و صیام الله مولانا علی قاری و ابی بن عبد الله
 انا النور الذی قال الله تعالی انا نور النور انا صاحب النور
 الاول و الاخر انا اول ما خلق الله نور حی و علی من نور و احد
 بفرست ان نور من جنات فرجه فاذا نظر النور و در هر صورت
 منم ان نور صاحب شر و بر انکسین او که از قبر است و این کنایه از زنده
 صاحب است و منم صاحب شر آخر بفرست انکسین زمین بسو عرصات
 و منم اول کس خلق که است الله تعالی نور مولانا ابی امام مظهر بن
 انا صاحب الکواکب و منزل الدولت انا صاحب الانوار و الاثر
 و انا صاحب المنايا و صاحب البلاد و فصل الخطا بفرست صاحب کواکب
 و هر کده و حکمت و منم صاحب منیا و صاحب نزه و راجع و منم صاحب

[illegible]

[illegible]

بیجا تقدیر ابراهیم که خدایان منند و منم که سر بر دارند و عفت میز را که الحمد لله منم
 که نیک تر ایم تا یمن و معاذ قرآن و کتب گذشته را و منم را نسخ و دستور شده
 در علم عال امام الضاعین علیه السلام انا وجهه السما والارض کل
 شیء هالک الا وجهه انا صلیب الجحیم و الطاغوت منم و الله
 که در آسمانها و زمین است و هر شیء فانی و هلاک نموده است مگر ذات منم
 صاحب و خالق جیت و الطاغوت و منم بنان و والده مشرکانه قال امام الزمان
 انا بایة الذي قال الله ان الذين كفروا باي استکبر و ولم
 اعتقوا لا فتی لهم ابراب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یطعنوا
 فی ستم الخیاط و لکن للجنة جبریل من منیر و من یمن و من یمن و من یمن
 که در آیات اهورا و سکتا و سرش بر خند از کفر آیات کشد و سرش بر آید ان را در
 آسمان و داخل نمیشوند و برشت که در آید بر سر در و رافع سوزن و این بر عایت
 محال است بر آید ان در برشت نیز محال باشد و بهین روشن خبریم
 مجروحان را قال اله المیزان علیکم السلام انا الذي حدی جبریل و میکائیل
 انا الذي دوت له الشمس من بین انا الذي حص الله جبرائیل
 و میکائیل بالاطاعة الا بمنم که خدمت که جبریل و میکائیل ملازم منم که سر
 رد که شده و باز آورنده شقائق بل و در مرتبه و منم که سرش خامس که جبریل
 و میکائیل را بطاعت و قرآن بر دار منم قال امام الامام محمد بن باقر
 انا اسم من اسمک الحسن و هو اعظم و الاعلی من اسم اسمک الحسن
 حسن و ان اسم اعظم است و اعلی ان اسم المبین همین است

انا صاحب الطور انا صاحب الكتاب المسطور انا ببيت الله المعجود
 انا حوث النسل انا الذي فوض الله طاعتي على كل ذي روح
 مقتبس من خلق الله بعز من صاحب طور انا كونهت مشهور در مبدع منم
 صاحب كتاب مسطور بقرآن ولوح محفوظ ومنم بيت المعجود انا خانه آيت در آسمان
 بمقابل كعبه و عارضا بقدر ابرار و طواف كنكاف اوت و در اجد آبه كه داخل كنش
 در بيت المعجود هر روز و هزار هزار فرشته كه طواف و نوبت طواف آيت كن
 نمي رسد در بيت المعجود كه باشد و معمر است بجا جان و زياران حاجت در ملك
 مسطور است و منم انكر فوض كه الله تعالامت معلوم هر روز و منم فوض الله
 قال الله يا ايها الذين آمنوا انما الذي انزلنا من قبلنا هو الحق
 انا قاتل الاشقياء بسيفي و در الفقاري و محر قهم في النار بعز منم
 انكر نشر كه و بر اكيخته خلق اولين و آخرين را و منم كشته بر فغان و در كنكاف
 بوشن در الفقار و منم سوزنده خرم حيات آيت كن با سر غضب خود
 يا ايها المومنين عباد الله انا الذي اظلمت الله على الذين انا
 منتقم من الظالمين انا الذي ادى دعوته الامم انا الذي ابدت
 المناقضين من حوض كوثر بعز منم انكر هر كه اسيد و غالب كه خطا
 معلومين و منم انتقام كشته از طمان و منم انكر قبول ميكنم دعوت اظلمت
 و منم انكر رد ميكنم منقار منافقان را از حوض كوثر و اگر خواهم فروغ نم نشر
 منافقان را از حوض كوثر الامم انمين خيرة الامم انا باب فتح الله
 من دخله كان امنا بيده مفاتيح الجنان و مقاليد النيران بعز منم

انكسر وان ديوگشت است او را بده نگاه هر کس در آید از آن در بر سر سجده آن
 باشد از انواع گروهاست و درین و منم بکسر و بشت منت کلید از بشت و بشت
 قال امام المظفر بن علی علیه السلام انا الذي جعل من الجبابة باطفاة
 نور الله و اذا حصصه فلا الله الا ان يتم فوده ولا يترا عطي الله
 بنية النفس الكوثر واعطاه نفس الحيات انا مع رسول الله صلى
 عليه وآله وسلم في الارض فعرض الله من يشاء و يمنعني من يشاء
 بعزتي انكسر سر کس که جباران بخودش زن نور او و کم که نخت الی استصل
 که ملا و در نماز که نام نشو نور او و ولایت او و داد خدا و جمل فرموده جباران
 و ملا و در جاست و در بول و درین پسر شناسند ملا کس خراست
 و منم که سر که خراست قال الله اسم او و معنی انکسر کس نام فاجم فخصت
 حبش الارواح محجور و لا نفس من نفس غیر فی الامام الثامن
 انا صامت العالم و محمد صلعم عالم الناطق بعزتي و انما خراش و محراب
 و انما کوبه قال امام القادر بن علی علیه السلام انا صاحب القرآن الاول انا
 حا و رت موسی الکلیم و اغرق فرعون انا عذاب یوم الظلمة
 بعزتي صاحب ان اول در حدیث و ارد است خبر القرآن و انما بعزتي
 قرانها قران منم که نما و در و مکمل که ام با موسی علیه السلام و غرق که
 فرعون را و منم بران کننده در در در خیر از ظل عرش سایه نباشد قال الامام
 الکاظم بن جعفر علیه السلام انا ايات الله و امین الله انا احی و امیت
 انا خلق و رافق و هو السميع العليم انا العلم البصير انا الذي

چه روزگار نروزد یکسره بوی خوش از علی ابن ابیطالب بن انس قال کنت مع النبی
 فاقبل علی فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم هذا جنته علی افتی
 یوم القيمة عند الله از اینسر بنسیر ملک مرویت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 که من بگویم باینسر صلوات بر او مقابله پیدا شد من نضر علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 که این روح است بدست بعضی از من در روز قیامت نزد خدا فرود می آید
 قال ابو سؤل الله منی وجبت لک النبوة قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قبل ان یخلق آدم ونفخ الروح فیہ و اذا احدهم ملک من نخی آدم
 من ظلموهم و ذنبهم و اشهدهم علی انفسهم الست برکم
 قالو بلی فقال انادیکم الاعلی و محمد بنیکم و علی امامکم و امیرکم انابو هریر
 مرویت گفتیم با رسول الله که واجب شعور نبوت فرمود پس از آنکه باینسر فرمود حق تعالی
 آدم را و بدیدار او جان را و قریب بود فی اوان تنکام که گرفت پروردگار
 از فرزندان آدم از پستیا فرزندان اینان را بر نفسها ارشاد آن باینکه ای فرزندانم
 هر روز که شما گفتند منم پروردگار را بکنست غنیمت چهار رتبه که منم پروردگار
 شما ام بالا تر از منم و محمد بنر شما و علی امیر شما و آدم شما عن انس قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 یا انس اطلق فادع لیسید العرب و العجم یعنی علیا فقالت نعم
 الست سید العرب فقال اناسید و لا ادم و لا فخر و علی سید العرب
 فلما اجتمع و سل رسول الله الی انصار فانه فقال یا معشر الانصار
 الا اذکم علی ما ان تمسکم بدین رضوا بعدی قالو بلی یا رسول الله
 قال هذا علی فاجوه معی و اذموا بکرامتی فان جبرئیل امر با الذی

کوزه کاشیده است بسوز او بکش کن بهشت و قهر رخ را و خدا این روز بفرستد
 و داده است پیران او را بهشت داده است بپدر او را بهشت و بهشت کن بهشت کن
 چنان فرستاده او میان ملک و فرزند او را بفرستد و بفرستد او را بفرستد
 کن بسوز علی علیه السلام بهشت و نظر کن بسوز علی علیه السلام و بفرستد او را
 بهشت و چنان بفرستد او را بهشت و بفرستد او را بهشت و بفرستد او را
 انه قال صبا يوم الثامن عشر من شعبان في حجة كان له سبعين
 شهيد وهو يوم اكدى احد فير النبي ميد على عليه السلام بعد يوم
 فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد
 من عاداه فوجروا ابو هريرة و استسبحتم ارسول صافيه هريرة
 بكونه و قد فرجه هم ماه فرجه برآه است ثابت صفت ماه روزه و این روز روزه
 که گرفت در آن روز سحر وقت علی را در موضع غیر خم و فرجه هر که آفر حکم و ابرم
 علی حکم و ابرم است بار خدا یا است خدا کسر را علی را است بار خدا یا
 کسر را که علی را دشمن دارد من حرم این الخطا قال لعبد رسول الله
 و له علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه
 و عاد من عاداه و اخذ من حذله و انصر من نصره اللهم
 انت شهيد عليهم فقال كان في حبلى شاب حسن الوجه عاب
 الرج فقال لعبد رسول الله عقد الا بحلة لذلك
 الا منافق فاحذر ان بحلة فقلت يا رسول الله صل على
 فقلت في علي كان حبلى شاب حسن الوجه طيب الرج فقال لا

وگذا قال نعم يا سره لميس من ولد آدم لا كتب حينئذ عليه سلام
آراي بود که ملک ما قلبه در ملک ما علیه سلام و بعد از آن وقت
برادرش که در روز اول خدا هم از پدرش علی علیه السلام گفت که ما که
خاکم و ابر اوست بار خدا هست دارد او را که علی را خواست الله
شخص دارد او را که علی را خواستند دارد و فرزند دارد او را که علی را دارد و فرزند
آنکه که علی را دارد خدا با تو گواه باشد بر این که هر کس که در روز
چنان بگوید خوشتر نشسته بود اینان گفت از تو هر چه آید بهتر است
به تحقیق تو خدا عقد کرد فراموش کند آنرا که منافق پس بر تو کند و الله
تعالی این عقد را پس گرفت عمر من کفتم بار حق الله بهتر از آنچه تو گفتی
در حق علی علیه السلام من به او و به طور من جوان خوش روز خوشتر بود گفت
بن چنین و چنان رفت خطا فرمود هر جوان از فرزندان آدم بهتر بر علی
به خواست چه حکم سازد آنچه بر شما گفت من در حق علی علیه السلام من عالیه
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول علی ان لیس لک حبک حسنة عند
یله و لا وحشت فی قبره و لا فوج فی قبره از عایشه روایت
که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود علی علیه السلام حسنة است که تو را افسوس است
در وقت مردن و نیست او را بر سر در گور و اضطرار در روز قیامت و این
قال کما فصل مع الذی سلم فانفتحت الیها ففتحت بها الناس
هذا ولیکم بعد موتی الذی فی اول اخره از ائمه هدی روایت
که نماز شب که بار رسول صلی الله علیه و آله رکعتی که باقی است از مردمان

این مرد بزرگوار علی است امام حاکم و آید شما است بعد از من در دنیا و آخرت پس
حسرت اورا نگاه دارید من نماز بخوانم قال لها عقد مولیات بین
اصحابه قال هذا علی اخی فی الدنیا و الاخره و خلیفتی فی
اهلی ووصی فی امتی و وارث علم و فاضل دینی و مالک منی
و مالک منه و نفعه نفی و ضیق خردی من احب بعد از حق
و ابغضه العقیقی از عمر مرویست من ذی رسول خدا هرگاه بست عقد برادر
در میان اهل بیته و من ذی رسول علی علیه السلام برادر منست در دنیا و آخرت و خلیفتم
در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم منست و ادا کننده منم و مال الهام
و مال فرزندان اوست نفع و ضرر او نفع و ضرر منست هر که حسرت دارد
به تحقیق حسرت داشت و هر که شهنش دارد او را به تحقیق شهنش دارد و هر که
عن ذی خدا جبرم و رسول خدا قال لما کان اللیلۃ النبی اخذ
فیها رسول الله صلی الله علیه و آله انصار بیعه الاول فقال احبکم
بما اخذ الله علی النبین من قبل ان یحفظوا بما یحفظون انفسکم
و تمنعوا انفسکم و یحفظوا علی ابن ابیطالب علیکم السلام انفسکم
فانه سیدنا و اکبر و ید الله یرزقکم و ان الله اعطی موسی
العصا و ابراهیم الناء المطبقة و عیسی الکلمات المتحرکة ان یحیی الیها
الموت و اعطاه هذا و کمال بی آیه در دنیا و الاثمه الطاهران نبی
من ولده و لن یحمله الا من یمان ما عی احد من نسیه
و علیهم تقوم القیمه ازید حاجه که تمام صفت علم به و است و علم انفس

که گرفت رسول خدا از انصاری هفت اول خود را پس فرمود که گفتم از شما ایعت چنانچه
گرفته است چنانچه از پیغمبر آن که بپند هفت را نیز پس بدین عرض علی علیه السلام صدیق
اکبر است میفرمود که ای عیال و بنی شما را بعلی علیه السلام و بدین که داده است خوار نشو
موت را عیال و بر ایتام را آن سر که در وید و اسفند آن که زنده سر که اندام و را
و دادیم علی علیه السلام را از هر پیغمبر که نبیست نه برورد کار و نه بر سر
و نه بر که و آمانان که بپند هفت آن هر دو کارمند از فرزندان آن و هر که از خلا
شعبه بر روزین و آسمان دادا که شمس از اولاد او با کمالی باشند بر یک سر شمس
قیامت بر نبیست او و در صحیح القلوب و میر القلوب و کفایت المؤمنین از
امام حسین علیه السلام مریت گفت روزی در منزل فرات جهت غسل
در آب شسته تا که موی سر آمد و در آن سر را بر و چهره سر آمد و گفت انظر
به ملک و خدا ماقوی چون نگاه که دید پسر در رویا سجده بر گرفت و فرمود
اگر با شرافت و برادر نشسته پس ایضا و شرفی که هم صند من
الغریب الحکیم علیه السلام علی ابن ابیطالب علیه السلام محمد فیض بود عثمان
کذاک و دشناها و هم الحوبین بجز این سخن نیست از خداوند عزیز حکیم بر
علی ابن ابیطالب علیه السلام و این هر فیض است که دارش شده است عثمان
همین برات میدهم تو را در جلد نامه حبیب بر و سابقه با این مرد و بر از انسر
هاتک بر و ریت که رسول خدا فرمود بخت مشق نیست بجا کسر از امت من
و منم خواستم معدوم کنم پس رفتم نزد ابوبکر و گفتم رسول خدا فرمود ای محمد نشستن
الایع من اعدای ایا آن چهار کسر که اندام ابوبکر گفت ملاحظه دارم که از آن

چهار کس را بنام من میخوانند که الله عز و جل عثمان آمده حدیث نموده
در میان آورده و نیز گفت از پیش دادم اگر از چند چهار کس را بنام من میخوانند
بر قرین بنده پس نزد من رفته گفتند او نیز در جواب گفت من هم اگر داخل آن چهار
کس را بنام من بخوانم ملاک بر گویند بعد از آن نزد علی علیه السلام رفتم و گفتم آنچه شنیده
بودم از رسول خدا از المؤمنین گفت الله عز و جل رسول خدا سوال کنم اگر از چند چهار کس را بنام
خوانم چه اجر بخیرم تمام و اگر بنام من از خدا عز و جل مسئلت نمایم چه اجر بخیرم
این گفت و رسول خدا منسوب شد و در رفتم نزد ایدم در میان جوانان و بنام من
رسول خدا را در هر دو چه کلمه چه چه چه حضرت امیر علیه السلام را در دست مبارک گفت
بکر مبارک است هم خدا را و سر او را در هر دو نفر من رسول خدا صلعم بیدار شد و خوار گشت
مرغز و در هر دو با فریاد آورده است و از آن فرمود که حاجت گفت یا رسول الله و فرمود
در خانه داخل شدم مبارک تو بنوا و در هر دو چه کلمه چه بنام من سلام که گفت
مرکب هم خدای تو از فرشته را و از هر دو باقی ما و الا شایسته کار پس رسول خدا صلعم
و بعد با فرشتان خنرا و در حضرت امیر فرمودی رسول خدا صلعم میدانند پیغمبر خدا
فرمود میراث علی که سلام بجا امیر المؤمنین گفت یا رسول الله انسر ملاک که گفتم
که تو فرمودی حدیث از زنده چهار کس است از امت من که امتان چهار کس
الله و در حدیث حق پرست محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنام من علیه السلام
فرمود و الله تو اول البشائر در مناقب صفی بن مردود و از ابن عباس
و این مسعود روایت کند که روزی در آن مجلس حضرت عثمان بن عفان
نزد الله و بجا امیر المؤمنین در میان سید المرسلین و عایشه بنشیند

گفت ای ای این نه جارت است از در صتم فرمود که ماه کنه هست بهار از این سخن
در بخان ملا در بخش برادر من بدست که او است آید مومنان و بهر بر سرستان
و پیشو از آن نه دست و پا و پیش از آن نه دست و پا و پیش از آن نه دست و پا
سر نشند و اول در استان خدا بخت داخل مسازد و اعدا خود را حاضر
سازد از نظم علی حیدر بنده و قسم الله العظیم و مستطیع خفا و اقامه آلاء و نعمه
در مصالح و مشکوه و در روز الاحقاب رحمت السیر و معارج البریه از بهر
انصار و دوست و در می سر و طالبان و اعدای منم با حضرت رفیق علی
مختار میگفت چنان بیان را از بهر که کشید مردمان میگفتند عجیب را زهر
و در از دست با هر خم خود میگوید رسول خدا بر شما بر آگاه گشته تا بنا فرمود
ما ابغضنا و لكن الله ابغضنا یعنی من نه از خود ما و از میگفتیم که الله تبارک و تعالی
را از میفرمود نظم محرم او بود که جان را و هم او گشته سر بر و ان با کاتب نفس و غایب
خانه کعبه و نامه و بیل و باز دار خدا و بنده را از هر یک جدید و کثر العباد و دایت
الهدا مسطور است که در آن سبب بیان است حج مرتبه سجد و فرمود علی بن ابی طالب
که با رسول الله سبب این سجد چیست فرمود میریئل آمد و گفت بدین شرح
هست میدارد علی علیه السلام با من سجد که هم چنین سراز سجد و بر او شتم
گفت چه است میدارد و فاعلمه را باز سجد و رفتم گفت چه است میدارد و چنین
دیگر باز سجد که هم باز گفت چه است میدارد و گفت از آنکه سجد از آنکه
دیگر باز سجد که هم باز گفت چه است میدارد و گفت از آنکه سجد از آنکه
در سجد حبیل و صحاح بروایت شریف و اکثر بروایت و غیره

[illegible]

ایمیر المومنین آمده دست بدهنده زور رسول خدا فرموده گفت ای امیر المومنین
و غنم الوجیهین و لا الناس بعدک ان بر خاسته بامر نفس علی علیه السلام
که و حرفی بدر مبارک خود را بدو داد و لید و عرفی در امیر المومنین را بدو
مالید پس امیر المومنین گفت یا رسول الله موجب این بیفتی علی و القات
جست فرمود یا خبر جو را بنویس تا کلمه حال که تو احکام دین مولا است قلم
بیرش و بیان میکنی آنچه را بعد از من تا خلاف نکند و آن در هیچ چیز
و هیچ شرفی و عیاف و مشکوه و مصایح و دستور احتیاق و هدایت
السعد و در جلد نامه جیب سیر هم انداخته بر نه ملک مرویت که نظر
مخ بران بنزد و نیز آخر الزمان صلح آورند آتش و دروغی بسو آسمان
که و گفت اللهم انی با حب خلقک الیک یا کل معی هدی
الطیلس سیر یا خدا یا دست تیر بر خلق خود آتش و من فرست تا این مرغ بران
تا دل نماید پس امیر المومنین علیه السلام هماندم نزد سیدالکسین آمده سوره
ابرا را با حیدر کلام مرغ بران را تا دل فرمود و شرح حافظ مسطور است که امیر را
مرغ بران را خواندند که همیشه در رخسار جماله تیر و رسول خدا صلعم نیز اندر
جبهه را خیره و شاکر که در دست و احتیاق و کبج لا سر مسطور است علی
علیه السلام عقب غیب است الله الغالب الذان نان شده غریب کلمات
بمعراج رفت در بارگاه کبریا و شکر و در بار شکر را از نور بسته رسول خدا صلعم هر چند
مرغ بران بیشتر از شیر حدی که رسول خدا از جبرئیل پیسید با خبر این است
چهره خود جبرئیل گفت یا رسول الله نقص کنه و لا طمع و دیور خیزد و از دست

باو برده رسول خدا صلعم غنیمت نظر که دید در دست حق پرست انکشتن قلند این انکشتن را
بسیار شکر انگشت و هر از معراج ملاجفت فوار بر المومنین علیهم السلام مبارک است
عرض نمود انکشتن را در نزد رسول خدا و پسران سرور و میخواست انکه الله تعالی
الدلیل بن خنیب یا اصد الله الخالب بی هیچ بخار و صواعق محرقه و غیره
الاحباب و معایج النبوه مسطور است و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
صلح و معاهد و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
بکینت ابو تراب کنز کثرت حمار با سکه بدو غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
در دست خرمات و تراب غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
الله و امیر المومنین و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
مردان و آن حرکت که یک کلاه تا در صالح پسر راحه که دیگر که در کلاه
بنون نور یک کلاه این میگفت دوست خود را بر سر و در امر المومنین که سر
و کلاه زینت المومنین را بر سر و در دست که امیر المومنین است و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
هر دو آمده بولایت باین شافت و در ان موضع که قدیم شهر ایل بهر است و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت
تازه عصر گذشته تا آفتاب به غروب رسید و در این اثنا جماعه آمده گفت امیر المومنین
عز از قدم فوت ضایع خواهم شد بفرماید من برین شخصیت از صورت حال است
نه جان کوفت مرز و عقب و دم و متاعش منم از اینجا است و سوال شده که خبر
فرو یک کل جهان عمل مسکن گرفته هیچ بزرگتر از احوال تخم افشاندن نیست آن
آدم المومنین بر سیلان حوا که است جهان گفت این خبر نزد کس است
گوید در نظر علی علیه السلام با من فرمودی که این جهان بزرگ و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت و غنیمت

طایفه بنام کوه اشیر علی بن ابیطالب میفرماید که دیگر در این شهر سوختن کمن
عبارت بود منتهی ما هم چه از مخالفت ابراهیم علیه السلام سرانجام یابدم و از بنی سبیم
عاقبت توکل بر خدا عزوجل که روان شدم چنانکه مرزعه نزدیک سبیم
چنان اشارت بنیل که گفت بهر دور پس این پشته است بر بالای کوه سنگا
حزب رفته در راه است و گفت از اینجا پشته بنام عمارت است که در زمان آن
پشته رستم بنام را دیدم بر این کوه پشته رفته از بدین آن بنی سبیم و مضطرب شدم
چشمم را گشودم و دیدم در دور چمن آورد منتهی ابراهیم علیه السلام را با دو فرزند
که از دم هنوز سخن خام که بهم که بنی در میان یکدیگر افتاد غلغله که در آن
بنام از آن تعبیرم و امر غایت پشته بنام را به راه یافت چنانکه منتهی بر او ایستاد
آفتاب فرو رفته بود و حضرت برخاست و دستها مبارک بر پشته دعا فرمود
و با کمال اشارت منتهی آفتاب از مغرب طلوع که بر آن برج برآمد که وقت نماز
عصر باشد و در شب را امامت من بعد از فراغ آن روز بمنزله گزینست و فرمود عمار
اگر تو بنی سبیم را در شمس بود من کفتم تا ابد آمدن این امر را اطاعت و متابعت من
در آن به اختیار بودم و مخالفت تو به که من ایضا در کتاب مکتوب حضرت بنی سبیم
روایت که که در سنه اهد و ولد بهار در بغداد و بمجلس شیخ مفید در آن روز
حدود را نیز داده بودم از تعبیر خواب سوال من من این شیخ پرسیدم که مولانا علم
خواب فرموده اند جواب داد در علم مدین علم مولفات و نصیحات بسیار است
انگاه من علم بردار و آنرا نیز فرمایم بخیر که من نیز علم علی نعم شیخ مفید فرمود که
بعد از آن از علم غایت شافری است و کتب بسیار جمع آورده بود و ذات یافت

[illegible]

بر خیز از صاحب قبره فی القورین شکافه شد و پیر مردی برخواست گفت و نه
همه گفت اسلام علیک یا حلیفه رسول الله العالین ابی القورین
عاجل تمام اند سوال نمی نام تو چیست جواب داد ملا عمرو بن دنیا را همراه اند
گویند صاحب معاویه ملا با مردی را کشند که حضرت فرمود بجانب منزل خود
بشاید و آنچه دید بر بیان کنم و عمرو بن در خانه نمی رفت بعد از آن مدتی است
ایضا آورده اند و در عهد رسول خدا صلعم کاو و حاریرا کشند و صاحب حماد
بر خداوند کاو و عمرو بن رسول الله صلعم آمدند و در ایشان را نزد ابوبکر
فرستاد ابوبکر گفت این فعل از بعید صادر شده بر خداوند من چنین نیست آنچه
بان سرور سید خصمینی را نزد عمر اراک است عمر گفت من نیز چنان میگویم
که ابوبکر گفت ان شاء الله رسول خدا صلعم عمرو و عمر بن ابی جحش را نزد عمر
فرستاد جناب ولایت بسفری اگر کاو بخانه که خود را بنجا میرسد بفرستد و او را
غرامت بر خداوند بفرستد و اگر حاریرا بخانه کاو فرستد کشند شده است بر حساب
کاو و عمر بن فرستد بول قمار از آنکه حکم خبر دادند که خداوند در آن که در آن نیست
شخص را بکار فرمی و احکام ما نماند و این نیست و دیگر از عبد الله عباس
مردی است که گفت در آن محاکمت ابوبکر با عمر صاحب ثروت زنا از ازار
خواست و آن زن از او هم دیگر بفرستد است و ما چون که خبر از آن دیگر بفرستد
نفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
واموال و ازان در بر نه داشت پس ترش ترش بفرستد بفرستد بفرستد بفرستد
بدین رسید و مال بر طلبید پس زن گفت او بدین نزدی و مال او میراث منست

مناجات و محامد و در آخر سجده رسول خدا صلعم آمدند و صورت عالی را بوی کردند
ابو کرد آن باب را بعد از آنکه صورت سخن هر یک سخن گفتند و قال قبل بر من عمل
رسیده و هیچ قطع تراغ واقع نشد عمار را که گفت گوشه حکم نمیکند و اینست
نزد کسیرم که میان ایشان حکم فرماید و قرار آنست که الله اعلم الغیبات
خدا رسول خدا صلعم آمد مردم صورت عالی را برایشان حضرت جلوه دادند
و بعد از آنکه رسول الله که میان ایشان حکم کند و یک استخوان استخوان
الکاه امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را فرمود تا همراه او آتشی را حاضر آوردند و فرمود
که قبر متوفی را شکافته استخوان او را حاضر سازند بعد از آن فصلی را
آن سرور عالم یک پیر را فصد کرد و قبر را با امیر المؤمنین حیدر استخوان را جرد
هوان گفتند ساخت چنان استخوان را از آن غنیمت مردن آوردند اصل از آن غنیمت
نگرفتند و علی علیه السلام فرمود تا پیر را فصد کند و قبر استخوان را در پشت خاکست
چنانچه پیر آن آرد سفید تر از پیر سبیل شده پیر شاه اولیا فرمود تا مال آجر را ببرد
و هم تسلیم نمود و فرمود این فرزند است حضار مجلس بر سطح ضلالت نمیکند
و بر آن حضرت ثنا گفتند از شیخ مفید علیه السلام منقول است در بقره مردم در
بهر جواب قیامت داشت و با خدا و روح و روان است پشت بر دیار دنیا
و آنچه خدا که بوی نامش مردم بن و حب و بخت بیا و نیست معترف و کجده و
سال از هر شکر گذشت بود و در این صفت از عادت آخر طاعت کشت و شکر
جبر کاه و نیاز آورده در شایسته گفت خداوند یک از بزرگان مردم محرم خود بنم
خدا که آن خدمت و عمار را با پیش روی اجابت محسبه و ابرو را بوی بنم

رفتند بقیات او خیمه فرمودند و در آنجا بزرگوار و عظیم بسیار و در روزی که در آنجا
نشاند و در پسند آنجا نشست از آنجا که گفت از کدام قبیله گفت از قبیله ششم
بن عبد مناف و برادر او را طاب لب بوسید و گفت ای محمد بن عبد مناف
و عذر من کن و بگو آری یا نه در آن عزم شریف بمنم و بگو یا بر سر من بایست
فرمود ابو طالب بن عبد المطلب نام گفت و الله در این خانم عبد المطلب را
و تیره و طایفه ای که اهل آن نام پدرش عبد الله و دیگر افضل اولیا نام پدرش ابو طالب
چونم که خدا را ساله شد و خدا سؤله که ای طاب لب گفت آری ابو طالب گفت خیر
بویحه آمده است ابو طالب گفت آری هر صلح سؤله شده و از عمرش بیست سال
گذشته زاده گفت بیست بار نوزاد بر من آمده و من در از صلب تو در آورده که
حقدا اولیا و پیشوار انقیاد باشد ابو طالب گفت منم که مضطرب بر این خیمه بود
شوم تو را سلام بیا عرض کنم و کلمه سیدیم خدا عزوجل لا شریک است
و تو که هر صلح رسول خدا و خاتم انبیاء و منزه و سؤله شود و او نیز سلام
عرض کند و بگو بر صورت و هوادار تو بود چنین گفت تو هر صلح صلح و بیعت
بیعت انبیا و پیرو و بویحه منبرک تو ولایت بود ای طاب لب او خاتم نبوت و تو خاتم
ولایت ابو طالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمای حقیقت آن را در تو را بگو
میر منم و ولایت بین منم شما گفت چه بر آن میطلبید از عطا و عذر کن منم
و اما در خواست کنم درخت انار در میان راه را و در آنجا درختی شده ای طاب
گفت از این درخت خشک شد اما راز را نخواهم نادر است بدعا بدست
بار ایها آنچه از تو بر و و و تو گفتیم اگر راست است از این درخت خشک شده

[illegible]

بگفته کل مردم را به طاعت از آئین مبارک بر آورده و فرمود این بجهت تو که
بان سواد قادر و انصاف عدت از منت بر جان خود نثار ستان است منبر
شد ما عسکر راه نظر آورده بانظر او از داد و گفت از سر منفر سوار شد
بشباب بعضی حال زبان گشت سخا منوجه از دست سید القلیع صلعم
که بر و ما جارا بوقف عرض آمدن رسانید و گفت من اینجیل لغت تو خواندم
و در هر صفت تو حسن اقرار یافته ام حکمت تو را جمیع ادیان پیش نهاده ام
و دین تو را از هر چه پوشانیده ام و نزد او از اظهار نیکی و سبک نشسته ام
از حالت آگاه که در وقت تمام گشتن من آمده حلا رجا بند بکنش از دستم
از گشتن من خد من و جلد با من در وقت ملاقات من با اهل محله او غرض
من خارق که آنقدر این کار را مشکل ندیده بودم و ملاقات من با اهل محله او غرض
او این سبب بر من بود و در وقت از دافاهم من من فریادم قضا را
معلم شد بعد از دیدن من در چشم من سبب من گشت که در وقت من سوار شد
سوار و بر کار چشم بر جاها من ایستاد و عرض من بر فاضل حاجت آورده بکن
تجسس و زار گشتم و از نشر بخت خواستم ناگاه سوار شد و آن شیر را
نیغ آید و بگویم که من کتاب تهان آدم و در کتابش را بر سر دادم و من را بر
و صوا کلا در بسته بود که چه کردم و بنا کرد که اندم قد آن حال تو هر دو را سرور
نیای که به هر دو شتافتم اثر من یافتم و درت سجد سال از این راه گشت
و من در این وقت کبریا گشتم و من این هم نواظهار این قصه را بگو
نخبر بد من که بار و ملک است بر من علم غیب که آنرا و اسرار ملکوت

از دخت آن سرور فرمود این چیز را از برادر من بجا بیاور که از او میخواست اینها را
از سلمان چشمه را برفتم و از سر در آینه که نشسته بودم رسیدم که جبرئیل از آسمان
فرود آمد پس در آرزو عرش مجید شدم و تمام عالم آفت اندام و عیال
را از وین میگویم و جواب میسر شدیم در آنکه شمس در مقابل خود ایستادیم و چشم
شد که دم و دم استاده الفلب سبز و چشم از آج باز که دم بمضج خود رسیدیم
با نیت سلام و احسان ما کلام در آمد و گفت از خیر انعام مبارک با تو را عیال
کلت انعام پس زبان بگشودند از در میان خود هر دو کار کردند و گفتند این لفظ الفلب
بیان نعمت است از آن حضرت آمد و نام که سوار آتلیا و صلی و انقیاد
و محترمانه شد علی علیه السلام ایشان را نجات میداد و ابواب خلافت بر ایشان
مکش و این حدیث فرستیدیم این است با احمد از سالت علیا مع
کل نبی صرا و مقلد و علامه سلف اوید قصه و شت از آن اگر چه غیب
مشهور است اما اگر کسی را غلبه بخاطر رسد در جیل عباسی شیخ علامه الدوله
سنان بن مطهر نماید در کتابت التومین از سعد بن ابی خالد برایت
که روز سید اسلمین سلم را عارضه نبی بر قلعه بود و چشم علی علیه السلام
بخدمت سید اسلمین سلم آمد و در فرمود با او ملائمت بنویسند و دارد
ایر التومین دست راست بر سینه مبارکش نهاده و گفت یا دایم اخو حی
فانک عبد الله و رسول الله را در گوید دیدم انشور و بر خاست نشست
و فرمود یا اخو حی انک انما کنت عطا فرمود که نیست چه در دانا مطیع و متفاد
کاشد ایضا و کتاب خود را در حجر بن سنان و در بیت که در حضرت امام جعفر صادق

بعد که مردی از جن آدم را با مردم آشنه و آماشناست گفت باین
رسول الله در بلاد مدینه خلیفه فصل چهارم در ذکر بار کمال میده و شکوفه بشکند
و در اول بند در گذشت نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و بر کمال آفرین
مردم است که لا اله الا الله علی خلیفه الله در احسن اهل از حضرت
آدم حسن علی حسن مروت که بر سر بزرگوار بنام فرموده در خانه آب نیست
و در احتیاج غسل دارم و آن شب غایت تاریکی میزیرانسته بطریق بیستم
در آن اثنا تفرغ نمود و او که با امیر المومنین سطل آب لیسان از پشت آورده
از این آب غسل نموده نماز مشغول شود و بیستم آب آدم ویم آنحضرت بخار غل
گفتم این آب اگر که حاصل شد فرمود سجاده و سطل آب فرستاد بعد از فراغ از
شکوفت باغی مثل کبکست و بر کبکست آب آورده تا غسل کند و بر کبکست
با من گفت از غسل ملاحظه حاصل شده دیدن طایفه در بین شرف بهاء گفتم
تا روز قیامت در مصلح الکلب از این عباس مروت و در سر سینه کایان
از نماز عصر فارغ شد بر خانه فرمود که ملاحظه طایفه همه را بیاورید و بعد از آن
شدیم تا بمشعل فاطمه زهرا رسیدیم در آن اثنا عباد علی و شمسوار میدان
لا اله الا الله شرف انما خیر من یسجد لک لا اله الا الله علیها السلام
الا اله الا الله فی علی بن ابی طالب و بعد از سجده ستمار علی الله بر روی
هترو و بهتر عالم گفت تا از خبر خبره مردمان را آنچه در کتب است بفرموده که رسول الله
این خبر است که طهارت که نماز ادا کنم و آب بنویسم و آب بطریق فرستادم شتر
یکه نیست تا فرستاد و حسن باین است که نظر که چشمه نظر که سطل آب

دیدم آنکه معلی در هوا دور و دور آید دیدم سفید و خنک تر از برف و شیرین تر از گلاب
و خنجر تر از کباب من از کفر آید و منو ساختم و اندک کاش دیدم و قطره بر سرم چکید
که عینک آن بزم رسیده اند و فرمود با غرض سلطان از پشت بجهت آبش از زیر درخت
و انقطره آب بر سر چکید از زیر درخت بجهت آنحضرت را تنگ و بر سر کشیده و در میان
هر دو آب و بر سر را بسته داد و فرمود است و از چشم من که شسته غلظت هر دو
چهره چسبیده است در کتاب نگور از یاد سرد است که روزی شهر ما بدین امر رسید
رفتم تا قهر و محرومیت و محرومیت من از حاضر نهادن ما زون بشا فرستاد چند
حدیث از فضایل امیرالمومنین علیه السلام بیا داشته بشرف گفت تا هزار بلکه
زیاده بود گفت و چند حدیث بیا دار گفت یا قصد استی گفت تو
چند حدیث روایت میکنی گفت از فضایل او بتوانی بسیار اگر هم و من
نخبر بیان کنم تا زون گفت ترس از کیست گفت از تو و محال تو را زون گفت
بیان کن من و از این خبر اندیشم که اطراف راه دیده استحقا گفت باز نه و هزار حدیث
سند و باز نه و هزار حدیث را زون گفت من خبر دهم شمار از فضایل آن که چشم
دیده ام و بشما نیز نایم به هزار بلکه شاید دارد یک گفتد بفر گفت محال و من غرض
داشت در اینجا خطیب است امیر علیه السلام را دوشتم میداد و نامش را میگوید
آن معون را از و منق علیهم و گفتیم هر دو شتم میداد گفت بفر که برادران
ما داشته گفتیم که هر یک که خداوند است گفت اگر چنین باشد مرا دهم
بهر فراموشی ما فرمود ناصد ما تیان بروند و در خانه انداخته فضل که چند چیز را
اندیش که هم حاکم را چه طور بکشم یا بسوزانم یا با شتر غرق نمایم یا بدین شهر را باره بپاوه

کنم در این خیال بخواهیم بگویم در آسمان کشید شد در سول خزان
روغ حله پوشیده بود حضرت سیر علی سلام فرمود آمد رخ حله پوشیده بود
و امام حسین علیه السلام فرمود آمد و هر کدام حله پوشیده بودند و هر یکی
آمد و یک حله پوشیده بود و کاسه در دست داشت بر آزارت از حله
در وقت از دست جبرئیل گرفته و در سر از رخ فرب بخانه تبار کسر بودند و فرمود
همگی شید منت از این جمع برخیز و بگویم چهل کسر را بخانه خاسته و در دست
دست را آب حله و فرمود آن مشق را بیا و در همان لحظه از خانه بیرون آوردند
حضرت سیر علی سلام را و نظر بر او افتاد که گفت از طعون حله و حله و حله
و فرمود و از این طعون را مسخ که آن در همان وقت بصورت کشید
و بفرمود تا آنکه مادر آن خانه بند کعبه و من از خواب بیدار شدم بگویم در خانه
کعبه و مشق را بیا و در دست او را دیدند سکه بود و حال در کعبه خانه موجود است
و فرمود تا او را آوردند تا کوشش بگویند او مشا بهت داشت که گفت
چندین در عذاب خدا را سر در پیش را کشیده و آب از چشمش جاری شد تا فرمود
از آنچه در بر میزد مسخ است و از عذاب الهی را عیسای نوحان بود و او را بگویند
در همان خانه مجوس سختند ساعت بر آمد در آن خانه و آنکه مشق را با او
در آن خانه بود و وقت در سند جنس و منافق بیکرانی قیام می نمود
مسعود است که از شرفیات قیامت است و این در مقصودش شد و آنست که
لواء احدی علم در دستش خواهد بود و همه انبیاء و رسولان در آن لواء
باشند و آنجا لواء احدی به مثقال بیدی در بایست بیکر فرمود

استبصار و لا اقم يوم الفقيه ولا تخرج بيديك لواء الحق ولا تروما
منه يوم تشرع من سوره الاخر تحت لواء حق ان لواء خلد سال آه
تجمع باشد و قبضه اش آه قبضه بضا و سناش در با قوت حمزه و در سحر انزله
از او و است ثابت بلی از نوره که در مغرب و یوم در شرق و جسم که در مغرب و کبر
سفر غایت است اهل اسم الله اعظم که در سوره الحمد لله رب العالمین در سوره
لا اله الا الله محمد رسول الله مولف گوید در سورهات بر مایهت عبد الله بن سلام
مطهر است و در سورهات علی و علی الله نیز مکتوب است و طوطی سطر خواند
راه باشد و لواء را در فضا عرضات حاضر که اند و بنا و نذا که در کاین الحق
الاحق العوج الفرج المحمدي التهامي محمد بن عبد الله خانم
الدين سيد السنين و امام المتقين و رسول رب العالمین و اشهد
بشرايه وان کو آه است مبارک مخیر که بعد از آن تا مر انبیا از آدم علیه السلام
تا عیسی علیه السلام با سائر صدیقان و شهدا و صالحان و کافران و اهل قرآن و کلام
این لواء جمع که در آله افتاد هزار لواء در پیش آنحضرت بر سر آتش و لواء
الحمد با جبر است مبارک شاه و لایست علی سلام در و افواج و اعلام مذکور را که
لواء الحمد دارد و کلام طریقه در دست و شایسته بن محمد صلعم را شکون نه شده اند
سلام و غلام بجات عدن نزول نماید اللهم اوفقنا بفضلک منافعنا
هذا الله بين الامين والنور الطيبين عليه الصلوات والسلام الى يوم
الدين ووجه سوره لواء الحمد در تفسیر بحر العلوم و در شرح سوره که در چنین
نیز آمده که هر سوره است آدم علیه السلام در و تفسیر جبار و در سوره که در تفسیر

و گفت ای محمد الله بر صفت ذلک سبقت و حق بر آن بین تو و من
در بین همین محروک بود که بنده در حق من مطهر از کرم علیست آدم گفت آری
اما از جهت خطاب آید که از نزد فرزند تو است نیز عشر افر الزمان آدم را نشان داد
نور حق صلح شد این آید از دل و مستور گشت آن نور از پشت او انتقال فر
بر کشت سیم بر او که ساخت حضرت آدم علیه السلام گشت سیم بر او
بشمار و بین جبارت محمد و او است بر اولاد خود و میان آید و نام
و مقولش هر و چندین در صف اول جان بر حق صدق و یقین بنکاشت از برکت
انتقال آن نزد همین آدم علیه السلام آمد اولاد از جانب راست متکلمین از جانب
بغیر از چپ گشتند و آنچه در چپ آدم بعد از این با سلا ولد ظاهر نمود
الفصل در بیان آدم علیه السلام حال هر صلح در آن سیم در خطاب آید و از کرم
فرزند از غیب آید و با و از آن ظاهر و کفر و بدین فرزند از چپ ظاهر گشت
خداوند از آن بابت و موافق از خدا کرم بنده حق فرمود بین کرم الله
که بر آن اهل که از خواب جو بایست فرزند از آن ظاهر گشت و از آن بابت آن
لو که آید و بلو که آمدن بودم که آید و بسیار با اختصاص قیام و برکت
که بر آن لواحق جل بسیار باشد و قیام از آن ظاهر و در غیبه و در آن با چپ گشت
هر یک بر آن و در آن بر آن نفعین از نواح ایشان نور و حوران و فرقات آن
فیات غنط از نواح خود می کشند تا هر کدام را در میان عرصات بیابند گشت
و از آن که نور و قیام از آن کرم نام بر تخت بر فرزند برکت بر عبد الله ظاهر گشت
فغان شایع با بر دارند و هر یک از آن عاجز آید و غنط و غنط از این

این اسد الله الغالب بغیر خدا کجا است پس ای المومنین علیست تمام خیر خود
و لو آید از هر کلمه مستبر بر برکت گرفته از صراط بگذرند و بر مایه حجاب از کثرت
جنت تفرستند اعلی عالم با الواء الهی بدو باشد بنضار خیرت فری
آورد و آن الواء در عرصات خاتم بحال مخرج و آید عذاب تخفیف باشد و غیر
از حصار عرصات عبرت خات برند عذابت بر هر زبان صعب کجای طاق
جهنم را خلق کند و آید و آید خلائق قدر و منزلت الواء الحمد را بشناسند
و بتبشیر او اقدام نمایند بدو در سراج النبوة بسط است ذکر تکریم بریت الم
از انجاس انعام و انجاس الامام با تمام سببه الامام شد و در سیر جنین بشنود
که در کان میصد و شصت بیت در اطراف و نواح کعبه نقب کعبه و ابی بکر
اقدام آق بنان را بر محاسن استوار نموده و انبیاء غیره با وجود و در صورت مبارک
داشت بنان بنان اشد و غیر محرم فل جاو المحرم و ما بیدی الباطل و قاصد
و بنان تیر در سیدین چوبه مرافق اند و با وجه که بنان را ازین بر حاصی نصب نموده اند
و انچه بیت مد فغانا شمره کان ای آفرین برود و افتخاند و سبک کانیات مستقیم شود
بایر المومنین علیست سلام خود ماصاف و آید را بشکند و بر آید ماصاف بر حاصی
و نایب در عروده گویند اصل کثرت یک ماصاف بنی حمیر در حجاز و حرم و دیگر نایب
سجل انتم از قید حرم بود و در خانه زنا که بعد حسیان ایشان راستی نمیشد
شدند و بنابر از کمال جهالت و فراط حاقبت و ضلالت پرستیدن آن بت
موصوف اشتغال نموده چنانچه منعم و نایب نام داشت شکسته شد و در نشر و گویا
رو و بر تیره بیرون آمد سر و انبیاء و غیره و نیست نایب و از عبد الله عباس منعول است

[illegible]

کشد آقا پسر را و با او نوازند بر آتش چنانچه شعله آتش و نور آتش از محبت آید که آتش
درین علم بجوایر علیست سلام بدان که عده آتشت و در برابر شهر بر نشاند
نه شهر را بر در محبت ناله که عطا میفرماید انکم و ما قصد دل من برون
مقتضای که این بیان آید بر منم و آتش از نور خورشید باشد و آتش و صلح را
خاطر بجهت دست مبارکش آید بر من رسیدن آتش بر در نورش که در جبهه بر
و اوقات آید و از رسیدن کائنات علم بخانه سپیده آتشت و فاطمه زهرا از نیت
انصاف فاطمه علیست سلام نان در نور آتش و نورش که در جبهه بر
بهر آتش و با داد و اعانت فرزند آید بر سبیل محافظت نازد چهره بر آتش
در نورست هر ناز که فاطمه در نورست به چشم بر آید و هر که آتش و نورست
در نور خاتم بر آید فاطمه زهرا انکشت فکری بر ندان سخن کرده فوجی به اجماعت
آتش و صلح فوجی از فرزند و نور دیده عجب عیار اینهم محال مجوز نیست که کرده
نان شرف دست مبارک یافته بر دست منم از آب ید آتش بر آن کار از نورست
و یک در صدق آیین در عاقله و در سفره در دست ابراموین علیست سلام به در دست
آتش و نورست با و رسیدن به در اوجناج شستن شستن آتش از نورست و آتش
ناله که خجسته و در نورست و سفره از آتش سفید بر آید و نیت در این باب آید و آید
که در نورست و نورست سلام بدید میگذشتند حضرت موسی در پیش نورست و آید
و غضب بر ابراهیل و آیت را جمال آن به نورست از اندام آدم نرگند و کذا که اینجا
است و آیت به نورست و نورست شعله از نورست خط به خط در نورست
نور کشته بر علی که آتشت و نورست و نورست و نورست و نورست و نورست

آتش و کوبید با حشمت و تعالی و باید که اینست که از در بارش بر نیاید که نشسته و از
یک کدام مقدم و در کسایت خود را بامتداد میان خویش و جبار و در آتش
خروج و از هر یک از اینها یک سر است و است تو بوزان و در کسایت خویش
که در روز رسول خدا صلعم در بوزان و این علی شمام خود که است این را تو بین
موجب که به حشمت آتش و در کسایت خویش که به حشمت آتش است و به حشمت
در سید خود قرار داده اند که گفتند هر یک که اندک بعد از من حال کند که در روز
این که در کسایت خویش که در کسایت خویش که در کسایت خویش که در کسایت خویش
که به حشمت آتش و در کسایت خویش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
سوال از آنکه به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
و سایر خلق به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
شاید آن که در روز آن که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
مردم حاصل که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
عدول خود را که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
رجب و آن که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
این که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
که باشد و در کسایت خویش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش
منقول است که در روز رسول خدا صلعم شاد و خوش و خندان میباشند
آمده و گفت بشدت بل تو را یا آخری که در آنوقت که به حشمت آتش که به حشمت آتش
منشور و آن که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش که به حشمت آتش

تو از اهل بیت اند بعد از آن ابراهیم بن علی است که بنام سجده شکر بگذارد
 و گفت خداوند را که او را بشنیدم بنیکو شکر خدا را بجان خود بخشیدم پس بپایان
 قاضی هر اکتفا نمودن من بنیکو شکر خدا را بجان خود بخشیدم بعد از آن
 امام حسن و امام حسین هم چنین را کرده گرفتند و گفتند ما هم بنیکو شکر خدا را بپایان
 پس بزرگوار خود بخشیدیم انکار بر سر است صلوات بر محمد و آل محمد از کثر نیستید و بنیکو شکر
 بنیکو شکر خدا را بپایان علی بخشیدم در آنوقت جبرئیل آمده و گفت ای محمد صلوات
 بر محمد و آل محمد است و سلام بر شما و میفرماید شما از کثر نیستید و بنیکو شکر
 که امر از مردم بخشیدم که ما را در میان علی و ابی طالب در نظر نگذارند و بنیکو شکر
 و عزت ائمه و در این مقول است بعد از آنکه از کثر نیستید و بنیکو شکر
 اند و گفتند ابراهیم بن ابی طالب و جبرئیل و در باره ما میفرماید
 که حضرت بنیم خود و فرمود بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان
 و بنیکو شکر خدا را بپایان بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان
 بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 و در آن بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 آن بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 تو را و قبول بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 اما آنکه در دنیا بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان
 بنیکو شکر خدا را بپایان علی و ابی طالب و در میان بنیکو شکر خدا را بپایان

بیان مقرران است که ایشان درین حضرت حاضر میباشند و بعضی غایب
شدند و بعضی میمون و بعضی گفته اند ای چنین بودند و بعضی گفته اند طبعاً بودند
تا این باب بود و قطب را در حرم الله علیه و آله و سلم با این عباس بن عباس گفت که
که درین خلافت هر که در علم و عمل و اخلاق و سببند و کوفت و استقامت
جستند و کتبت که هر قوم و هر اندیشه و هر جنس بودند از آن سر و کلاه و کلاه اند
ایستاد و چون بر روز زمین راه رفتند و در حرم خلق نشاند و در هر یک
و طووس و اسب و دوس و دوج و هر چه در وقت فراوان عمر حاضر شد و هر
بجز آنکه در هر یک جانب آید از زمین صلوات الله علیه آورده و گفت یا اوجین
کمان خدایم که هر از تو جواب اینها را بیاورد حضرت آید علیه السلام متوجه علمای خود شد
و فرمود هر چه از این اسبها را بگویم شرط کند اگر موافق قیامت بگویم و درین
در آید و جوان گفتند یا قبول که بگویم فرمودی و اسبها را شکر بخداست و
باز که شکر باشد عمل او بود و اسبها را بالا تیره گفتند و کلبه ای که بخت فرمود
که او را الله الا الله و رسول الله گفتند کدام فرستید با صاحب شهادت
گفت فرمودی و در وقت روز بر سر او برود و بدو با و گفت که از اینها که
باز گفتند که قوم خود را آغاز کرده اند و خبر خود را تلذذ اند و فرمود آن مردم
حضرت سلیمان بود با موران گفت اگر ده موران داخل خانه تو شود که
با مال بکشند شما را شکر سلیمان دیگر گفتند خبر ده ما را از هیچ خبر بر روز زمین راه
رفتند و در حرم خلق نشاند و فرمود و معلوم و ناقه صالح و کوه سفید را بر آید
و حاضر و سراندر هر یک شکر خدا را از آن حیوانات فرمود و حاج میگویند

الرحمن على العرش استوا وخرس میگوید اذکر الله یا عاقلون بنبر
خدا را بیکبار غافلان واسب میگوید اللهم انصر عباد الله المؤمنين على
عباد الكافرون بنبر خداوند ابراهیم بنبر کافران وخرس میگوید سبحان کافر
نمود و حدیث میگوید بر عرش آان و غایبان و قوز میگوید سبحان دین
المعبود المسیح فی الحج البصاد بنبر میگوید هر دو کار خداوند مستحق پرستند
بنبر میگوید او را در میان بر باد و هو میگوید اللهم العن منغضی محمد
وآل محمد بنبر خداوند العن کفر و شتمان محمد و آل محمد را و ان علامه بنبر
و نقره جسته و شهادت گفتند و سلمان شدند و عالم سیم ابان آستان
و کنت باقی انچه در دل رفیقان عز افکار از خدا سلام در دل منته افکار و لیکن
مسئله دیگر آنده است چون الفیله را جواب گوئیم مسلمان مشهور حضرت
بهرس گفت مولا بنبر از حال حاضر و در زمان پیش روید و سید و مسائل
پس خدا ابان را زنده که قصه ابان چگونه چه است آنحضرت شروع کرد
سبحانک سوره که گفت انعام گفت ذان شمار از سبب پادشاهان ام اگر علامه
مارا تفصیل قصه انچه است فیما بین ابان و عدد ابان و نام سک ابان
و نام غار و نام پادشاه ابان و نام شهر ابان حضرت سید المومنین علیه السلام
فرمود احوال و اقواله لا اله الا الله العلی العظیم خبر داد مولا محمد صلی الله علیه و آله و سلم
روم شهر روم آن را آفسوس میگوید و پادشاه صالح و ششصد و پنجاه ابان
مرد در ابان اختلاف بهر سبب پادشاه از پادشاهان فارس و اودافینوس
میگفتند شنید که در میان ابان اختلاف بهر سبب است با صد و شصت

و داخل شهر افسوس شد و آنرا با نخت خود کاهید و در آن شهر قصری بنا کرد
و در بصره و سعت آن بود و قصر جمعی از آنرا بنیاد ساخت و سفش هزار نهاده
و در آن زمان به اندازه کافی و در آن مجلس چهار هزار ستون از طلا بر نهاده
و هزار فنر از طلا او پیشتر از آنکه بر نهاده و به ششویزین رو غنای آنرا فروخت
و از جانب شرق آن مجلس هشتاد و نه روز مقرر کرد و به چنان آفتاب طلوع می شد
بر مجلس او می آمد و وقت غروب و کمتر ساخت و از طلا که تا به آن وقت
به آن انواع جواهر مرصع شده بود و در سال ۱۰۴۰ بر و در آن نگین و از جانب
راست تخت او هشتاد و نه روز می گذارند و از طلا ساخته بودند و به چنان
مرصع کرد که چند دام از اسب و سلاطین محلات آن بر آن کرسیها می نشستند
و از جانب چپ تخت نیز هشتاد و نه روز می گذارند و از طلا ساخته بودند
و در صحن بیافوت مرصع کردند و به چنان دام بر آن می نشستند و به چنان
به این وقت تا به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
ساخته بودند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
مردان در نصیب کردند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
پیش آن کردند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
و تا به بر سر ایشان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
طلایا به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
و در آن که به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند
به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند و به چنان می گذارند

نه در پشت قلعها و مکهستانها و منسلکینا به آنان از جانب چپ
سرایند مرئوس و برئوس و شاد و نوس نام داشتند و جمیع امور خواران
منورث حاکم و هر روز در محضر خانة خورشید نشست و اهل از جانب راست و سلاطین
از جانب چپ کمر میزدند و دست فوتم داخل می شدند و در دست یک جامه سحر ظاهر
پرتاب از شک ساجده و در دست دیگر جامه سحر از تیره مرطوب از کلاه در دست
می گرفتند و در محضر در پشت پهن می نشستند و نظرش بر آن فرغ می افتاد
صدور می کرد آن مرد هر دو می کرد و در کتاب ^{خطیب} ^{فرموده و جامه سحر}
تا تمام شک را با او می خورد و می داشت پس حصار دیگر می کرد و آن فرغ می خورد
می کرد و بر باله تاج آن می نشست و آنجا بر پر و بال او می خورد و بر او می نشست
چون می نشست به این احوال است که که طغیان و کینه او زیاد شد و دعوی می کرد
و سر هر قوم خود را طغیان می داد و اسبجده کند و او را کند و پروردگار او را می کرد
اطاعت او که باو عطا می کرد و غصه می خورد و هر که اطاعت او نمی کرد
او را می کشید تا که همه اطاعت او کند و هر سال عبد می خورد که در عبد را می خورد
خود بر تخت می نشست بعد از او سلاطین از جانب راست و چپ می نشستند
تا که باو می نشست سلاطین آذربایجان و اذربایجان و شکر فارس و سواد و جنگ او شده و ریزه
بر سیده اند از استماع این خبر غمگین و مضطرب شدند بعد از تاج از سر تن افتاد
پس فریاد می داد و می داشت بن بر نظر که سوار او در غاصه می گفت اگر این غاصه
در کتب که گنج می شود و نیز می شود و قول غاصه می کند و بخوار می نشست
و در کتب که گنج می شود و نیز می شود و قول غاصه می کند و بخوار می نشست

زینت قلیخان بر طعنه شکر از بر آریش آن مویا که بهر جنبه جمع شدند گفت
از سرادران و در کم فکر افتاده است ملا از خوردن و آشامیدن و خواب کردن
باز داشت گفت آن فکر است از قلیخان گفت فکر بسیار کنم در این ماست و گفتیم
که مفسد را چنین بند که مستون که در زیر آن باشد با علاقه در بالای آن باشد
و آفتاب و ماه را در شش در آن قرار داده است و زینت حاده اثر آستانه ها
و بسیار فکر کنم در زمین هر آنرا پس که است بر سر آب و آج و بس که است
از آنکه بگویم که که و خورم و خورم و شد و بسیار فکر کنم در خود ملا از در شکم ماند
و ملا غذا داد و تربیت که پس از آنها آمد آفریده و ندید که بهر باشد غیر در قیاس
و زینت او که گشت و پشیمان و جبار زمین و آسمان پس از آنکه از سرادران
قلیخان افتاد و در بسبب و گفت بسبب خود را با آه است که از آنکه از سرادران
چرا که قلیخان بر جنت و غم را که آنرا فخر خود را است ملا در دم فروخت و در میان
آستین خود بست و بر سببان خود سوار شدند و در شهر پهن آمدند و در حرم پهن
رفتند قلیخان با ایشان گفت از سرادران وقت است و خیر و شفقت را
بر سر آخرت اختیار نماید و از پاشا هر دنیا بگذرد پس از آنکه از سرادران
را که رودش به خود از بر شام از این بهر چه مبتلا شدید و از این شدت فرج را است
فرا بهر سر خود آمدن از سببان و گفت فرسخ پیاده رفتند و از پاشا را که از ایشان
خفی جان شد شبانه از بر ایشان پیداشد گفت در راه را تا شهر بزرگ
یا از آب بامید بهر راه گفت آنچه مرا امید نزد من موهو است بلکه من بهر
شماره و بهر پیشان من موهو و کمان هم که در تخته پیشان ایشان گشتند از سرادران

غیب را از صبح گفتن یا از است که مراد از شرف نجات خواهد بود بر سر خضر را با نقل
که در همین راه خضر ایشان شنید بر ما ابرایشان افتاد و رسید گفت در دل من
افزاده است آنچه در دل شما افتاد اما ملاحظت دهید تا کوسفغان را به پیشتر
برستیم و بشا طحی تو هم بر ایشان توقف ننهد تا کوسفغان را به پیشتر
و بر سر علاجت خود دست نراند و میگوید و با ایشان طحی شد و به پیشتر
رفت باقی شما آن که میبود که چشمها را خضر فرمود رنگ بیاورد و به
و فاشتر قطره بر چشمها آن که دیدید و گفت من بر این که بغیر از ما
رسا کند سنگ بر آن نیز نه بر کوه و یک است تا کله بقدرت خدا بعضی آن گفت
که از این راه را از شرف و شفاست گفتم بر آن را خضر ایشان را بگویم تا از راه
که در آن کوه به پنهان شدند و آن غار را و میبگفتند و در پشوران غار چشمها را
و در قهقان میبود و از به پشوران میبود و او آب تناول کرد و چشمها را آمد و آن
خواهید از غار و هر نوع بکشت الموت قبض روح ایشان بکند و بر شخص ملک
موت که از به ایشان را از به پهلوی بکشد و بر او تیر سال بکشد و به پشوران
طحی بخیزد و از آن آفتاب از وقت طلوع آفتاب غروب شعاع آن بر ایشان
چشمها را و من از غید کاه میبکشد و از احوال آنجا از آن سوال نمیکند که بگوید
با پیشتر از آن خضر سوار شد و از عقب ایشان آمد و در غار در به ایشان بجا آمد
و از آنجا به در غار بکشد اگر من غار استم ایشان را عقاب کنم زیرا که از
طحی که در غار استم که من بر ایشان را هدیه و در غار با یک سنگ بکشد
و با صاحب غار گفت بگویم بایشان میگویند که از ایشان جدا است ایشان را

شجاعت بدم و از این غار بیرون آورد پس چون سال بدان غار آمدند چشم
حقان خوابت آن بن دارند که گماند از فرج ابراهیم و روح در ایشان و شنیدند
شدند چشم طبع که گفتند اطلب از غایت پروردگار خود غافل نسیم چون آن
آمدند دیدند چشمها را بست کشیده و در میان خشک شده که از ایشان گفت
امروز بسیار عجیب است چگونه چشمها را بن و فرود و همان بن کشت در کشت
پس کردند و گفتند که از خواب را بیدار شدند و طبع چشمها را بیدار کردند
و چون گفتند که سر از خواب بیدار شدند و طبع چشمها را بیدار کردند
را هر که در کوچه و بجانب شهر برآوردند و موضع چند رسید و منور شد و دیگر
هر که از بیدار بیدار شد و از شهر رسید و بدید علم بسیار بن که اندر آن کشتند
لا اله الا الله رسول الله پس نظر که بر آن علم دست برآوردند و هر
میکنید و میگفت که در خواب بر ما این اوضاع را بعد از آن داخل شود
و بیازار آمد بنزد مرد خرد و پس بیدار بن شهر آمد و گفت افندون پس
این پادشاه چه نام دارد گفت خید از چشم پس از سر آن آورد و چون از او
و گفت بن بدیدار چون ندید و بدید که از چشم و بدید که آن پادشاه
با علی که هر روز هر چه مقدار بدید و آن هر روز ده درهم و در شش ماه
بسیار گفت که هر چه بدید و بدید گفت این قیمت ضایع است و بدید
قبل از این در این شهر فروخته و از این شهر بیرون رفتیم و مردم در میان
بهرستند پس بدید دست غلیظ را گرفت و بنزد پادشاه بدیدند
پس بدید این جوان را بر سرش آوردند و بدید گفت این مرد که بدید است

[illegible]

داد غلبه گفت بکار بر حکایت و قیاس و حقیقت و در اینجا خوابیدند
یک روز با جعفر روز غلبه گفت سید و ده سال در خواب بود و قیاس بود
و فرزند از کر که او که شد است بفرزند خدا و ستاره جعفر نام دارد و او را هیچ
و پسر بریم است و خدا او را با آسمان برده است و اینک پهلوان و مردم شهر آمدند
که شمار را بپند گفتند از غلبه از خواهر خدا را یافتند که اندر بار عالمیان غلبه گفت
چون فرزند گفتند یاد ما کنیم چه باز خدا جان ما را بستاند پسر دستهای عادی که
و عطا آورد و بعضی روح بیتان پسران در پهلوان آمده و هفت روز در غار
کشته و کشته را یافتند پهلوان کسان گفت اینها بر دین ما بودند
استجیر شد غار را بستاند بیا کنیم و پهلوان دیگر گفت بروین ما بودند
کینه بیا کنیم پسر را بکشد و در این باب قال کند و پهلوان بستاند
و استجیر شد غار را که پسر حضرت امیر المومنین علیه السلام و محمد بن
مواقتت با خود در توره شام است و کجاست بگرفت بگرفت و کم که فرزند
میدهم بود و اینست خدا و صالت هم مصطفی صلی الله علیه و آله و آت
و بشما معتر از امام محمد باقر علیه السلام و عامه نیز بسند از پسر روایت کرده
نصرت علی در تغیر خود آورده و شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر از غار
عش فارق شد منوبه قبرستان بقیع شد و ابو بکر و عمر و عثمان و حضرت
امیر المومنین علیه السلام را علیید و فرمود بر بوسه صاحب کعبه و جانب من
بایتان بپندار و بگو اول تو سلام کن من تو پشتر است پسر تو را پسر
ارمان اگر جوابی که از شاه بپندم منم و نیز بر بند و اگر این جواب گفتند

[illegible]

[illegible]

وَسَدَّ دُسْرَ وَجْهِهِ وَاسْتَبْرَأَ وَحَلَّوْا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَمُوا
وَبَعَثُوا بِأَطْهَرِ رَاغِبٍ كَفْتُ وَأَوْصَانَا الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ
وَعَلَى كَفْتُ الَّذِينَ يَعْمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْكَوْنِ
وَمَنْ كَرِهَ مَثَلَنَا أَنَا عَظِيمٌ ذِكْرُكَ فَصَلِّ لِي بِكَ وَتَحَقَّقْ عَلَى
أَعْيُنًا شَرِبَ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يَخْرُجُ نَهَايَ خَيْرٍ أَوْ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ
سَيِّئًا أَوْ أَسِيرًا أَوْ بَيَانًا كَلَّمَ سَيِّدَ كَانَتْ أَهْلًا
رُوحَانِي طَهَّرَاتِ خُورًا وَحَالَتِ حَيَاتِ وَحَالَتِ بَدَنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَدَّ يَدَهُ خَفِضَ كَرَمَهُ نَادَى بِهَا شَدِيدًا شَدِيدًا أَهْلُكُمْ أَمْرًا طَلَقَ رُوحَهُ
خُورًا بِدَنِ بِكَرَمِهِ نَادَى وَنَارِخِ أَهْلَكُمْ كَوْفُ وَدُرُوفَتُهُ نَادَى رُوحَهُ لِأَهْلِهِ
وَتَجَلَّدَ أُولَ الْجَبَابِ بِسَطْرِ رَسْمٍ بَعْدَ عَرَبِ حُلِّ جَنَابِ لَا يَتَابَعُ
أَنَا فِي بَنَاتِ عَابَةِ تَرْغِيبِ بَرْدَةٍ وَبَا عَابَةِ بَعْضِ كَفْتُ وَفِي بَعْضِ كَفْتُ
بَقَرُوشْتِ بَعْدَ دِكْرِ بَنَاتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَفِيقٍ وَنَزَلَ كَرِيمٌ
ضَائِعٌ حَمْدُهُ خَطِيبًا ذَوْرَتَانِ نَارَانِ سَفَرًا فَرَاغَ زَانِ أَسَى وَفَرُونِ
عَلَى مَوْكِنِ وَتَوَسَّلَ شَرِيفُ دُخْلَ طُغْرَاوَرِ رُوحِ وَدِكْرِ كَرِيمِ
كَدَنَابِ طَالِ وَتَجَا وَجْهِ رُوحِ نَسَبِ وَفَرَاتِ عِلَّاهُ حَضَرَتْ بَنَاتِ نَادَى
بِيَا نَسْرَ وَنَزَّ أَتَشْرُوكَ تَشْبِيدَ رُوحِ سَفَرِ مِنْ كَفْتُ مَوْلَاةَ فَعَلَى مَوْلَاةَ
اللَّهُمَّ وَالْأَمْرَ مَوْلَاةَ وَمَوْلَاةَ مِنْ عَادَاهُ وَنُورِ طَرَفِ مَعَارِيفِ بَنَاتِ
مَسْلُوكِ دَاخِرِ وَبَا مَعَادِ كَرِيمِ كَلَّمَ مَرَاتِفَ أَفْئَتِهِ وَجَمَادِ رُوحِ وَنَزَلَ مَوْلَاةَ
فَا مَبَالُوهٍ مِنْ وَأَهْ حَجَابِ بِنَا نَسْرَ كَلَّمَ أَتَشْرُوكَ كَلَّمَ خَطِيبِ

انرا که بر طرف بنده در زمان دوران کمر و عنقه
گذاشته بهیچان اجل تو بودم و اینک گفت و از نزد او بر سر است و در فتوح
این عالم کوزه رویت بهر آنکه سیرت شد که شریفه بنیاد
که زوجه عبداللہ بن خلف بن فرابا بر کشید و سایر زنان عجب
یا قائل احباب بجا منتظر ایام جمع بگشتند و هر یک که
مجبور و آواره گفتن آغاز کردند زوجه عبداللہ بن خلف گفت بنده
حضرت امیر علیست هم نگاه بجانب آنکه فرمود جان و آگاه باش از صفت من
علاست فیکم که ملا و شرف گیر و بد کو سر حلا و جد تو را دهنده بدو هم تو را در
احد وزج تو را در حبل قبل آدم اگر مرگشده اعتبار نماید و چنانچه
از آن وقت بر آید بکشم ما در هر در این سلاست بجز بجا نیست
و فرمود من قصد کن دارم در این خانه بکشم و هر که در این خانه باشد
سیاست کند از آنم و آرد بجا فرمود عبداللہ بن زبیر و دیگر از اعیان
السیف و حبل خضر تو را آن خانه بجهت میدادم و لکن من عاقبت
مرا خواهم بجا بدهم و سایر زنان مصیبت زده از طبیعت این خطا
و از استخوان درشت خالوش گشتند بعد از آنکه تو را و حکایت از دست
تمام شد حضرت بر خلاصه روانه شد و در کوفه هر یک بنویستند سر و نشان
جالات بهیچان راه آمدن حسن حضرت امیر را هم رساند بجا نشاند
آن امام تمام آمده و گفت ای امیر ای امیر ای امیر ای امیر ای امیر
که کیفیت آن میداد باین

تیره سفره دار رخسار منور و مستم و نورانیته بر اسرار غریب مبدل و او گوید
عایشه سرخ داشت که از جانب بخت چهره داشت زاده به نام صید زان
عایشه آرا مکیان جریست و با خاص و عدم می گفت با همکار بر آینه و بکار زان
سفره نه مستقول بود و هیچ چاره بجز رفتن بیدته غارم و کمال اضطراب و بیقرار
نشد و شد که از آن روز و شب بصره عایشه گفت سلام المؤمنین عباده بن عباس
نزد تواند و به نام تمام رسیده و منضم باو بلند و خرم و اما از نور با چنین مفعول
و محاربه با او شنیدم چنانچه او بفضیلت می خواست باز خانه بران رفت و بعد از آن
بیشتر المؤمنین خواهد و با تو از این مفعول سخن گفت و تو به آقا بقول او که می
اکنون چه افتاد که بقول پس او این همه اضطراب برداشت و عایشه گفت این
چنان بطل و اول فرزند بطل و از زوجه ای قبول است و من و هم رسیده و با سلام
مرسد و میر و ابده بر سینه طهر می کنی که اند و بدش دوست او بخاطر فرستاده
و قبل از او اطلاع داده بخاطرین سلوک راه مدینه بودند و او را و دیگر داریم آن زن
نزد گفت آن استغفار می خواست عایشه گفت حضرت عیسی علیه السلام را از قیام چنین
نقد رسیده به میان دور القریه غریب فرستاده و ما نیز بعضی زوجات مطهرات
از آن حصه نصیب شدیم و در آن طلب می کنیم و مبالغه از حد گذرانیدیم علی السلام
زبان بلامت ماکشوده و گفت مبالغه از حد و حد گذرانیدید و حضرت را معلوم و چون
سفره و مادر که زیاده با او خوشنودت که می رسد خدا این را بر ما خواند صحتی و به
ای مطلقان بان بیدار و ادراج خیر و امن کن چنین خواهد بود اگر دست از شایسته
و شمار در وضع مطلقات قرار و در بر و بکار او بر شایسته بدل عوض و مادر او را نیز

[illegible]

شهادت بخیر و نیایش است نزد ما چنانچه معنی شده باشد در روز بخت
و مردان در هر سر خوار است آن تر است از آنچه می ترسند و راسته و بار خوار
اورا رضا عیاله است که نشسته شدن با او شهادت است پس آنرا گفت جنم
نزد انچه از قوا آمد و بخت مشرف شدم و عهد کردم نازده بسم با تو باشم حضرت
ایمروم بن علی که گفتم بحسب احتیاج و بخت بخت در آن روز بخت
قرین الحمد لله الذی لم یجعل له عند منسا واحدا الذی ذکره فی
کتابه که بوان نیز شکر می فرماید از راه که انداخت عمل از نزد خود فراموشی شکر
بگویم مرا شکر را که است عمل که کتاب بهار خود جبهه عرفه فرموده و این مرد و فرستاد
همراه خود نگاه دارد و داشت باو بخوان غلامان پاک طینت با لاف و لاله و لاله
بجای حب و محبت شد در آن حرب شب که در رحمة الله علیه و علیه السلام باو مینامید
نار حجازه او را داد و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود
اهل بیت و در شرف العزه و در محبت السعد از اسحق بن ماسم مرویت
که روزی در دست راستش از شهادت و فضایل امیر مصلوا الله علیه مکتوب بود
گفت عوام بر منم که کان میریزد منم علی علیه السلام و فرزندانش را در دست نمیدادم
خداوند میداد منم فرط محبت علما با علی علیه السلام و اولاد او را و به تحقیق او را
معلوم است و منم از این عباس پرسیدم گفت منم در محبت سبک داشت
مخبرم منم سبک داشت که این آمد انچه در فرزند منم میداد منم فرزند او را
که گرانید و فرمود گفت منم در بدنه کانم حسین از خانه بیرون رفته اند و منم کانم
هر چند منم فرمود منم از فرزند علی بن عباس گفت ای ابن ابی قحیف

مردان تراست مردان آن که عسر و آساکه در دست برداشت و گفت با جمیع
المنصفین و حال این مردان فرزند من شدند و محفوظ ماندن آن خط روح الامین
در سید و گفت سید ابراهیم بنانده و یکم شد و ابان بود در دنیا و
فاصله و در ابان الفضل است ابان و آن هر چه در خط و انبار اند
رسول و احکم بجلد استماع این با رت خوب و احکام و خط و در آن کج
جز سید نزد آن هر چه میگردید که را که گرفته و آید و سید که میگردید
و در ابان گسترده و باز و دیگر را با یکدیگر و در رو و جوانی ابان
نشسته و بشقت تمام هر چه سید و سید تا که سید شدند پس از آن
بر گفت راست و ام حسین را بر گفت چنان شدند و سید و سید
و در سید و در ابان و احکام و سید و سید و سید و سید و سید و سید
فرمود و الله شرف و بزرگ میبدم شمار احباب و چنان بزرگ داده است شمار از آن
ابو کرده و گفت یا رسول الله که از این همه کوشاره و حش و ملا و در بر دارم
فرمود این بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
مؤمنان حاضر شوند و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
حسین را بر گفت و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
به بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
فرمود حسن و حسین از جد ابان محمد رسول الله است و جد ابان
خداوند است و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ

که سبب انعام است در دنیا و آخرت و پدر ایشان علی ابن ابیطالب و بعد از او
دوست و هم ایشان جعفر طیار و عمر ابان نام از بخت آب طاب ایشان
بهر وقت و حاله ایشان زینب بنت شمس انگاه گفت خدایا این جوانم
که حسن و حسین را در و پدر ما درستان ایشان در بهشت اند و مرا هم از و که
ایشان را در ششم دارد و ابلا با و در تریخ باشند و او که بداند و ان شریک است
در دنیا و بر جنت چنانچه از ایشان که او از و در کور او گرفته بعد از این حکایت
بیان مرغ و در تفسیر حافظ و بیان آنکه هر یک یوم فسق السامه بالانعام
مطهر است آن غلام در روز قیامت بکاه فلانسان را سر تضرع علی علیه السلام
زیر اثر مظهر انجلیب همچنانکه در دنیا او را عجب مظهر عجب و آخرت نیز
او را مظهر مظهر سازد و قلند از حکم گفت انا و علی بن ابی طالب
مطیعان جمیع الله و ذلک النور و بعد سه قبل ان یخلق آدم ناد
عشر الف عام از پر نور او که در آورده مخلوق شده باشند و این عمل
نه جابر و نبوت زیرا که بعد از نزول آنکه که ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی الاخر اصحاب استغفار میخوانند یا رسول الله عز و الا که است
و علی بن فاطمه و حسن و حسین علیه السلام و اینچنین و نزول آیه سجد
آیات بر قوم که بدین معنی حاصل شده تمام کتاب ارض و سماء بر محمد و علی
و آل پاک ایشان را صلوات و سلام میفرستند اگر فردا هم مبارک و علی
شیخ خوانده باشند ابواب ایمان را مجال شک نیست و نیز عز و احادیث
آورده بر و در و روزه بهشت معلقه است از باقوت احمد هرگاه او را بچند

میگوید یا علی یا علی و در کتابت الله
که رسول خدا فرمود شب معراج از هر که
نفسش در روز شنبه که او بر آید بخود باز و روح او این
کجاست گفت رسول الله شب شنبه نشاند و سؤال که چه فرمودم و دیدم علی این
ابو طالب است که فرمود هر که عمل علی شب شنبه از من آید به کفایت و لیکن چنانکه
از نور علی علیه السلام این روشن شد را آنچه در مجمع ملک فرموده بر هر کس
در روز جمعه بخالد هرگز در روز شنبه این نمیکند
و یا المنجین عبد الله انصار مرویست که رسول خدا صلوات
فرمود که هر که بر آسمان و بیرون آسمان حاجت بگوید و حاجت
میخواهد خوش بگذرد و برین است بایم و خوش بماند و در روز شنبه علی علیه السلام
انجمن اسلامه و بیست و دو عالم غیب بسیار است
در روز شنبه که در روز شنبه است نظم که بیا و در روز شنبه که در روز شنبه
حق در روز شنبه که در روز شنبه است نظم که بیا و در روز شنبه که در روز شنبه
مستحق شنبه که در روز شنبه است نظم که بیا و در روز شنبه که در روز شنبه
و یا من الله ان الله عباس مرویست که در روز شنبه که در روز شنبه
از روزهای عبد الله بعد از نماز عشاء نزد شهباز عبد الله که در روز شنبه که در روز شنبه
مستحق الف لام الحمد را میداد عبد الله که گفت ای اهل المؤمنین بهتر میداد
ایامه و مستحق الف لام الحمد تا باستان فرمود هر که بخالد از شنبه که در روز شنبه
بگوید که بعد از شنبه که در روز شنبه است نظم که بیا و در روز شنبه که در روز شنبه

خبر آن بجزو جان فرموده است که من شنبه کفتم به بابایم و منین
شنبه و میران کفتم فرموده یا عید الله لو کنت فی المثلث الفاضل و قوه
صیغین بجواب خبر عید الله اگر بترسم در بیان معاد سوره فاطمه را
بار کفتم و فاضل شتر را و نیز فرموده فاطمه را که در شب بخواند از آتش و زخم
نجات یابد و هر که معانی را با جبر مانده و جیت له انچه این عباس
علم خدا در شب علم آنحضرت است این قطره باقیم و از راز مروت و راز
ایر المومنین صلوات علیه و آله و سلم شنبه و قوه بیام جسم الله
سبعین اجیر این که خواست در تفسیر چشم و فاضل شتر بار کفتم و هم اندر
مروت و راز مروت ای المومنین علیه السلام فرموده که اگر خواست از احوال جمع
مردم را خبر داد که لکن ملاحظه مرغیم در اطوار آن در مجلد نامه جدید
مستور است حضرت ایر علیه السلام بالعباسی که میفرموده در زمان هیچ خبر
نازل نشد و در بر و بوسیل و بیل و لیل و نهار که میفرمود آن عالم بیانشم
کردن شان که و کی و کدام وقت نازل شده و هم مروت و سبک باری
کست لکن علوم صورت و صورت و تفسیر و فقه و معاد و متعلق و غیر
و نحو و غیره علوم علوی الا قیاس و حکم غیر بر حساب ایر المومنین علیه السلام
میگویند و در روضه الشهید مستطرد است سلطان اولیا علی مرتضی
که قائم انبیا و اولاد با این علوم آموخت و هزار باب و هزار باب و هزار باب
و در فصل الخطاب از این عباس منقول است و جمعا برده جزو علم آورد
و در جزو آن تنها باب المومنین علیه السلام داده و یک و دیگر کتاب علیان

قصه بخیر و بخیر است و منصف علی در این حصه هم شریک غالب است
و در ثواب الهیه مستور است و منصف علی ابن ابیطالب علیه السلام جمله کوفه
رسیده و باقی برادر منجیح گشته میان ایشان جوانی بهر خاکسکار زن
نمیداد و در حضرت امیر علیه السلام بیداد نماز با دعا و شکر و فرموده و فلان
موضع مسجد است و متصل آن مسجد خانه و در آن خانه زن و مرد و بچه
نواح دارند و در دهان را تو در من حاضر ساز آن شخص بخت ایست
حاضر نمی آید حضرت را و بسواری آنها نمیداد و فرموده و شب خصوصیت بدو و در
کشیده جوان عرض کرد یا امیرالمومنین خیر من زن را در کفاح خود در آوردم
و پسر آوردم از او نفرت در روز من اگر توانستم بخت عتازت بخت
از آنوقت با من نواح دارد و ناله زن آن تو رسید پسر در مبارک است
حاضر آن نمیداد و گفت بسیار سخنان است بر شما طلب باید که برود و
نیاید همه بر خاسته کناره گرفتند و نگاه کردند و بخت آن که فرموده این
مرد را سرگشت فرمود و بخت فلان با فلان شخص ترا بخت بخت
از برافضای حاجت بیرون آمد و او با تو جماعت که همان شب است
شد و آن را از راه با و در محاطها و در روز من و در روز من و در روز من
محل شد شب بعد و در روز از خانه بیرون که من فرزند من ولد شد و در روز
محمد بیرون دیوار محل قضای حاجت بود از آنکه آید او را بر فرمود
سنگ بخت او را از آنکه اتفاقا آن سنگ بر سر آن کودک رسیده
در بخت داد تو سرش را بخت پسر او را همان گذاشته رفت و بخت

واما حال ائمه انداخته اند آن دهن تصدیق قلب بخان فخر از روی صورت
 حال چنین است با ائمه المومنین بخور و قیوم و یکدیگر از کبریا و ائمه احد غیر از قیوم
 و اما در مثل کاه پنجه پس از قیوم حمله شده و در لطفان قبیله از آنها برگرفته
 به تربیت ائمه کوشیده و غنیمت یک شجره است آن بگوید آمد و دور از
 حیات و انبیا را از قیوم تا سر خود بر نه که گفتند که در سرش بود و باقی ائمه
 و اما عورت این همان پسر است که در ارض عتق الله شهادت از حرام محض
 داشت پس سر خود را بر آرد و در شواهد النبوه و هم در معراج النبوه و زمره الزمان
 مسطور است و حق رسول خدا صلعم و اعراف و آجاست فی و در معطر شریفان
 مبارک شد با ائمه عظیم پرواز نموده بعد از ده روز عراشه تا نایب بدست برقع
 بروا کننده داخل مسجد شد و گفت اسلام علیک یا احسان و رسول الله
 از شرافت شد عیال عرض انداخته و گفت انکان محمد قد مات
 فانا لله و اهل بیت عظیم الله با جود کم و حضرت نو بکم و ما اعظم
 مصیبتکم بموت سیدکم و بکر گفت و مبعوث شما کیست او بکر بعلی بن
 است از قیوم از در و با ائمه المومنین صلوات الله علیه آورد و گفت اسلام
 علیک یا امیر المومنین حضرت امیر فرمود علیک السلام یا معطر
 و صاحب السیر ابوبکر و حاضران از جواب حضرت امیر منجربت از ائمه
 گفت از علی نام عزیم دانست و اما صاحب السیر بگوید که گفت حضرت امیر
 گفت برادر من محمد مصطفی صلعم ملا خبر داد و کیفیت حال قیوم عظیم
 اگر خواهی باز در میان آورم معطر بر سید نام تو چیست فرمود علی بن ابی طالب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

خدا را شانه از کعبه چسبیده و زور و نباشد امید عصاره سر علی بن ابی طالب
ساحران را فرو برد و در دستش آوازه می آید و ملقفت می آید و نطق
که یک بیت پسر آفتاب آسمان یافته و نخواهد یافت آن دیار نیل است
که حجاج از هزار قوم موافقت یافت و آن بیع آمده و آفتاب بر آنجا نیل
جانبی که آن قورش میخواست و بعد از گذشتن قوم آب برهم و بجهت بحال
بازگشت و آن جلگه در میان از او متولد شد سگی بجهت ناله صالح میفرمود
آه و آن سگ سحر میخورد که در غریب بدو است و آن زنده است
ساعت بزاد و بریم مادر قیصر است که یک ساعت حاضر شد و یک ساعت
داشت و ساعت دیگر جزو را شدن گرفتار شد و حضرت علیه السلام
و آن در دست هرگز و در غریب بحال است و در دشمنی هرگز است
نخستین موت اجات است و شرف و شرف مومن است و لا شرف کافران
و حسن اشیا صورت نیر آدم است و آنچه اشیا بدن پادشاه است و آنچه
اول مردم متعلق مشوا گشت شهادت است و آخر منزه و غیر بریزد
استخوانها سر و پان و اعضا طاعت است حضرت علی با اربابش نیل است
و بوسه جنت بداد هر ملای و صاحب در آنست که حاضر شد آن سر
دفتر اولیا و او سرور آفتابا و او سرور و در آن علم نبوت است و آنست بفضل
او زبان سخن گویند و ناگهان متضرر گفت علی را بر فرمود مطهر است که بایست
و لالت که بر فرقت آن شب علامه صفات کرم حضرت ابی طالب است و بر فرقه
او شد و فرمود و لالت غیبت فرمود که در غیبت که فرموده است و در آن

وخرج ايمان نهار حضرت ابراهيم عليه السلام عنده فوسا عنده فوسا عنده فوسا عنده فوسا
وقت وفارقت اوست از دنیا چشم او را حشر در آمدند و دیدند و خبر ابراهیم
مطر حسابند و جان بحق تسلیم کرد صاحب بخیر و تکفینش غم نریز یک بغیر
ست شهادت حمزه علیه السلام در خون خفتند عبدالله و ملا عثمان و در اربعین
جاء الله علامه سطور است که چنانچه حدیث انا ما ندید العلم و علی بابها
بکوش بجز از غار رسیده از راه حشرده نظر از علامه خوار از راه ابراهیم
فرستاده گفتد با علی ما که کدام از تو یک سؤال داریم اگر جواب ما هر کدام را
جواب داده پس بدانیم و نه تحقیق قدر بدین علم رسول حضرت ابراهیم علیه السلام
فرمود پس سیدنا نجم بخاطر دارد پس کجا پسر آمده سؤال نمی علم نیست
یا مال حضرت فرمود علم بهتر است گفت چه دلیل فرمود علم برات بهتر
و مال برات قارون و هامان و فرعون دیگر پسر آمده چنین پرسید حضرت
فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال نگاه باند باید و علم را خود نگاه باند
باز دیگر پرسید آنحضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال از کس
بسیار و صاحب علم را هر است بسیار است دیگر باز پرسید آنحضرت فرمود
که علم بهتر است از مال مال بخیر کم می که علم بخیر زیاد است دیگر
پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا که مال را خود محافظت باید که علم را
ساجت محافظت نیست و دیگر پرسید فرمود علم بهتر است از مال زیرا
که صاحب مال را تحمیل خوانند و صاحب علم را کریم خوانند و دیگر پرسید فرمود
علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال احسان طلبند و صاحب علم را دیگر

پست بفرمود علم بهر است از مال و برادر علم بهر است و شش مرتبه دل آن خدای
مال بسیار مرشد و دیگر بهر سید فرمود علم بهر است از مال و برادر مال بطول
خانه که مرشد و علم بهر دیگر بهر سید فرمود علم بهر است از مال و برادر سید
مال همچو فرعون و عور خدا را کند و صاحب علم گوید ما عبدناک حق قیاد
بعد از او حاجت و سوال فرمود خدا را در جان علی پدید و تصرف او است که
شما است سوال نماید تا ما در هر روز زنده ام هرگز حاجت مکرر نکویم و قیاد
و چنین علم داد از ابرار المؤمنین علیه السلام دیدند هر دو نفر را بهر قیاد
خود زبان به استغفار گشودند و سب و تلباس شدند در زینت الهی استغفار
که در زبان خلافت عمر خطاب علیه السلام و همان او شد عمر سید متبانه روز او را حیات
که در چنین رجلی بود با بد و برادر او را بهر سید شست گفت با ابا حنظل
بجز این معاذ که در این بخش و در هر روز از قیاد مننت غلام هر روز در راه
و خون بریز و غنیمت دست میدادم و حق را دشمن و برادر مجبور و برادر دیده که هر روز
و از قیاد غیر هم و بهر است امید ندامت غیر این سخنان سید بفرمود
و قصد اعطای پاره که او را بهر سید را بر انکس و از پسر او که تحت هر چه
آمد است و الله العالی و دید و برادر سید کانیات و خلاصه بهر است
گفت باین علم رسول الله ص و را سید فرمود معاذ که هم و بهر سید برادر و برادر
رفیق چنین و خان گفت امام المتقین صلوات و سلام و برادر می اندک گفت
من از دوست غلام معتر است سباس از خداوند عز و جل و سید غلام نور
با کرامت فریق غلام و آنچنین زبان را ندیده و راه غلام و برادر غلام

[illegible]

شکر تر حصار نهاده شد قلعه کبان در شب با خبر دادند که اهل بن آمدند و راست
هم سوار الله علیه و آله و سلم را عیان کرد در شب حادثه برادر خود را همراه آنها سوار
نمود و گفت بیرون خلام و بین آن سرکش که است چنان که شمشیر بزرگ و بزرگ
این خیال کند حادثه غیر معمولی حصار برآمده و از خندق گذشته و در برابر
شکر اسلام صف کشیده و بابت و نظر پایش آن آثار و طاقش را و که به
نیزه در دست است بر آنوقت و در میدان آمده مبارزه طلب نمیکند از اهل بن
بر زمین رفت بعد از آنکه سوار آن غالب و از نوکستان آمد و درین
ازین درجه و بزرگین انداخت و غنیمت او را جابر بن عبد الله و دیگر مبارز طلب نمود
و دیگر میدان فرستاد الله جند مردم در آن کافرخش شک بر خاک افکند
و دیگر کسب میدان گرفت و در کسر را میفرمود که قبول نمیکند و کسب میدان
نمود و گذشت که از مبارزان گفت که تا آخر محاف خود این کار را باقی بگذار
و سالار مردم را از بکلیه زیاده تر است خود این روزگاه قدم بر نه فراتر
سپاه را از مرزهای که از شهر سالار با مقدار اصلا جواب نفعی ندارد نظر فرستاد
مشان و خندان هم دیگر کسر مجال آمدن میدان حادثه نمود و در حصار
قلعه نشسته بر در ضربت شمشیر افین میگفت اخلاص مع موسایان
بما یجبت و در شکر سلام و تحنند و نیز مبارزان شکر سلام سر راه بر حصار
که در جنگ هستند چنانکه کام کارند که قدم اهل بن هستند و نماند و
مول جان و در یک روز نهاده و سالار را در بند پیغمبر را فراموش نمود و اجتناب
و گذشت این هیچ عارضه و سبب از بر فراز که نماند و نیز بر اول خلاصم

روان شد و سر بخاست و پیشتر انگشت به شکر رسول خدا از در کرم فرمود آمد منزل
نخورد و در خانه آمد و ز کینه پسر هر یک شبنم که نام پسران خود را رفتند و دیگر پسر
ابو بکر را طلب نمود و او را با و داد و سالار شکر نمود و فرمود بر سر جسد و از پنهان
هر اسب و از هر گاه که سر میدان زخم باید تو هم با خود بیاورد میدان بگذارد و هر مردمان
آتش برافروزد و تا فریاد که شده باشد خود و سید ابو بکر در زمین و سرش در خاک است تا آنکه
باید بگریه و از هر یک در حرم بود و هر یک که عادت همان ساعت بود
سوار شد و فرج قهر و زاری را بر داشتند میدان زخم بایستاد و سپاه در پشت سرش
صفت کشیدند ابو بکر نیز با اهل دین در برابر آن بدین صفت کشیدند و بایستاد
دین از خجالت و بر زبانه هم قسم با هم نمودند و از آنجا که در این روز یک روز که
شاید از خجالت و بر زبانه هم و از آن طرف عادت با قوم خود گفت امروز از سر
بیدان منم و خود را آید بهتر است و یکبار که برایشان حمله کنیم و در از این فرستادن
و یک آن بر آیدم انقوم گفتند حکم ز است پسران کینه و از هر یک با فرج خود
و یک بر آیدم و در لیل دین آیدم و اهل دین شوشه کشیدند و سر را برافروختند
القصه شکر از در غضب هر یک که تیغ میزدند تا که نظر عادت همین بود و او
هر صلوات الله علیه آفراد و در دست ابو بکر است آیدم و بایستاد و بایستاد
علم دارد ابو بکر و بایستاد عادت فصاحتان داد با هم گفت این لوله را با هم کشیدند
استان و در دست است این با حیا بخت یافت و در هر یک که بر نهاد و در هر یک
که در هر یک که در دست شکر و مسکنه شبنم است که در هر یک که بر آوردند و در هر یک
خبر و در هر یک که در دست شکر و مسکنه شبنم است که در هر یک که بر آوردند و در هر یک

بنبر رسول خدا صلعم آمدند باز از در کرم و ملازمین خود گفتند که می دانم از انظر که کجاست
با بکشت بدو در آن حصار و روز دیگر با بصره را طایفه و کوه و کوه را با و دلا و فرمودند که
حصار و بان تابکاران آن خانه خانه بکنند و چند ماه دین و ده که گذشت غیر تر است
از حکم رسول خدا صلعم عدول نماید تا راه را بگرفت و بعد حصار روانه شد و در آن حصار
نگاه که و بوسه عظیم تر آید فراوان در حصار را خبر که و بکنند و از در
باجارش گفت هم نزد ما قرار آید عارث بکنند و در مقام در پیش و باغ
از قله بر آید و در پیش و سپاه از عقب مثل یک کوه در بخاک و در آید میدان
و در برابر لشکر اسلام بایستاد و از انظر فهم عمارت که از پیش و در برابر جف
بر کشید و بایستاد و پیش و فوج می گفت آمدند معلوم نیست سر کشت
و یکبار که مرکب بگرفت و از انظر ف نیز لشکر اسلام با شعیب و قتیله و چون
آمیختند و از هر طرف یکدیگر را می کشیدند قضا عارث باغ و خند و شمشیر
خوار و ریب و آید و بعد را همان خیال بود که بخاطرش رسید و آید و
در وقت که فوج نظم همان راه پیدا کردند کین که خبر را به عجب از این
هر دو دند که در وقت بایستاد و در این فوج و با بکشت اما از انظر و چون
با فوج سر و از در فوج رفتند و لشکر اسلام همراه است و از فوج بکشت و از الله
می آید و در فوج و از فوج و در فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج
و در فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج
که در فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج
خدا و بنبر رسول خدا صلعم است و از فوج و از فوج و از فوج و از فوج

در این حدیث را دانستی هر کس مکان بر خیزد بجز این
چون بداند که علی صلوات الله علیه در چشم بگرداند و پیش از آن
نزد او روایت که از او میگوید میگفت ملائکه شب با جمیع خواب نبردند و
چون که بیدار آید بگویند بفرموده این آید و میگوید که خبر فرشته را شنیده
و چنانکه علی بن ابیطالب سلام بر میگفت خدا را تو این فتح را بدی
که آن وقت که پیش ازین حال یک کاه دست به جای نهاده و گفت اگر
خداوند از آن آیه که است غفلت تو نیست و منع غفلت تو که گشت بد
میگفت این چنین را و خواهرش را و خواهرش را و خواهرش را و خواهرش را
چون روزی و بر درستان بر خیزد که است بخت سرور آید که گشت خبر شد
و اگر هر چه است از آن که بخت که گشت که خبر شد و اگر هر چه است از آن که
خودش را و میگوید که نا امید که در قول گشت که این را فرستیم که بخت شد
نزد آنکه جمیع امیدوار که در جهان بخت که کار را می آید بر که حاضر در
خداوند و پیش از آنکه خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد
و سلمان را در طلبش فرستاد سلمان بدو قیام نمود آنقدر است سرور او صبا
و در وقت که گشت با شرف خدا و ملائکه از حدیث که او که تو بفرست خدا صلوات
خداوند را و خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد
و اگر هر چه است از آن که بخت که گشت که خبر شد و اگر هر چه است از آن که
بخت شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد
چون بخت شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد که خبر شد

که خود را ندانست اندام با منبرش فرو خفتش از بس طرد و برانوردن بر سر منبر
بجای منبر بنان مطهر کشید از اعضا بجا آمد و با کبر کشید و از شدت بغض آب روان
چو خورشید روشن چشم علی بود و کاه که بر دستش ریخت آب و گفت از فرزند زان آب
از این دروازه برده و او را که گندار او را بهو تا بقا و رعایت کند از غنچه خنجر
که بعد از وفاتش بدین عالم ندیده دیگر از هیچ اثر نماند سرانجام شد کارگر
پسر سدا نیا بشکر اگر سبک آورده فرمود با علی عباس جنگ شد و پویش نه گفتن
نوبت است پس علی صلوات الله علیه طلب خلافت حریت و بر خیزد و گوید که
یاد و در خدمت رسول خدا صلعم بایستاد حفظ سالار دین بجز خدا افکار او آرد
طبیعتش بود که دست خدا را در دوزخ می کشید هر که در کار می بود بر قلعه و با قلعه
نیکوتر و خود را بر کمر و با صاحب قلعه همراه او با شمشیر بیکه میزد و در حدان شود
و هر چه او بگوید همان کند بلکه حکم او حکم نیست همانا درین گفت و سرور کائنات
شیر خدا را میزدیم اکنون بدین چنین جان فدا خواهیم کرد رسول خدا صلعم زنا ساز
دروغ علی علیه السلام خود شیر خدا رخصت گرفته بهو فرزندانش را در راه
بخوازش می کشید تا به قمر حرم کشم و پسر خدا قمره بهو با قلعه را نیکوتر و خود را
بهو و خود را به قلعه سوال کرد و حاجت خدا بهو فرغان میسر همین شده را تا به قلعه
با بهو جان می کشیم رسول خدا صلعم فرمود تیغ خدا از زان آب بر مدار تا بدین زمان
کند پس شیر خدا بهو قلعه روان شد و کوه و غنایا بهو قلعه بهو جان بایستاد و یاد
بجست و شمشیر آسمان در عقبش ماند و اول مجرای که از انظار الهی بهو قلعه
این بهو را که از انقبوت جهان بر سنگ نهد بقدر بکشد در سنگ نشست

[illegible]

و نوریت از قدس کلمه رسید و بعد از آنکه خدمت مرگه در دین بیاورد
انسان خواه که باست غیر یا بنو نجش و دیگر در بیع سر آید مرا و فرزندان
نیا شربت هم هم بنشیند بخندید و گفت با غم من دارم خود را با دو خنجر
از تب و فراز که فرمود فریب نه نیستم انچه از بیغ و سنان پاک و در بیارید
حادث بر شفت و گفت اهل تو نماز را در منعت بشیر به شوم می بینم
نزدیک انتر بنیادت و شمشیر عالمه فرق مبارک شاه اولیا و شهادت شهادت
شعر حادث با از سپرد دهنی و از زیر سپهر الفغانا بهی برق بخار که می بیند
و با خنجر که و غرورش از سر بدر رفت و کمرش زده که و هنوز سپهر راست که
به حاش اولیا نام خدا بر زبان جاری کنی و خدا الفغانا بر فرو فرود آورد
بر خود و دست از میان هم با شدش به کمال که به کمره تا اینجا که سبب انفسه شده
فاما از سوخته که کمر زده که از آن حدیث بنزد به جان گرفته که کمر
کر زبان بر فتنه بر خفته با شکسته تغییر و دیده دلی خور و با جوشش در آن
و چنانچه باز که بلب آکن و او و کر آن شیره بر در کار از عقب کمره که فتنه
خدا باز گشت و در آن دین از این فتنه کمره که گفته و در دست و بازو شکر از سر
نخست به جان با دیده که با آن قتل بران غم و در حشفت گفت و آنچه از سر زده که
و دیده که گفته در حشفت از فتنه کشته شدن براداشتر بر جان شرافت و در آن
و جوکن طلب نموده با که و از آن سر شریف و از دیده غم که بر خنجر و شمشیر و در
و کمان بر بازو مثال از دما که به نور و در دست بران شده و چون که سوار حرم
بخوش در آورند و سواران و سواران و سواران از این دست شمشیر

[illegible]

و سپهر را که آید بیخ آن بهیچند که جوید و خود را بر حق و بیخ آن که
 سرافراخت و دست بر فضا و افقار و از گفتار آن بهیچ غنای آن
 مبارک بزدان کزیده و از دستش دست و افقار بلند و
 از سر و جیب بگذشت نظم شدیم بر جان بهیچ نژاد بقا است
 سوم مجاز و بیخ است که دستش زیاده از دستش و نوره افقار
 و مغرور است و بیخ و او آورده حکم از پر و کار جلیل را بر سر قیل و میجای
 در رجب و از سر غنای آن است هر که باین دست و باز بیخ و از سر
 عدو تا شک محمدش بدو بار کند و افقارش هر مرق از او گذشت بر زمین
 سرش و از استیاب آن برق آتش و آن از قوم بیخ جان که زنده نخواهد شد
 بر و بر زمین و یکا شاه بر خردا بخت قوم بیخ جان سپهر نبرد و یکا
 باز و حق را که بر و جان خیر است اندک نوازد نمک که این خیر است بیخ
 که اطاعت خیر است و دست ما ماندیم بیکم خود جان و بر و عدو و شکر و بیخ
 گرفته خود را در آن دار که یک نام خواب برده آن شده بیخ و جان و برق
 که نپا شد که را برق زده و از خاک سپهر شده و از بیخ و یک افقار
 و در جیب و از بیخ و از افقار گفت افقار و جیب و از بیخ و از بیخ
 که شش شکست با افقار و یکا که بیخ هم که سرش و شد ایان از نام غلام
 بد که خواست نام را که بیخ و بیخ و از افقار و بیخ و از بیخ و از بیخ
 و بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ
 گرفته یکا که بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ و از بیخ

برافکند جان کلان و سپهر آتش بر درگاه القادری از خاک برآید
و بطرف بهمان که بهمان از جول جان رو بگریز تا کند و خلق عبور نموده
پای استندش مردان خود را بگریز خلق رسانند بر یک دست بیخ است
و بر سپهرها غریب گردانند از بل هیچ اندیش که بر یک بر زمین زده بلند شد
و از طرف دیگر خلق نیز برآید و آسمان را پنهان چو ابرو بر خلق خلق کند
و در جنگ مشرکان مشغول شد با روی بهمان رو بگریز نمکند و داخل قلعه شدند
زنان بهمان قلعه بنان بطعن کشوند و هرگاه شهاب شرم ندارد و در یک سر
گرازند بیخ و نیزه خود را بید و مهر را بر سر کنند و شهاب شرم را بید و مهر را بر سر کنند
شهاب در جنگ پیوسته باشند و هم از بالا حصار سنگ و تیر مرگند و هم از بالا حصار
بر کشته غیرت آمدند و ناچار شروع در جنگ نمود و کوه کان و زنان از بالا حصار
سنگ و تیر میزدند و جنگ می کردند و آتش برادر میان آفتاب و حصار از حصار
سروش کفرا مثال برک خزان بر زمین بر بخت خاک نام کوه را از بهمان
کل از سر بخت قطعا دارند ان کبر و دار سپهر است بر روی کار بیخ و تیر
همان داشتند و شهاب سپهر را برآید و بر بگریز تا کند و خلق عبور نموده
طیران گرفته نامان به سپهر را در حصار بند و خداوند بهمان حصار
و بر بهمان حصار آورده و آن نامت نیارده و بر بگریز تا کند و در حصار غریبند و در حصار
بستند پس الله نزد دروازه آمد و وقت غروب دروازه را بر کند و در حصار
سازد بر دست بر آتش نهان بر حصار و آتشها بر یک سر و دروازه افتد
و حصار چهارم بطور سپهر حصار دروازه را همچنان فشرده و هم کوه و خاکستر

که گوید بفرزده و آید صغیره زوجه طاهره از سخت بپاؤد و دنیا نشوید
نوعه الله اکبر بر کشید و آید را همچو کاه از کوه بر کند و او را از آفرین خدا از زمین
و نشان کافرو مسلمان از وحش و طیر از نبات و جماد از آب و آتش و از زمین
و غلمان و ملک و ملکوت بر آید و همه پسران سرور را بهمان برود
بشود و بزرگتر در بل گرفت و برابر سخن بر کشید و بقدره خداوند
نموده است در فضیله الفخار به بهمان حمد می بهمان چون دیگر ملک و پسران
و لکنه بزرگتر از کوه و کشید و در بهمان الامان سرور پسران از بهمان
پسران مردان از خون بر بهمان دست کشید و فرمود پسر خدا صلح چنین حکم
که تا که در نیاید در بین او و محکوم آید و او نویسد شما را امان نباشد و این
شما را سخنه و اول ایمان میم امان روایت که اندر پسر از فتح خیر و حلالین
از حلالی ارض و سما بخاتم انبیا رسیده و از اول جنگ عارث و کشته شدن
مرحب الله بیا ن نمود گفت حکم خدا انبیت علی علیه السلام و الله و طبع
و از روز مرد و کرم در بخشش کرد و جانبش خود عذر سقیمان پسر بخواه رسول خدا
بودند اطلب حق و فرمود بر در روز مکه و علی علیه السلام با کوه رسیده و او را
بگذار و فرمود با شتاب که فرمود حق بهمان حکم خواهیم نمود و از روز از زمین
خدمت بر سید بسور اید و ائمه حقین صلوات الله علیه روانه که پسر رسول الله
بالجمله بر آید و او را بخیر است از سب آن پسر پسران حبیب الله و السلام
فرمود که این و تمام قوم او را غضب نمود و غیر حکم فرمود و فرمود بر سر او
فرمود و در کشت زمین از خاک و غیر کند و بالا بردم و او را از سب و از سب

بوسه جو که برسد به استم بر تاب کیم نه از از هر دو کار در دست یک است
نراشید بد از دست اینقدر صبر کردی اندر در خواب بودی و کشم زمین با آن من
و طول هر قیاس کنجند بقدرت ساعت بر حشر و عذاب داشتیم تا که آن بیت
نراشید بخواب رفت بعد از آن از بابل خود بر تاب کیم و آن بار گذشت تا مثل که
نراشید بر تاب که بر لبه بابل حلاج است بر سر سید و آمدند بر سر تو بان غضب
که در جنت پاکت غنیمت و یک بیل و اسرافیل از بار حکم حسیده برید و بر زمین کیم
من غضب ناکست و زمین تاب را نالد و آنچه گذشته به بیان و گفت در دست
فرها آوردن خط الفکار نداشتیم که ما را بر بابل میفرستاد و در دست بر بابل
جدا شد و بعد از آن هر کس از شکر سالارین مراد جان قصه را بیان میفرستاد
که علی صلوات علیه رسیده بوقت خدا صلوات بعزم ملاقات از حالت تیرا بر آید
چشم ایر المومنین بر آفتاب جمال سیما رسیدن آفتاب در مقدمه شسته بود
و در مهارت خدا را گرفت رسول خدا بعلن باز نهم و خدا را آمد گفت شکر شد
و در تو سر کهن و چشم را بر سید و فرستاد آنچه تو با یهوان که در حق نایب
خبر داد و این کار را از تو مراد نه از او از کنندگان نظم بخوابم ز تو عند این کارزار
هم فرستاد جانب که کار و خوش حالت ایند و فرستاد که خواهد تو مذر آن به نیاز
چو گفت این چشم از غایت نبی عروان شد شکر چشم علی از شاکم نمکنند خدا سبحان
جالبه درو پسر نروان پاک و حسودان لزان غرت و اعتبار که شد قسمت مضاعف
بگردان اگر بوزر جگر بدارت شکر نشند تا فرق رسیده پسر هم شرمین و خجل
گرفتند آن کینا از اجل که حکام فرصت نداشتند و آنچه نیست نه از دست

[illegible]

شده او بجهت تر نور رسول خدا صلعم بردند آنحضرت فرمود اگر نذکات کنی در راه
کونا کن خود و سید باقوم عرب که ایامی در میان تو و حاضر کونان بهر درجاست
درین کیمتار فلاحه کبریا که فرج شد آنحضرت فرمود اگر نذکات کنی در راه نذکات شد
از غیر تو هیچ برنج نماند و هرگاه تو رنج گفتی بهر تو نخواهم گشت بهر از جمل و در حق
و بر حرف نماند است و در سعاد که در این گفتگو بخدمت جبرئیل انزال فرمود جبرئیل در پی
و خبر داد که بهر حال اموال و دیورات را در دستان و برانیم حضرت رسول خدا صلعم
چند نفر از انصار درین راه فرستاد تا که مال حضرت را بر آورده نزد منبر صلعم حاضر شدند
که از سرخی است در پیش از انداخته و در زیر لب نغیزد و فرمود سبک و زیاده نماند
رسول خدا صلعم بهر تو سوا پاکسر ملائقین جدا گشته پس بهر تو را دلیلان و بن جمل
افتند و مال بسیار و غنیمت بسیار و اسیران از میانان فقه بیرون آوردند و بجهت خود
رسول خدا صلعم حاضر شدند تا که سپید در پیش از آمدن و بهر تو که فست بر انصار و بن
چونیت صبدانند آئین که فست شد بر حضرت و غنیمت را نبودند و هرگاه آنهم که ان
که باشند هم بهر تو که ان بهر غلام و بن گفت که بهر تو که ان را تو فست که بنمائی
حق آئین را با لاسکت تا بر آن بهتر شمنه باز بدست آمد و بدین شمنه را خیر هر
به چمد و بکنند بهر تو خیر و بدست که نایل و بدین هم آخر شد آن شمنه آئین
میزان کشیده فست بر آن که باشد که بهر تو که ان حق و بدست را که بهر تو که
مستند بهر تو که گواه هر سوا بر بر آق حصه انهمان که که بگو تفاوت بهر تو که ان
که از دست بهر تو که ان عدو که بگو بهر تو که ان کار او در فضل ان خطا و بهر تو که ان
بروایت سیر المؤمنین صلوات الله علیه صلوات است که روز سبک انانیت

فرمود خاندان خود را با خبر حد بالباب فان الملا یکتب عندی احد
مخفی بجزایر را در بر بند در اید شطح فرست گهان نزد منند و بیکدیگر از من
دلشاده را بغبین پس فرج فرج از کاکم را منند و از انشده تعلیم گرفته
خواب و لایت آب بخوت سرود کائنات آهه و گفت بیکدیگر
نوشتر شدند و بفرات آب کجوه ملاجعت نمائند و در هر با خبر کردند
سعت فلما اثر و فلین صونا فعلت انهم فلما اثر و فلین صونا
سجده و از انشده و انهم و انهم و انهم و انهم و انهم و انهم
سجده و از انشده و انهم و انهم و انهم و انهم و انهم و انهم
در فصل الخطب طوطی در تان خافت هر خطاب بخود را از من
آورده و از انکه بجز حکم و جبر که ایبر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم
شدیم و بجز هر دفع القلم من ثلاث الجنون حتی یوا و عن الغلام حتی
بدلک و عن النایم حتی لیستغینت فملا و عنها بجز هر دفع و از ان
شده است از نزد فعال از من قوم باز خواست از دوازده ناکه بر کعبه و از انکه ناکه
بالع شوه و از انیم ناکه بیکار که بجز هر دفع که از کف از کف و از کف از کف
ایبر المؤمنین علیه السلام و گفت بجز النساء ان بدلان علی انهم خطاب
لولا علی طالت العمر و منفت نأه و من لا حجاب و مجلد اول جیب
مطهر است و در سال است و انهم انجوت و در نای عثمان صنفه لرقیبه
آورده و گفت بعد از عقد نکاح و فرج خلوت با تنویش بحدت شهادت
آورده عثمان با نال بجز حکم و جبر که ایبر المؤمنین علیه السلام و انهم

مع اینست بدارش آید و می کرد و در این سیاست تا حیرت است
بدری که در آن مجید می نماید و جمله وصاله نالون و صفا
نقل است از قبل و در آن فصل مقتضای حکم می نماید و در آن
نیز آنرا در آن حوالین کاملین و حوالین کاملین در سال است
اول آن ششماه باشد و با سال آن یک جزو می نماید و در آن
در آن فصل مقتضای حکم می نماید و در آن فصل مقتضای حکم
نیز آنرا در آن حوالین کاملین و حوالین کاملین در سال است
در بحث فن مطلق است که در المؤمنین صلوات الله علیه باشد
بمعاد و این عبارت عزك عزك فصار فصار ذلك كذلك
فأخس فأخس ففعلك ففعلك و حاصل نامه فرموده الله به فرستاد
معاویه رسیده و نظر بر این فرستاد که از دور عزك ففعلك
من السماء بفرستاد که از دور عزك ففعلك من السماء
فصابت و ملک الموت و هو أهلك بفرستاد که از دور عزك ففعلك
و عزرائیل در طلب معاویه متفعل شد و خواست که بفرستاد که
روان شد با معاویه و ملاقات کند معاویه گفت فأخس فأخس ففعلك
ففي الواو المقدس بفرستاد که از دور عزك ففعلك في الواو المقدس
فرموده بطور رسیده که این دلاور مقدس است معاویه در فرستاد که
سوار المؤمنین بفرستاد که در جواب عزك ففعلك علی قد بری و علی قد بری
آنرا در آن مطلق است که در المؤمنین صلوات الله علیه باشد

از بهر آنکه معاویه پیش از آنکه عواد را بکشد تا گویند و در بعضی از این مناره
 بنظر آید که معاویه بدان بنظر خودستیا که بدان مناره است و مناره را بنظر خود
 بسجده یا قیام بنموده و این مناره است و این مناره است و این مناره است
 معصک بنو سجاد بن ابی طالب و انت بعون الله عین و حق
 منته الوفا من کتب محمد **مثلا للحا بن المنتدح**
 و حال لها اهل البصر و التي **لک الویل لک فزی و لا تصدق**
 معینت اول غیر شیدم تو بنا میکنی سحر زبانت و حال که بنای محظوظ
 نوبی حق ابرق مغربیم چنانکه صد و زانو ما مشرقتان که اگر فی
 خود جارت مثل تار از جانت و صدق آن زن مغربیت بیوم گفت
 آنکه صلح و صبر بفرست و تقوی خود زنان نزد آمد و گفت یا رسول الله
 من در کتب صدق میدهم حضرت فرمود که **لا تصدق** یعنی تا که صدق
 حق و در روضه الشهداء استوار است **ایر المومنین صلوات الله علیه**
 ظفر آرد و آه نروان بر در بر کنیزت تربت سر باله در بر جان و کف
 از لک اسلام بنوا محمد گویند نزد آید بنظر خود بنظر ایر المومنین
 آنحضرت غایت کربان طرفی گویند و نزدیک سپید برانده کف
 بانکه کجا بود حضرت فرمود **شعر** بنیم در آید گفت **توجع حریفان**
 که این زنان ستاره مسلمان در بهبوط است و طالع ملت مهم و در نهایت
 چند در وقت کسرم در بهبوط و در مسلمان فوت که در این
 و نه چهره علی آسمان میکنی ملائکه بر فلان ستاره خیره

نام این ستاره نشینده ام بعد از آن با حضرت فرموده احوال آسمان چندان
وقتی ندارد از حالات ارضی جز بهر چه می بیند و در اینجا که البته مبداء و
ختم هر چه در خون است و بر آن گفت و الله اطلاع ندارم با حضرت فرموده
باز دنیا بدین عدد و نقیض که بدین منوال پیروید و گفت که من از کجا
بگویم و فرمود تعجیب رسول بلی العالمین و بگویم و فرمود حرکت کنید و بگو
استقام کم از ده نفر کشته شوند و از لشکر مخالفان کم از ده نفر جان بسط
پیر خیمه خیم نشیند متحیر شد پس حضرت ابی سعید را الله علیه فرمود بر قدم او
کند طریقه بیرون آمدن از دنیا و فرمود ششصد تنان عدد دهان که بگوید و از
احمال از در بیرون آمده بر تنی بر تن ایستاده و بیعت نمی توان
شد و آنحضرت با سطوت تمام و شوکت کلام در بر تیر و آن یاد و شوکر
خوار از راه ضلالت غیبتی یاد داده طغیان و عصیان انداخت
و در مقابل آمده راه مقادیر کند و در هر عرصه تلف بر آید و در فکر بختند
و جان از آن همه غم افشان بیرون ببرد و از لشکر اسلام نه نفر می
مشتاد و رسیدند و با و رخت ننگ کلاه از کلاه و با چرخ آشام با اصل
کشید و بعد از رفع فرمود آن و بر آید را بگوید و چشمتان شویید شده بعد از
چهل تن از لشکریان یافتند هم الله علیه و کتاب اما از امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که آنرا نزد پیغمبر صلوات الله علیه و فرمود و با فرموده از امام جعفر صادق
فرمود باینکه از امام پس از آنکه گفت مرا خدایم و در میان من و او نشد
با اتفاق نزد ایوب و رفتند ایوب و گفت چه میگوید و از آنکه گفت من خدا را می بخوار

نامة فرخام پسر رسول خدا صلعم پسند اخفست و فرمود
 ابو بكر گفت بخون اكر كه مرغفره را گرفتارم انكفره كواه مكنان بر
 با كنه افكاره اين اثناسم ترسيد انور و فرمود اتفاق اعلا عمر
 ساختند و فرمود طابق ابو بكر گفت پسر اخفست غضب كور
 ميخواهم مرد بر امك كند طابق امك خدا پسر اتفاق اعلا امير المؤمنين
 ساختند امير المؤمنين گفت از اعلا چه و فرمود ميكنم يا رسول خدا اعلا گفت
 هفتاد و نه بار نامة فرخام پسر حضرت امير عرض نمود چه ميخواهد فرمود
 انور و فرمود پسر نامة را و آدم پسر با اعلا گفت رسول خدا ميخواهد
 نامة را و آدم اما راست ميگويد اعلا گفت نه حضرت پسر حضرت
 از بيان بر كسي كه اعلا را زود انور و فرمود يا اخي علك كشتن اعلا را عرض نمود
 بخت كند كذب است و كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا
 و واجبست قتل او انور و فرمود سخن خدا شمر مرزا بر استر نهين رشتا كذا
 كه خط كذا يا اخي در باب قتل اعلا و نور سابق حكم خدا و رضا و فرمود
 او در حبال الله في الدارين خير او قاتل خير او و فرمود
 مصطفی كه بعد از رحلت من خدا صلعم از پسر روم كتابي ميدهد
 سید و مضمونش كه سور مفاخره كتاب از نزد شما با سید بر معاد
 ان اطعم يا فتيما اما شيبه و راهب الصراط المستقيم رسول
 ميكند اگر يقين دين شما بر حق است مستقيم هنوز در دل شما
 بر رنج اين شيبه ناپيد و مراد از مذهب علميه هم چه مذهب و كذا

[illegible]

و حضرت آقام حسین علیه السلام منقول است در آنکه در آنجا بود علی بن ابی طالب
سه اذ ذلک لادخل من خاتم حضرت علی بن ابی طالب قال الاخوان سالها بر من
اجادوها حضرت فرمود آن ساله اند من سوال کرده یمن بر و جاب که یمن
در آن ساله این الکو نام شخص خبر گرفت از امیر المومنین مراد از ابی که علی
الاعراف دجال بعرفون بسببها هم جلت و جلت اعراف کت حضرت
فرمودیم رجال اعراف بشناسیم هرستان و آنجا نهد را اند به ایشان
میان فرخ و دشت قار که الکو کنیم و در آنجا که جبار با و خطیب که
بعرفان فرمود حال الکو این الکو اظهار شیع میگویند و این سرخس میگویند
این الکو از جانب علی بن ابی طالب آمده با آنکه در آنجا که در آنجا که
و اصل شد و سرکار او معلوم که شخص خبر گرفته گفت تا علی بن ابی طالب که
فرمود و این شخص که الکو گفت حقان تو سر بر او و قیام بر طبع و در آنجا که
مرد و دیگر آنکه گفت تا امیر المومنین فرمود و در آنجا که در آنجا که
و مناقب آن حضرت هر روز بطور رسیده حضرت فرمود میگویند از تصدیق
فدایت که محض خفاقی است زیرا که همان حضرت را از اعلاست و اما است که
ایشان را آنچه که حضرت خاندان ما نشی هر چند حد کند اول و دوم و سوم
سوم است چهارم معلوم نماند پنجم که در آنجا که در آنجا که
لحق مرد این مقامات ششند بر پیچید و بر نرد معاویه وقت که از معلمان او شد
تا که هر که معاویه با جناب امیر المومنین علیه السلام جنگ کرد و بدست حتم و اصل است
در احسن الکیا بطور است که در زمان ابوبکر باز کاغذ سلیع نزلد دنیا را بوی که

در بعد از چند گاه مراجعت نمودیم آنرا بر گردنیا رفته بود خطی بجا بماند
که ای پادشاهان بیدار شو آه طلب نمودنیا رفته بود خطی بجا بماند
و ما نیز باید تحقیق نمائیم که آیا در اسلحه ما باشد یا نه عایشه هر سینه گرفت و
در دست بزدن من موش خاکی شد بدین قارص تحقیق حال را اظهار کرد
در دست خاکی شد و آفتاب آرد و حقیقت او را بعضی شبها آنحضرت
بمسجد ابراهیمین صلوات الله علیه فرموده و یا با حقیقت از عایشه حاصل گشته بود و من
که داشت پادشاهان در خون است بنام عمر گفت ما ابو الحسن که او بر ما تو این اسلحه
طاهره ای آنحضرت فرموده و یا با حقیقت از عایشه حاصل گشته بود و من
ما را گفتند باشد ما را چگونه گوید پس بمنزل عایشه زلفی بده و فرموده که
عالم تابش که فرموده بودم از خیزش شرق بر می کند و بمنزله گوید و او را زلفی
کلیه در زمین را بکند طریقه بر آید و در دنیا در هر چه بطنش امیر المؤمنین صلوات الله
حق بود و سید دین از کهن او بر ستا فطرتش حضا با ملک تمام گفت که سلام
نار دست علی ابن اسطیاق که بریده در دلداری بر سر است هم در علم
هم در قوت و شجاعت و سخاوت و مجاهدت دریا نیست و با بیعت خدا صلوات
در دست و قواست و عزت ایزد از کهن او بر ستا فطرتش حضا با ملک تمام گفت که سلام
عزالت هر خطا بیک از علما برده آمده گفت عالم ترین شما کیست که بکشد
مصطفی صلوات الله علیه را بعلی علیه السلام نمی آید این خلیفه است و هر که
فرستاده او اعلم است از مردم حلال و بیعت می رسد گفت او ملایک این کار خط
پس از آن بعلی علیه السلام نمی گفت و چنانچه هر یک از ملایک این فرموده پس

و در جواب گویم گفت مثال من از قرصه و سکه و کسب حضرت در هر چه که
هفت بهر گفت اول از سکه هر سکه اگر جواب نماند گفت دیگر هم مثال کنم حضرت را
فرمود که اگر جواب سکه نماند که بگویم بدین اسلام در آخر هر چه که گفت
خبر ده طایفه و فرمود اول بر زمین افتاد و از خشم اول بر زمین جانش
و از خشم اول بر زمین پیداشد و حضرت فرمود که شما غنیمت را بیل از خاک
برخت اما نه چنانست انظر حقیر من را بهیچ وجه برادر و بهیچ وجه بر زمین
و بهیچ وجه شما چشم او را جانشید و بیل از خاک است این چشم
حیات حضرت در آن ها از زمین با او یافت و ما هر سکه و کسب از خاک
و موسر و برنج بدست بید و شما میگویند درخت زیتون اول درخت است که
نوع بهت کشتنش اندام چنانست آن درخت فواست آدم و حوا
از بهشت تا به آخر دنیا و بهیچ نوع شجره از آنست بهر گفت بیان غلطه و غالی
بیل و نوار است بهیچ نوع حنین و خوشه بهیچ نوع شجره و کسب که از
اول که بعد از سید الانام چند نام اند هر یک که نام بهشت باشند بیستم که اول
سکه از آسمان بر زمین آمد آن حضرت فرمود که نام عامل بعد از سکه است
باشد در آن نادر و این را ظلم بهیچ طایفه از آنست که از آنست
مخافه و سبب کائنات در بهشت حدیث باشد و این نیز با او باشد و اول
که بر زمین آمد و از شما سوره بیت المقدس است اما چنانست که بهیچ
که بهیچ نوع از آسمان آورده بهیچ نوع گفت من فرمود که کتاب و حنین
و دریم و سوره ال اقصم است حدیث و صراطی انبیا چند سال باشد و کسب

[illegible]

سجده خود را بیدرنگ کرد و بجهل سنانند که قال الله تعالی یا ایها النمل
ادخلوا مساکنکم لا یخفونکم سلیمان وان یخ من غفقت لبدن
از هم نیست آدم و حوا و عصا موس و نافر صالح و کبش ابراهیم علیه السلام و غیر
و یکت خدایت از یکت غار و در و آدم و حوا و سده موالید که کانه و در کتب سایر
نور است و نجیل و زبور و فرقان محمد صلعم و پنج ناز یکی و شش یکم و اقدس
خالقنا المصنوا و الارض و بدینها ۲ ستمه ایام شش روز و یک شب
خلق کو آسمان و زمین و عالم را و آنچه هفت است یکم و بدینا قرآن که سبعا
سنداد هفت آسمان است و بر سر شما خلق که در هفت روز شده اند بر
عرش که قال الله تعالی و نجیل عرش ربک بوعدین ثمانینه الیه ترجع
بموت رسید و چنانچه خبر میدهند عرش جای و تسع آیات علیات علیه السلام
که بموت رسید چنانچه در قرآن مجید خبر میدهند و عده که سر فزاید کرد که آسمان
دوره روز دیگر نام که هر چهل روز باشد چنانچه در قرآن مجید مفراید و او عددا
موسی بنیامین علیه السلام و انما هاهنا باعشر و عتق شریک زلفه گفت
و آنچه بازده است برادران یوسف علیه السلام است و چنانچه از آن خبر میدهند
افق دایم احد عشر گویا و آنچه جلنده است چنانچه است و چنانچه باعشر
موس را که قوله تعالی ان اضرب بعصاک الحجر فانما فیه من لکن
عشر عینا و سلطان این سخن را از امیر المؤمنین شنیدند گفت که هر یک
که خدا بکست و محمد صلعم رسول اله است و تو با علی و صد و عاتق بن رسول است
و موس و هر یک یکبار بسمان شد و انما الله و فیه با ایمان

فرمود - اللهم صل على من سخطت كما بوكره من ان يحيى خالدين وليد را با حق
بزرگتر بفرست بر خفصه صاحب آن در لادن زکوة احوال را غیر غرض از ستاد بآره
راست طاعت کند خالده بر آن قید غالب شده و سیر بسند است آمدن صاحب آن
سجده را زد و دختر را از آقا بزرگوار نام در میان آتش با حق منظرش بر آورد و شوخ
صاحب آن به صلح او آمد و بزرگتر قید گرفته بعد از کرب بدخایت گفت بزرگوار
پسر تو بشکایت آدمم منظر خلیفه بمان دختر او او گفت شکایت مرا بزرگتر
و دختر گفت من غافل که لا اله الا الله محمد رسول الله هستم ما را قید بزرگتر
گفت شما مع زکوة محمد غریبه گفت این را قید از جنس است مردم خدا نشان
نوکند اما در زمان حضرت صاحب آن به صلح او از فتن زکوة مال بیکر فتنه
و انصراف آمد و اندام کفیم اما شربت بجز سوره ابن علی کند الناس را مبغض
نماشتند و باضعفا دست برد و دختر را سیر آتش پسر آمدند که از ضار گفت
باین دختر من بخت میکنم و این بعد از سیر شکایت بجز میکند و خود گفت
من را هست میکنم شما هر چه فراید کنید پسر خلیفه در مردم و اول خدا و عده
که که سیر از صاحب بر سیر سیر عاده از ناخست بزرگتر را ختم شد و غافل باو
داشت نماینده مدعی کند که هر طلبی بخواست خود را بآره بفرمود
بر و در ناخست - لا اله الا الله هرگز از خصوصت خیال نبود و این امر
مخالف از قوه بعضی از بزرگان و بچسب فراموش شود که در خبر و در ناخست
در حسن و عاده و منظر دفع شده بیان عاید و آنچه منظر در آن چنین کلام غلام
یا از خط بگوید این منظر ختم آمدن سخنان چهار ساله و غافل بیکر بزرگتر

گفت مرد این قول صافم و نه کاذب نه این سخن آید مرد و صبا علی بن مسعود
عبد مجید را در این ماحول از بر سبیل تفصیل استماع می فرمود آفرید چنانکه حال
این قصه را در سوال کنم شما ناچار کنید بعد از آن فرمود خود چه میگوید و چه میگوید
که این جهان قصه و تالیفات من را در روز قیامت انکس و غیبه و در آنجا چنین
ولادت من واقع شده است گفت فرمود که من که در آنجا نباشم در آنوقت
که تو در شکم مادر خود در برادرت غیبه که قدرت است بیجا جات بر تو گفت
اللهم سلمني من هذا المولود و در آن ساعت دعا را میخواند و حاجت
رسیده تو متولد شد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و گفت از مادر
خبر میدهند مادر من فرزند رسیده متولد خواهد شد حاجت در آنوقت حاجت رسید
از سخنان تو بخوشی آنچه از تو شنیدم بر من شکر میفرستد که و آن شکر
قدرت تو در آن تولد تو در من چه شکر است از موت ظاهر شد تو را شکر
او تو در آن زمان تو را ای سر نهادت خدا تو در من شکر و شکر
آن خدا بر آن تصانیف و بر کار تو در من شکر و بر کار تو در من
را و گوید خود را و پدرم تو نبی شد و گفت اللهم انت المفضل
المنان اودعني اشكر نعمتك التي انعمت علي ولم تحطها
لا حول الا و انما عليها و آن شکر من را بر تو آورده شکر خدا
چون صحابه این نوع واقعه فرمودند و من گفت صدق یا رسول الله قال
انا صديق الله و علم و علی یا بها بعد از آن ابوبکر گفت یا ابا محمد این حق
و گفت ایستاد این موافق خود را بجهت احتیاط یا ایستاد و بیست و یک

که از جوار او خط جدا شود و آنچه بعد از کجا بر او فرو آمده از جانب نماز او جدا گشته
و اما میرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه بعد از آنکه فرمود که من و کتبیت
که بعد از اینها من نیز در کتب کتب که در این عباس عروبت
هم این خطاب من از آنجا که از آنجا که من در کتب کتب که در این عباس عروبت
میکنم که در آنجا که من در کتب کتب که در این عباس عروبت
هر چند در کتب کتب که در این عباس عروبت
این کلمات در جبین حیات سرور کائنات باقی میماند و من در کتب کتب که در این عباس عروبت
میکنم و در جبین حیات سرور کائنات باقی میماند و من در کتب کتب که در این عباس عروبت
بار خدای تعالی برده و او را جانشین است و در کتب کتب که در این عباس عروبت
شهر و جبهه نو بر آید و در کتب کتب که در این عباس عروبت
حال من در کتب کتب که در این عباس عروبت
استغفار بسیار کردم و کتب کتب که در این عباس عروبت
رفته و پیش از آنکه من در کتب کتب که در این عباس عروبت
که این کتب کتب که در این عباس عروبت
شاید چنین باید که من در کتب کتب که در این عباس عروبت
خدا را شایسته الحمد و کتب کتب که در این عباس عروبت
که در آنجا که من در کتب کتب که در این عباس عروبت
و اقسام آن کتب کتب که در این عباس عروبت
شاید من در کتب کتب که در این عباس عروبت

معلوم گفتم تا که در قدیم آمد و سر آید چند در شهر رفت از حالش پرسیدیم
اگر و گفت چنانکه گویا شهر شتر انداختیم و شتر را آورد و در بازار زمین زود
پس بردم با جا غرضش رسید و نزد بسیار خمر ملا خلاص کند بعد از آن
در تثنوی شکر کشیدم و نیز خمر بر آورد و سر بر آورد و واقع شد و چنان
آمد که گفتم شهر رفت از حالش گفتم تا که معیشت حال و طفل فرستاد
چهار شتر را شرح رسیدیم و او را گفتم عمر بعد از استماع گفت چنانکه بر سر
هر کار کسر را فرید و از این عباس این مرد را شتر علی بن ابیطالب است
حقیقت کار او را معروض دارم و نیز و آن مرد و ملازم است که حضرت صاحب
دین تبسم فرمود و فرمود آن موصل شتر را در دست بگویند و
اوجز الیک بلیک محال و اصل بلیک الذی افرغهم
و حتی نعم علی العالمین اللهم دلیل صعوبتها و اکنفی شها
فلاک الکافی و التثانی و الغالب القاهر پس آمد و عار او را زود
گرفت و باز با بجان رفت سال دیگر دیدم آن شتر را و نیز را آورده بود
و حج آمد و نصف و طایفه است شاه طایفه بنام آورده و بجهت حضرت
آمد شاه طایفه فرمود احوال شتر را و میگویند ما فرمودیم که آن مرد و عرض کرد
بیان فرما حضرت فرمود و فرمود نظر تو بر شتر افتاد و عارفان شتر بنزد
پس آمده و اطاعت با کمال بر نهاده و مال اندوخت و الله رحیم عنوان به
که بر آن مبارک بیان فرمود که هر سال به حج می آید و انعام بسیار است
آن شتر را و نیز رفت پس حضرت فرمود که و فرمود عارفان الله که هر کس

در کار و خصلت و در این باره از اهل و عیال بیاید از او خضوع و خشوع دعا و منکر
بخواند و بعدگاه آتش نضر که تا بدانه حاجت برآورده خواهد شد و در ایام
معتبر ریاست که اندک دوزر بعد از ناز سایه مسجد مجتهد رسول فوهم
لقه و گفت اگر عیال کرم بکنند شصت دم و قضی ملام و بجز نوا میگردم از دیگر
خارم و قضی خوانان محلا از آب یا میکنند و بر یک دیوار یا در نیمه و بر یک دیوار
و بعد دم را از قی و قضی خلاص گمان اتفاقا در آن دوزر بکنند شصت نفر از صحابه
سرود کثابت حاضر شده و در خطا فرمودند از قضی این ساین فیه را آگاهید
و اگر کدام یک هم بپایه قضی این ساین را خواهد شد و گفته را در رسول خدا صلی الله علیه و آله
و از او یک سجده یا یک نیت یا یک تلاوت یا یک دعا یا یک استعاذه یا یک تسبیح یا یک تهلیل یا یک تهلل
مسدود میباید و ساین خرم و شاکان گفته اند مسجد رسالت است و نیت
هم و بیکر و عثمان بر سر نیز بنشان شدند و گفت علی صلوات الله علیه در شب
میکنند و در روز بخشند و الا این همه کج از کجا آورده که این سخاوت نماید
و تخم می بخارند امشب بر آتش بریزم یا بخیل شعله بگردم از هر دو گرم نترسد تا کند
سب و کربان هر سه تن در یکین نشستند شاه عثمان از ما فی الضمیر آمده گفت
گفته بر دهم و عرض است که بن کعبه کند و فرمود هر چه از حضرت یادید برخواست
و از او عاقل بود پیش آمده و گفت یا ابوبحسن امشب که بجا میروم و مرا بخواهید
تا آنکه در خدمت تو باشم غلبه شاه و پادشاهین سپهر و خا گفت خفت هم در شب
چون غریبه است که بودی محله شهر بخشیدم از آنجا شروع و دست میباشنم
فردا در خدمت تو باشم و از آنجا شروع و دست میباشنم

[illegible]

هر دو کشت در دنیا و سلطان شهنشاه قاضی فرستاد و هر یک را بر سر علی بن ابی طالب و در بغداد
 بنیروز تا چند روز خوانند و صاحب اختیار و حاکم را علی است و هر که را مشکها پسر آید
 و در نزد قور دل داشته باشد با علی بگوید مشککش یک است و هر که را نام کاخ خود بخورد
 لعن بر دشمن علی بگوید در لحظه کار او در دست یکدیگر و در نین دشمنان علی را در کار
 و عثمان اندر و در دما و دم و نام در مع حلیت و لعن بر عمر و هر کس در کار نشود و نماید
 اول این بر عمر کند و توان کار را نام باند عمر خطیب و بنیروز حکایت شد که
 اندر پیش و عقل از نیش بر ملا فنی قدر اندیش و در روز آفاد و با نچه گفت و بنیروز
 عزت بنیروز که در وقتش بر بار خیزد و در کار او جد که هم چنین قدر با نچه گفت و بنیروز
 حصه کار جد را در یک کشت و گفت میداند از اینجا تا که هم قدر آید است آن که گفت
 مراد را علی شد بنیروز با بنیروز و در سال آن است و در آن خودم بیدار اند
 و در آن خود مصطفی صلعم و در مصطفی برادر فرست و با جان من بر سر است و احمد بنیروز
 و هر نام است و بنیروز و با یک در میان و و والدند هر دو جد بنیروز است و مصطفی
 علی صلوات الله علیه و در که و بنیروز و لیکن در اینجا فنی و فخر و در و شود و با نچه
 بسیار است و اگر مردم از علی بنیروز و کارش آن ظلم و ستم و کینه می باشد و در سر
 هر آن ظلم و کینه و فتنه بکار آید عمر است هر که است از سلطنت من و بنیروز و با نچه
 خداوند گشتم و گشتم و فتنه و در و فتنه و کار گشتم و و سلطه معاش
 من از آن گفت و بنیروز و بکار و معاش من میگذران پس عمر و من شد و بنیروز
 بر و بنیروز و بنیروز آن خودم بکار است لیکن با نچه بنیروز و همان از کار و بنیروز
 گشته گفتند و در و بنیروز علی بنیروز و فتنه کار از علی بنیروز و در و بنیروز

نموده و آنکه سر و بدن بر هر یک یک در بین نه بخشش از زمین بگوید و بدو نیم لوح بر سرش
 و بین کادر شکست هم سان آن یک نظم هر دو سی و جان باشند
 باز از نیم جان از زید آن یک جد سازد و گفت که در دم بخویشن بخت
 گفت صد لوح بجز با او با او بگوید که سحر با او و عرو بود و دیگر عثمان
 جد را با جابر و زبیران و العقیقه که بهر طرف اطفال میزدند و آنها را بافت
 رست خود لوح کحل درش فرو بردند و کبر آن از بدو همان روز چند لوح
 لوح بر بوشن سر عمر که گنبد شاه اولیا و جان درج او گفت همچنان زبان
 همچنان تا که روز جمعه حبه طراف عبید بن شهر گشت پدید و در آن روز شهر را بنوع
 زیب و بخت ملائکه از رخنه زبان از تعریف و قلم از تحریرش تا صرت ^{مطمان}
 طبعها تحمل و که هر روز در دست گرفته چشم انتظار در راه باقیه ^{نظار}
 ستند تا که با منظر صلی صلوٰه الله علیه و آله و چشم جوانی را درون ^{کتاب}
 و خلاقی از دست راست لعل و که هر شار می کشد تا که با یک غار و دیگر ^{نور}
 و سحر نزد یک آن به بخت چین و جرات و کتاب و سر و ^{نور}
 محل حاج جارق که بدست ولایت پناه بهر سلافت و در ناز مشغول
 که در غم که که در سیر و با خلاق نازیده ادا بعد از آن خوان نعمت آورده
 سفر از دست سلافت و از طعام لطیف روح افزا که کوزه زمزمه و صلوا
 بشهر بخند و بخند و پسر بخندار که سینه شاه دین را بجان ^{مطمان}
 که هر دست و شاسته و عمر آن بدین رو سپهران ^{مطمان}
 بهر گوش به این همه تجاریات از نس و نجر و شتر از سر و ^{مطمان}

برنجور و جبر سنجید با شاه حسن شاه او را طاعت هر روز در این خلق کرام
با اندر فلان در سباه بلیت نذر همان لحظه زره زره بلیت نذر جن شاه
ولا بت شاه از زره و بلیت از شاه او را طلبید و فرمود احوالت چو است عذر شاه
گفت نثار حال من اظهار کردم بعد از آن خاک آستان توام بگذاختن و سکن
نزد کرم و بعد از این دیگر بر نثارم آستان تو سر و هر چه آستان محنت
دارم و کفر و منزلت و عذر تو را غیبت است اما این عذر نقیب شده و سر فراتر
و قدر آنرا نثار خدا و رسول بپایانند و عذر تو را صد هزار لعنت با حضرت شاه
بنیم خود و تو را در هر چند کسر و ظلم و شر شیوه و آیین تو است هر چه بگذاشت
با شکر کن تو می بیند اما من چشم کرم با تو خیزم کنم اما این در کوه و در خلق من
نثار که از هر چه خواسته باشم نثارم گفت این در کوه و کرم و بعد از سال
از هر چه خواسته باشم نثارم گفت این در کوه و کرم و بعد از سال
و یقین تو بشی و از بزرگتر من خود که گفت و اینها آورده باز و من چشم خواهر و برادر
جیب همان نثار از در و جواهر و نثار حضرت شاه و این شاه تو را چشم
بر من نه بلیت و چشم دیده بر من نه و بگشودن و در که معطر در همان موقع که بگشود
چو بگشود مردان چه چار شده و نثار از دیدگاه امیر المومنین صلوات الله علیه
بر نثار و نثار این چنین است و در هر سر و در هر سر و در هر سر و در هر سر
شده و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
گفت و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار
عز این نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار

چونکه نامش ز طایفه شد نظم با علی با علی توان شاه را که ز حق عالم آگاه است
مردم در بین هوش و بخت از دستش و طریقه و عادت است نصرت اختیار
فضل تو حاضر ملاقاته چو خورشید گشت باشد و من حکیمم در خدمت باشد
با و مردم از لطف الهی بر عمر آن سید دل کمر آید که عمر کریم را در زمین
کس نخواهد یافت پس این همه کس شریعه بعد و مومنم هم از راه رسد اینهم
و ششم بر نفس علی کجاست که کس نخواهد یافت که از راه با بافت و چهره فتنه عمر است
از پندش و شرمش بر است و لعن و طعن و بخت با او بر عمر را و بر بختش
صد هزار آن هزار لعن و کفر بر کس که گویند لعن عمر و در راه از راه پندش و شرمش
مال بهیچ طریق جای بخت مرد کاینات فراتر از این همه عیب آید و در راه
از راه دنیا و حلت نه بهیچ طریق ملک و نعم صورت حال را بقصر خوشند گفت
و جواب گفت هر کس که این مسئله را بگوید و میفرماید اوست مال را بنیم و فرزند
و اگر از عصبه جواب بدهد یا پس از او در سلطان روم پسر او بگوید آید و گفتند
تو قیدم و روایت کردی که گفت خبر ده ما را از آنچه اینجا ماست و میم آنچه
ترد و عصبه و قیامت بیوم انرا از خدا بپایند ابو بکر نظر روی کرد که گفت ملا
از اینها خبر نیست که ملا که میگوید و عمر نیز پسر از پسر با او در راه پندش و شرمش
گفت این چه عصبه است با سبیل و شرمش و فرزند بگوید و بنیادم شخص گفت و میگوید
عبد الله گفت اما کس را میباید مرا و عالم تراست از همه ما و آن علی صلوات الله علیه
چرا که الله بفرموده است که کفر بر رسولان قصیر است بعد از نبوت علی بن ابی طالب
آید و در وقت غایت کفایت فائق شده بود و در وقت بعد از او از تحت سلام

سهالات کردند پس آنحضرت را آنچه میخواهید از ایشان بفرمایید و هر یک است و هر یک را
قول شماست و میگوید علیه السلام پس فرمود است و خدا عیسی را پس بخوانید و شما
قال الله تعالى و ما لا يعلم في السموات و الارض غير خدا بخواند و او را پس است
چه در آسمان و زمین و دیگر آنچه خدا نیست ظلم است نزد خدا نیست پس آنحضرت
گفت استشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله شاهد
انك قد صي رسول الله و الملائكة و المومنين صلوات الله عليه و آله
و رب العالمين ان تقسم من انما و كتاب كور از نام جبر صادق صلوات الله عليه
منقول است و در آن امیر المومنین صلوات الله عليه و آله و جبر بن مستوفی فرمود
که او خانه من در خدمت خود شد و در راه شیرین خود را فرمود شد و میگوید ایها انصار
استاذ الله الغالب محمدا و ان محمدا است جبر و محمد بن جبر گفت یا ابا جبر
استاذ الله الغالب محمدا و ان محمدا است جبر و محمد بن جبر گفت یا ابا جبر
برفت جبر و جبر گفت نعم امیر المومنین صلوات الله عليه و آله و جبر بن مستوفی
گفت یا ابا جبر المومنین آنچه فرموده با و گفتیم یا ابا جبر بن مستوفی
خدا گفتیم یا ابا جبر بن مستوفی ان بعد سهم ملائكة و ان جبر بن مستوفی
از این جاس و عمار و جبر بن مستوفی و ما که است و مستوفی و مستوفی است
شاه و است بهانه مستوفی شام و جبر بن مستوفی و ما که است و مستوفی
لعمري گفتند امیر المومنین محمدا و ان محمدا است جبر و محمد بن مستوفی
فرمود آنچه فرمودیم شما میفرمایید این نام و جبر بن مستوفی و ان ترس و ترس
وین جبر بن مستوفی و ان ترس و ترس و ان ترس و ترس و ان ترس و ترس

۲۹
کارتارش بکسم و تا نوشتن بشکم اگر غافقت میکنند در سر آوری و اگر میل ندارند
نماید بر اعیان باب بجاوست آنحضرت بجاقت بر راه همه چیز بشک نظر افروز
ببر بر رسیدن نرس از با لایق بر سر آورده شاه ولایت یادید میان آنکه مانند
ماه در خنده بجای آنکه از جوان سرخ در کزگی ماست و کدام طرف راه بجا آنکه
شاه ولایت بنده فرما از بدنه مراجم و بهر شام بخت غزایه مراجم از نوبت
شاه ولایت حب ایمن مرد آل نرس جلوه گر کردید و او را بهر جد آهلام رسانید
پسر مستفاد نرس نواز کدام فرقه در شکلی تا با آنکه کدام طایفه آدمیان ایستادند
فرمود خند از سر و جام و پیش از فرستادن نرس گفت در انجیل نام طایف
خوانده ام آن نام نرس از اقباب عاقب آنحضرت قریب طایف نام آنکه
مصطفی حکم است نام من شطیبا است گفت در نورات مینست
نورات آنحضرت در همان نام محمد مصطفی است نام من شطیبا است
نرس و در آن آسمان آید آنحضرت فرمود بکسم نام عیسی که از سرستان
شعاران خست و بک نرس گفت قیوم سرور باید و بیضا آید نام محمد ناصر
آنحضرت فرمود بکسم نام اما او هم از باران و هوا داران نیست تر گفت
بجی معبود فرمود بگو نام نرس است نرس بکسم حضرت فرمود فرمود
ملا نام دیگر است چنانچه در عرب ملاحظه آنکه میگویند و اهل بیف ملاحظه
خوانند فانی که ملا باب الیاد دارند و نرکان ملا ایستاد خوانند و نرکان
و هندوان کشتن و نرکان حاکم حلیه و اهل خط بولیا و اهل ملا و نرکان
و در نرکان بکسم معروف در آسمان اول بعد از محمد میباشند و در

[illegible]

اگر در خدمت ابراهیم بن مسلمه علیه السلام جل برکت من کفتم یا ابراهیم بن مسلمه
ماکت و از میان آن بسیار اگر چند در توقف فرما و مردم جمع شوند و آنکه ترا باشد
ایبراهیم بن مسلمه تمام فرموده از این راه سه جوق لشکر ما پیدا شوند و در هر جوق
چهار هزار و شصت و پنج نفر باشند و هر یک از آنکه در خدمت خود رسیده باشد
رفتیم تا که خبر بخار که در لشکر عظیم پیدا شد شخص از آن برآید که گفت تو هم که کفتم
عبدالله بن عباس او خلافتش شد من کفتم و صاحب علم در این لشکر که گفت بن
کفتم عدد لشکر خداست گفت چهار هزار و شصت و پنج نفر باز قدر راه دیگر رفتیم
خبر بدیدیم بهمان کیفیت و سوال و جواب نیز بهمان پنج مذکور شد و مقصود
در هر سه جوق حاضر شد و اعداد لشکر هر سه جوق را هر سه جوق را هر سه جوق را
خبر داده بهمان قسم بعد خبر کفتم و بلا فرست ابراهیم بن مسلمه تمام فرمود
پرسیدند که من کفتم دیدم خبر از حضرت فرمود عبدالله بن مسلمه جوق لشکر در این راه
که ما با او گشته شد رفتیم و هر سه جوق لشکر را دیدیم همان روز بعد عالم علم شد و فرمود
بعد از آن انبیا و بزرگان و صحابه و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
و بغایت لشکر و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
و بعد از آن برسد خبر از حضرت که فرمود شما ابتدا با جویب بن کثیر بن عمرو بن
نیز از احوال لشکر و آن نامه خبر خلافت شروع در حرب تا جیم از حضرت فرمود
شکر ما که در دنیا و دین و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
در بر تو و بخت و آتیه و انوار لشکر تا الف و زینت و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
و از دست آید بعد از آن برسد خبر از حضرت که فرمود ما بعد از آن

[illegible]

آنکه بعد از خروج برانیک ستم از عقب برسم آنگاه حضرت آمد و گفت یا افاض
امروز در باره این حکم کنم هر دو صلواتی ملازمه می کرد گفت یا ابو الحسن حکم کن
آنحضرت فرمود صاحب کارا که آن زند و سرش را به پهلوی برکاو بند و عدل خدا را بشمار
غایت حقیر فرموده قیام بخانه حضرت گفت یا ابو الحسن صاحب کارا چه حکم قیل و قیول
آنحضرت فرمود ملازم را ملازمه بعد از فرستاده باشد اینچنین باشد و در هر
باید سرکار را بریده بر سر کار و کجا بنشیند سر را سر را سر را سر را سر را سر را
حکمت خواهد شد پس سر را کجا بنشیند که یک لایه سر را سر را سر را سر را سر را
کسر مطلع نشد ناکاه سر آن مرده با قاز بلند گفت ای مسلمانان بدانید که او را
به شیشه می زنند این عهد با حق گشته ایم و کار را متصرف مردم قیام را
ایمان و یقین را باطل می فرمود و در دنیا از من فضا می گرفت و از عقوبت آخرت غفلت
می فرمود ملائحت داد بعد از آن سرکار و تکلم آمد صورت و احوال را بسیار می فرمود
این کار استماع آنحضرت علی مرتضی فرمودش بر آن فرمود و هر یک از این دو حضرت
ایمیرالمومنین صلوات الله و سلامه علیه می شود پس عمر خطاب بر فرق مبارک گفت
داد و گفت که اهل طاعت در میان نام تو شش عمر خطاب می فرمود
و فرستادن قیصر چهار نفر رسول و معجزات انبیا سلف از عمر خطاب فرستاد
عمر و چهار نفر معجزات برسلان قیصر سلام الله العالی علی ابی طالب
و سلامه علیهم اجمعین بود که کتاب حضرت خاتم النبیین را می فرمود
عمر خطاب بر او داد و کار او را گرفت نامش را در دم نوشت و بگفت که
و این شما را می فرمود که در زیر کمر خنجر را داشت و در آنجا می نوشت

بخوانیم و درین بین هرگاه اجابت نمی شود گفت که در حق جهان واجب است
و در ما هم محترم و از خود اخوان ما خواهد بود و هرگاه از این حکم سرپیچد بر ما فرض است
که بگوئیم با او در جنگ تا گناه بدین بین بیاید و لا اورا با خاک بپاشیم ازیم و بکشیم
عمر بنی صدر دوم رسید و بر خصم شرافت شد حکم بر دین فرمود بنویسند و اب
عمر را نام نورسید ازیم و از خصم شرافت مطلق کردیم بد آنکه حضرت عیسی علیه السلام
با خبر داده و او صاحب خانم انبیاء قدس ثلث از انبیاء سلف پیشروانند و ما
بنا فرض است و دعوت را بدین اسم نمایند بر ما نیز واجب است و شمار آنها
کنیم هرگاه آقا جواب ندیم چون گفتند بدین شما برویم و اگر در شما شرافت ندیم هر
چقدر بدین و این خود را تلف کنیم از حکم دان بدکنده چنانچه بخت امتحان است
میفرستیم که از اهل دین حضرت ابراهیم خلیل الله هم از اهل عالم دین حضرت
سید مرتضی الله سیدم از انبیاء حضرت قاضی چهارم نصر از هرگاه هر که را که
اثبات دین می نمود و از اعمار هر یک از پیغمبر و بعد از نبوت خود که آورده
باشد و از این امتحان خاطر جمع ما بر تو خواهد شد و هر چه که در میان من است
و هرگاه این کار از تو فروغ گیرد بر سر راه که در روز خواهد بود بنامه فیض هر چه
بطریق ما بجهت رسیده خود را قاصد و هم را نیز خود طلب نمی فرستد و من
مطلق شد و بکش ازین و هر شش از سر بر و از من و بنا بر شرف و نوار و جنگ که بد
تقت پس کا فو طلب از راه آبله از من مجوز انبیاء سلف می فرستد و بدین دلیل
از کتب انبیاء و صاحبان خود گفت تا مان جنگ تا کند و من خود بکند
و از کتب انبیاء و صاحبان خود گفت تا مان جنگ تا کند و من خود بکند

آنکه در این شهر فیلسوف و متفکرینند نیست حرف اول را بگوید و در این شهر که
مستعدان این شهر باشند و در روز سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه
نیز که اینکند و در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
همان از این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
و بر این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
صحتی که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
بر این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
روم از این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
گفت که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
و در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
نظر به این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
بیا به این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
گفت که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
عمر گفت که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
و در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
روم از این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که
جواب که در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که

علی علیه السلام جواب داد که گفت نه نه باشد تو را اگر حاجت تو جواب گفت و جواب
گفت که خوش بیا باشد و بمشقت که در دست تو باشد و هر چه در دست تو باشد
بستید و در دست تو که فرزند از طبیب علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و سلمه
موجب شد گفت علی علیه السلام در خانه بمشقت که در دست تو باشد و جواب
پسر فرستاد عمر از فرزند از این دین هر که گفت که در برابر من آن آمده بود و با تو
روایت شد و جز در حق اول عمر در ده و سلام آغاز فرمود و آن کتاب را از من
شاه و ابی عرض نمود پسر از جلیل همان محمد خلیل را طلب نمود و فرمود که طلب
کنم و با ابی از من بشنو همان محمد مصطفی است که گفت پسر آمده است و من
فرمود که با پدرش که بیارند و فرمود که بیارند و او را که بیارند و در بجانب محمد بن محمد
پسر آن محمد بن محمد از من بپرسید که با احترام و انا و مشق است مصطفی را تمام
چنان حل نمود و در خدا که هیچ باشد و هم باشد و هر که فرمود که گفت فلان
و حضرت شروع در خواندن نمود و هر که از این کار بگذشت و آن کلام میسر
و محبت خود چنان ثابت نمود که هر که شد و حضرت از طاعت و سوره و کلام
شد و قوم مبارک که در آن روز از هر جا که بودند و از هر کسی که بود و از هر کسی که بود
چنان شدند که هر سنگ سبز که در کوهستان فرود آمد و آن محبت پدید آمد و در میان
الکلی و کلام بنشینست و هر که از این شربت شدند و آن کلام در بین خلیل الله بنده و در آن
که طهر و زبان جاری نمود گفت و هر که از این شربت شدند و آن کلام در بین خلیل الله بنده و در آن
و در آن شربت پدید آمد و هر که از این شربت شدند و آن کلام در بین خلیل الله بنده و در آن
و در آن شربت پدید آمد و هر که از این شربت شدند و آن کلام در بین خلیل الله بنده و در آن

[illegible]

این شخص می شد بعد از آن رفتند بجای امیرالمومنین و گفتند صاحب این قبله خانه
کن پس حضرت بیاید بر قبر و بگویند تا آتی دوست بر داشته بر سر آستان
و لب مبارک می نشیند و دعا گوید و می گویند و قبر از هم باز نشود و آن بطرف که بر
گفته اند گفتند این بافتن و کار کردن و در کار این گفتند که کافیه کافیه
بر آید که مردان آن یک نفر بودیم و در آن می بودیم و در آن می بودیم
چون در عرض طول بر آورده مردان آن در آن می نشستند و در آن می نشستند
سیاه شده بود و طوف در کوهان و در کوهان می نشستند و در کوهان می نشستند
از آن در آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
سلام که آن حضرت جواب داد از آن می نشستند و در آن می نشستند
چون در آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
که گفتند از حکم او می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
و در آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
از آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
و گفتند بر خیز و در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
مرد می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
بر عالم نماز و کلام می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
و در آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
در آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند
و در آن در آن می نشستند و در آن می نشستند و در آن می نشستند

در آن زمان آنقدر گفت که من بخت نماندم بسفید که ایندو شرافت نیستند
و در خدمت من نماندیم پس با شرم نیکین امید مردم باین روسفید شد
که از یافتم عیادت کنم با تو و داخل حجره می بینم باشم و یک یک اول
و بعد بعد احوال هم بنید و باین عزتشان آنحضرت فرمود که با عزت و آبرو
و بوی خوش و پسرانم در آید در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
شیده به چشم من معاینه نمود و بیاورد باین پسران و در قریه و در قریه
جز عیادت باین معیشت و بابت طاعت و در قریه و در قریه و در قریه
نیکین با جباران و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
و گفت ای کمالی طاعت العز آنحضرت بنم فرمود و بابت که با این
قوان عمر من را و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
جاری بود و گفت در حقیقت خداوند و در قریه و در قریه و در قریه
و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
موس که به بهر گفت بوشع به آنحضرت و در قریه و در قریه و در قریه
نش و حال که واقف بود و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
عمر الیه است و به بهر گفت و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
سر آید و باین دراز و بابت و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
و بنویس و بقیه مردم و بابت و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
خاطر عمر خان و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه
و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه و در قریه

[illegible]

یکی یک بر خوانند بسم الله گویند و در درخت انار فرود آید پس بر سر درخت
بعضی از ایشان گفت خدا کند و انار حید بدید و بعضی میزدند و بعضی
شاخ بالا میرفت گفتند یا ائمه المومنین جمله است بعضی میزدند و بعضی
نمیزدند و موی که در میان ماند گفت ایشان میزدند و میزدند و میزدند
خواهر یزدت با قدر است بر سر برار صبح نمیکند نمیکند پاشند چشم میزدند
درخت بر سر فرود آورد و ایشان میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
مذکبلا و دشمنان و در درخت باطل برشت بگویند اذین علی ما امان
و ما و فکرم الله ایشان در باب گویند ان الله و ما علی الکافین
بعضی میزدند و بعضی میزدند و بعضی میزدند و بعضی میزدند
مطهر است و در انام حسن از حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده
میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
در از میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
و فرقی نزد ما در میزدند بر حاضرین عرض نمیداد یا ائمه المومنین این انار را بگو
از برشت است گفتند تو بر آن قادر فرمودی آنرا فرقی نیم نهمیم و نیم نهمیم
مذکور است از ابیه بن عبد الرحمن منعول است که در نزد حضرت امیر
رفتم و رفتم که در میزدند باطل باطل است و در مدینه اند عرض کردم که
یا امیر المومنین فرقی بعد از او از غار شام بر ما میزدند و میزدند و میزدند
بر ما نه نهمیم و میزدند که میزدند که میزدند که میزدند که میزدند
فردا پس اهل جبال میزدند و میزدند که میزدند که میزدند که میزدند

حاضر شد حضرت خواجه شمس الدین محمد بن علی که نامش در کتب کرامت است و از آن حضرت
 دیدم پس از نماز عصر و بعد از آن که از آن حضرت جدا شدم و به سوی خانه رفتم و در آن وقت
 از طرف خیابان که گاه آنکه بی دروازه العین پسر سلطان آرد و در آن وقت که در آن وقت
 و علامت چهار کتاب است چگونه ظاهر نباشم بر آنچه خواهم در خیر اقامت حسن کردیم که
 که در شهر المومنین صلوات الله علیه مسجدی بنا شد و آنجا که در آن وقت که در آن وقت
 اینان و بنابر وقت و بکرات در وقت شام آنست حضرت فرمودند که در آن وقت
 دنیا را بخواهم و بمانند پس در وقت مبارک در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و آنوقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 پس از آن وقت مبارک فرمود که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 القلوب شیخ فرید الدین گنج شمس الدین است و روزی چند نفر به راندن شکر کار را
 به حضرت شمس الدین علیه السلام فرستادند و گفتند شاه جهان مراد تو را فرستاده
 چند نفر از سواران که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 چند نفر از سواران که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 قیام نمود پس از آن که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 پنج نفر را داده و در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 خندان شدند و گفتند که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 پنج نفر در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
 در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت

۱ و احسن الکلمات از شمس شهاب خورشید است که در کوفه بغداد است و این عظیم
حاضر بعید و جامع است که در میان مردم و ارباب غایب و مشیر و عامه و زبیر
و مشیر و جلیل هم آمده و گفت گشت از شاه و زوگماه شجاعت بجز در این
نیارده و عامه بلاغت بهر بسته و ولادت در دیت الله شده و در احوال
مقام تمام صید و هم مصطفی را در جمیع غزوات نصرت داده و هم و خسته را
از بارها نگهاده و در خیر را بیک حد برکنده امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود
یا سعد بن الفضل بن الربیع از آنکه هر چه خواهم منم مجاور و آب انبار
و یتیمان و مردم خسته دلال و امیران منم بهر عظیم بر منم آمده و بگویم ان الله
بحب الصابون نخل و مشکیا کرشمه و منم و نورات با نخل و زو و زو
در وصف منم مستطرد است و منم قاف و الضان العجیده منم صلح المسقیم
پس از آنکه گفت با چنین صیده و نو و صر و شد و مقدار اول
استان بعد از رسول خدا را باشد و منم بهر سوال گشت آنچه در دل و در این
منم جود از جانب شصت هزار مرد و ابان را عظیم خوانند گشت که الله
و در گذشته و در خلافت اگر او را زنده که انا به تحقیق دانیم و تو و منم
و در دهر غیب را با شمیم که بود امیر المومنین علیه السلام ما فرمود بهر شربتین
و در کوفه و در دهر که هر کس خواهد شد که کند آنچه فقط با علی علیه
عطا فرموده و اینجاست حاضر شوند بهر فرموده حضرت مردم و در دهر که
حاضر آمدند حضرت فرموده را با بگویند و بخانه همه را حاضر که انا به تحقیق
آورده و در خانه برداشته با و بیننده که از کثرت زخم و باره باره گشته

سرش بجا و چون بجا رسد عالم انحضرت پس بدو تقدیر است این را دانست
اعراب گفت من چهل و یک روز است در محو طلب غم نمیکنم گفت بخواه بفرماید
از قوم او انحضرت فرمود این جوان را محو کرده و تا مشورت بر من است
در حضرت خدیجه این جوان جلوه بده این جوان دخترش را که خواستگار زن دیگر فرستاد
آن را گفت اعراب گفت ایام المومنین صورت واقعه چنین است هر مبعوثی
لیکن پیش از آنکه بیاید ناکش را زنده نگه آید انگاه در بستر او کوفه خود را انحضرت فرمود
از او کوفه بفرماید پس از او بیاید و در کوفه نهد و تا او را از او بفرماید
از آن بفرماید برگشته زنده و در کوفه نهد از او کوفه نهد و تا او را از او بفرماید
منهم از اعضا خود بر این مرد فرستاد و فاضلین است از آنچه پس از او بیاید
گفته زنده پس از او است خدا برگشته و فرمودیم ما ذن الله یا حیدر بن
عقله بن عثمان بن عقیق است که آن جوان بفرستاده و زنده شد و گفت لیکن
لیکن یا حجت الله بعد از رسول الله حضرت فرمود که کدام شخص گفته
عرض کردم من مرید بن حسان بن علی بن فاطمه فرستاده خلق شد و نهاده
و باز بلند زبان بدو و منقبت ابی المومنین علیه السلام خواند انحضرت فرمود
از اعراب و بجا این برود و قوم خود را آگاه گزیند از آنچه پیش خود دید و بفرماید
ای ابی المومنین ما عهد کردیم با شما که تا زنده باشیم از طاعت تو جدا نشویم و هر
در خدمت انحضرت کسب قیوم میفرمود که در حرب صفین بدرجه شهادت
صید شد در اسن الکبار از امام رضا علیه السلام منقول است و در روز دوشنبه
ابو مصحاح بر ناقه سوار پس رسول خدا صلوات الله علیه گفت که ام کسر از شما و عمر

۱ بنوت میکند همان گفت اراعه ای من فرستاد صاحب الهج الاوارجه و ماه چاه
 مرا با عراجه دو سوره انشود و گفت اگر تو سوره را بخوانی من تو را قیامت که مستحق و بار آن
 یک بار در وجه شکم نافه منست و فدا کنم و کجا ببرم پس صاحب
 و ما ينطق عن الهوا اذ هو شريك في الحان جبریل این آیه را انشود
 قوله تعالى علم الغیبات و يقول الغیب و يعلم ما فی الارحام
 و ما ندمی نفس ما اذا نكسبت عدلا و ما ندمی نفس ما فی
 ارض الموت ان الله علیم خبیر ابو مصصام گفت در کفر کنم
 که نوبه کنم و کجا با تو بیعت اسلام کنم و بدتر جز با تو نماند و در نیت
 سزاوارست و تو رسول او شرفها را ابو مصصام شنید نافه پشت
 رخ شکم سفید چشم سیاه بر از طلاقیست بنم و نقد چهار از در زمره منست
 و با ابر المومنین و فدا میسر است که باین معنویان ابر المومنین
 نوشت پس الله لا اله الا هو و معروف شد در صف فلان محمد بن عبد الله
 بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بر صحت نفس و کمال عقل
 و جواز امور و بر زمره منست از ابو مصصام شنید نافه پشت رخ شکم سفید
 چشم سیاه بر از طلاقیست بنم و نقد چهار و جمع از اصحاب انشود در محله
 گرفت ابو مصصام شکم را گرفته در قید خود رفت و قید داشت نیز باین آیه
 بعد از خدگاه از برادر طلب نه قید نه آید و صف خدا صلوات بر محمد و آله
 گفت و صغیر خدا صلوات بر محمد و آله و برادر را کند زیرا برادر و صغیر ازین
 لازم و واجب است مردم ابو بکر را نشان دادند ابو مصصام بشیر رفت و بنی

طلب حق و سکه به خط امیر المومنین علیه السلام بانچه داشت ظاهر خست او بگر
گفت و حضرت میگفت در عقل کجاست و الله زلف خدا و فرستاد یافت نزد کاش
و نه سیم الا دل و درج فاضله و اثر اعلی این ابیطالب علیه السلام منصرف شد
ابو مصصام گفت ملا رسول خدا خبر داده و من نیز پیوستم و الا ما خواهد شد
ابو مصصام را گرفته بدو بجهه امیر المومنین علیه السلام آورد و در نزد حضرت فرمود
ای مسلمان همراه تو ابو مصصام است ابو مصصام گفت این کیست و کجا و تو را
از عقب در عقب بنام بخواند مسلمان گفت این و من سر است بکلمه نصوح فرمود
و احادیث حبیب سبحان رسول خدا صلعم فرمود انا مدینه العلم و علی
بابها و انت منی بمنزله فادون من موسی و علی خیر البشر و این است
که رسول خدا صلعم فرمود آفتاب هرگز نه از برابر او بزرگتر نماید و نه قضا نماید
آنست که بفرموده رسول خدا نماز گذارد و هر بیعت با رسول خدا صلعم بستم بکلمه بیعت
عقبه و یکم بیعت طبره و در هیچ بیعت مختلف ننماید و این است معون
چون از آل رسول و بیعت بنوا است و این است رسول خدا صلعم فرمود اگر من بمقام
کفر نروم و این است جمعا مدعی و فرمود امن کمان و مونا کمن کمان
فاستقلا استون و نیز در شان تو فرمود اجعلکم سفایه الحاج و عتقا
المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخره و جاهد فی سبیل
لا یستون عند و نیز فرمود لسان صدقا علیا و این است جمعا
بروز غدیر خم مدعی و این آیه را فرمود یا ایها الذین اتبعوا لا تحزبه و نیز
فرمود یا ایها الذین آمنوا و اتبعوا فی سبیل الله و لا تحزبه و این است جمعا

در حق او فرمود که ایستوی صاحبان بجهت هم القاب و نون و نیز در شان
این بیت او فرموده اند و بدین قدر لید بعت عظمی الرحمن و این است
که در وقت رکوع اکثر برب مل و این آیه در شان او نازل شده است
و بیکم الله الاخر آیه و همچنین سلمان مشاف و قضایل بیان و غیره که
بر حضرت شاه اولیا بدرون جبر و در آنجا ابو مصصام بعد از سلام طلبید
مخدوم المؤمنین علیه السلام سلمان فرمود در مدینه منکسر است که خواهر ادا نمودن
دین و صلوات علیهم را می دهد کند علی الصباح بیرون مدینه حاضر آید و
و بکر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه با فرزندان خواهر بیرون آمدند
و کلمه کوثر اقام حسن علیه السلام گفت و ابو مصصام فرمود با فرزندش ترک
این طلب یک برود طلبی در اینجا پیدا خواهد شد ابو مصصام هر آما هم طلبی
رفتند و خلق بسیار نظر را فرمودند و صفایان بر یکدیگر اشاره نمودند و از اهل
یک هم می آمدند و می نشستند حضرت اقام حسن علیه السلام که گفت باز
کذا و که چند زبان جاری نمود و عصر صلوات علیهم را بر طلب یک ترک گفتند
شد و تنگ سفید چهار کعبه در درخت سطر از نور سطر بعد از سطر اول نشستند
لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دوم نوشتند لا اله الا الله علی و الله
سلام حسن علیه السلام عصر مبارک بر آن سرنگ زده مشکافه شد و بهار شد
پسند آمد اقام حسن علیه السلام فرمود بیکر ابو مصصام علیه السلام را ابو مصصام حاضر
میکشید تا هشتاد و نه بان که بقیست و مذکور شد بیرون آمد آن تا فرمود که
بجفت امیر المؤمنین علیه السلام آورد و آنحضرت فرمود این صوفی را یافته و

[illegible]

نام سرکاتینات حاجت است و نام پایا و نام پیران منیر و منیر
تصدقین محمد و صدق دل گفت اشهدان لا اله الا الله و اشهدان
محمد رسول الله و اشهدانک و معی رسول الله ایضا در کتاب
از ابی البریه منقول است از جابر انصار بر سرینده خدا را بر المؤمنین علیکم السلام
خارجی بار آور گفت از من حاجت بخواهید در خدمت من فرمایید شما
بروید و من در خدمت من رکعت نماز بخوانم خبر فرماید شدیم آنحضرت بخارج
شد و الله بدیدم در خدمت من هر آیه مسکین با او در رکوع و سجده و الله
ایستادم و گفت از من حاجت بخواهید گفت اللهم مثل علی محمد و آل محمد و آل
ش خوار و خدمت من در خدمت من رکعت اللهم العن متبعین
و آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد و آل محمد
یا رب العالمین ایضا در کتاب منقول است از جابر انصار
که در کتاب ابی البریه منقول است از جابر انصار بر سرینده خدا را بر المؤمنین علیکم السلام
حضرت من مبارک بر آنخدمت من فرمایید خبر فرماید شدیم آنحضرت بخارج
آمد خدمت من مبارک با او زده بار آورد و الله من خدمت من و بر قدر خاتم
چند روز دیگر باز آمد خدمت من و ایمن فوج من و صیوه و الله ایضا در کتاب
از جابر انصار منقول است از جابر انصار بر سرینده خدا را بر المؤمنین علیکم السلام
و خطبه من خواند و ناگاه چشم آنحضرت بر او بر سرینده خدا را بر المؤمنین علیکم السلام
زادید است نزد من و آنخدمت من نزدیک را به رفت و الله و یغایت بزرگ و منیر
بر گرفت آن را از دست من و خبر من بر آید و منیر که شش آنحضرت مبارک

[illegible]

اصحاح بیست و نهم در ملاحت غلایضا و کتاب مکرر روایت حسین بن عبد الرحیم
سطور است و در آنجا که از غلایضا پرسیدند که سلمان شادان را قتل نمود
از کجا می شناسی گفت از مجلس رفعت فقهه گفت چه مکرر می گویم بعضی از غلایضا را می شناسی
سلمان گفت و الله فقیهترین بیان کنم بنو از غلایضا ابراهیم بن علی که هم در راه بود
سند به ما می گفت در آنجا که در خطب با سلمان بیعت کردند واقع شده بود
و همیشه را ساکن در شام می باشد بعد از آنکه عمر از مدینه به قتل آمد و خطب را همراه
خود آورده و می خواند و عقیقا قبور را از حبش برساند و در مدینه می ماند و در مدینه
شریعتی را بار بار شهر بسیار می دیند از روز اضداد و اضداد است و در مدینه می ماند
خود را بکشد پس هر جمعه از آنجا که می گذشت می فرستادند سلام آمد و گفت ای حسن
نزدیک پیدا شده و این شهر را ویران خواهد کرد یک شب از نو در کار است و حاضر را
از این بلا نجات دهد اگر حضرت فرمود صد نفر از آنجا که حاضر شود موجب جبر است
صما چنانچه آمدند حضرت ائمه میان ده نفر مثل سلمان را بودند و عمار را می بردند
و غیره را بر می زدند و باقی همراه بردند و در مدینه می ماند و فقهه را می شناسی
رسیدند و فقهه فرمود ملک مالک ملک جمعه است از آنکه نور را ساکن شود پس
زائر را ساکن شد و مردم از جلال عظمی غافل شدند و بعضی ملک را سلام دادند و بعضی
و از آنجا که المعصومین علیهم السلام منقول است می رسد و اذا ذللت لادخل
بجانب نام بل شعر بر این قصیده است در تفسیر امام حسین علیه السلام سلوات
که در آن رسیده است و در بعضی نسخ می خواند که یک از شما هزار معصوم
فوق من ترانا و غلایضا ابراهیم بن علی که هم گفت از آنجا که در مدینه می ماند

[illegible]

[illegible]

آن عورت را حاضر آوردند چنانکه عورت حاضر شد آنحضرت فرمود عورت باز نرو
چون فرمود آنحضرت شد آن عورت بر قول خود معجزه را از لوتین علیت تمام شد
نمی عورت شادمان ساختند را حاضر کردند آنرا در مسجد کلمه میبرد
این عورت را بنام کوه که آن در حضور امیرالمومنین هم بنوعی نزد عمر کوفه کردند
گفتند خلیفه گفت ای ابوالحسن من که سر را به جبهه زحافم آنحضرت بنام تمام قصاص
طلب فرمود چنانکه حاضر ساخته و دست راست کودک را در دست عورت
و دست کودک را در دست عورت گرفته و او را در کنار مبارک بر آن طشت
انداختند و با آواز آواز گرفته و میخواندند که او را از آن طشت بر آید و با امیرالمومنین
و دو صد نفر مسلمین من و آنحضرت این فرزندم و از صلیب عبدالله و از طشت
گشت بحسب تالیله و بنور عالم شدیم حاضر جماعتی از ایشان و آنحضرت
و منبر شده و بهای ایشان را آنحضرت کشودند و آنحضرت کلماتی که از زبان فرزند آنحضرت
فرمود که بعد از آن گرفته به پیشانی من و عورت نیز فرموده باشد و آنحضرت
فرمود که من و آنحضرت در آن غایت عمر فرزند امیرالمومنین صلوات الله و سلامه
بسیار آمد و فرمود من و آنحضرت که آنحضرت را در واقع من فرموده با علی سلمان
حق در پوست بر و بنجر و کعبین و غار و در کنار بنا بر وصیت آنحضرت بدانم
تا به طایفه و حاکم و من و آنحضرت بعضی از اصحاب تصدیق و خبر آنها که از روی
استند او و متخلف گفت با علی گفت از بیت المال یکم حضرت فرمود
سلطان از این نوع گفت من و آنحضرت است بهر صحابه بیست و آنحضرت
از بر آن آمدند امیرالمومنین علیت تمام یکبار از نظر غایت بیست و آنحضرت

نظر باز آنحضرت شد سجده حاضر شد و فرمود و فرمود سلطان مرحوم را در این
 مدفن ساختیم بعضی از اهل انکار تاریخ نگاه داشتند تا بعد از مدتی از این مکتوب
 باین مقصود رسیدند فلان تاریخ و فلان روز سلمان مشغول شد و در آنجا
 صورتها شد بکفین و کارخانه گذارده مدفن ساخت و در نظر غایب شد
 ایضا در کتاب کور از امام حسن علیه السلام مرویست که چشمه سرد را بنیاد صلح
 منوره غرقه بنوک شده بود و امر المومنین علیه السلام را در مدینه قایم مقام نمود
 ساخت منافقان فرصت یافتند و دانسته گفتند حال همه برادران هم
 منصفان را این بدولت میسر خواهد شد پس چند نفر از شورمندان در راه
 امر المومنین علیه السلام جا به حریق کردند و بخبر خاشاک پوشیدند و بعد
 از آنجا بقیان در در کتاب آمدند و چهار نفر را بنیاد بسجده حلیوس ساختند
 بر سر راه عقبه و بنو جناب است بنیاد باقیه با بر سر سنگ بزرگ بنیاد
 که ناله سرور کانیات آوازها دم کند در آنوقت چه پیش قدمی غیبت و چه بزرگ
 حضرت ولایت آب کشته بودند بنیاد نه چهره امر المومنین با جگر در آنجا
 بر ران چاه رسیدند تا که دلدل در غیبت بنیاد المومنین نه و بقیه غیبت
 عرض که خاکاه باش بر سر راه تو مشکان چاه کنند و بر ران خاشاک
 کسره انداختند فرمودند و روان شود چاه و زمین برابر خواهد شد و دلدل را
 بر ران خاشاک نه که بکلفت امداد در یکین چاه بتجرب نمایند پس آنحضرت
 را کتاب فی صراطه را از خاشاک پاک کنید و بنظر خدا صلح مرا آید چاه خاشاک
 برکت چاه حریق ظاهر شد آنحضرت از دلدل رسید این چاه را که دلدل

سرخدا نشان داد و با اتفاق یکدیگر این کار که چند حضار عرض کردند این فقیه را
 بر سر کانیات اطلاع دهند اکثریت فرمود چنانچه او را و حرفه است و آنست که در
 باعتبار کانیات فرقه و جبریل را خبر داد و از کید لایب اتفاق و بر طرف است
 در مدینه نموده و چنانچه او را حق و در پشت مخالفان باورند استند خبر فوت
 علی علیه السلام رسیده و سواد صلح از آن پنهان میکنند و آن است که چنانچه
 با جمیع اصحاب بجز آنست که صلح آمدند و صورت حال آنرا قلمرو
 بسج مقدس بنور صلح است بنده آن صلح مان محل بر سر عمره گفت گفت علی
 هر چه در سوخته نام دارد بر سر و انبیا صلح منوجه مدینه شدند و آخر
 شب بنواخر رسید و سلمان نامه میزنند و خدیجه بن ابی طالب نام نامه سر آمد
 میکنند و چهار باب در کتاب است خطاب میرفت تا گاه چهارده نفر از منافقان
 زایل شد و بر بالا عقیده بودند و چهار سکنه پاره را بقصد میبندند نامه رسول صلح
 اصلا از مخرور و سید کانیات بخوبی فرمود و بر بالا عقیده عقاید ایشان
 مشکال بدین و بر اینها را سر فرمود بعد از آن عصا بر سران منافقان
 منافقان را مخرور و آنها را بر زمین زدند چنانچه اعضا آنها را جمع کرد و نامه
 حیات بکند و خرم ایشان بنشد و مطلق از سلمان و کافرانند که عقیده را
 و از این جور سواد است و در زمان ابوبکر آمده و فرقه نام عورتها را صلح
 باطل بیت است و در او یک آرا غلبه را با صلح اتفاق مناظره و مباحثه و غیر
 چنین فضایل و مناقب و توصیف اهل بیت است را بحدی میگفت آن
 منافقان نه است بخت منحصن بر نهانند و چندان زدندش و پاک شد و

بعد از استغفار و دست برداشتن از مدفن ساخت و بجزارت فیض رحمت شاه
ولایت پناه آمده در آنجا راه بجزارت حضرت فایز کعبه گریه و در آنجا ایام شهادت
و صورت و آثار را بعضی صاحبان اهل المومنین علیه السلام بر سر قبرش گذاشت
نماز ادا فرمود و گفت یا حی القیوم بعد از موت و بیا منشی العظام
بعد از موت احی کن ما امر فرمود و اجعلها عبود لمع عسلک
بجزارت زنده کند نفس را بعد از وفات و این نگارنده استخوانها را در برنج زنده
امر فرمود و برابر او که آن او بجزارت آنکه عمر ما شده است نور ابدی را آن
نکاه بقبر خود می کشد و در قبرش دیده و غرض از آنست که از در مغفرت گرفته اندرون قبر
برفت و بیرون آمده و اشاره بهور آنحضرت می کند تا که بقبرش گشته باشد و آنرا
جایزه ترسند پس بر سر گرفته بیرون آمده بجزارت سلام کرد و عرض کرد که ملائک
مومنان منافقان و غیره از آنرا ولایت نور اخفا کند کما قال الله تعالی
ویریدون ان یلقوا نور الله باقر اهلهم و الله یریم نور و لو
که الکافرون بعد از آن امر فرمود چندان زندگانی نمی چند فرزند از آنرا
شد و بکم السعید سعید فی بطن امیر در دشت غنای خاکی را بر سر
بجزارت امام القابین امام حسین علیه السلام بجزارت شهادت فایز کعبه
ایضا در کتاب نور سلوک خارج از این منبر است مما که نزد شاه
آمده حقیقت احوال و باطن محمد بن اسماعیل المومنین صلوات الله علیه
بطرف مومنین و بعضی از رعیت ضلالت می خاستم فرمود خارج من کلمه
یا علی اندر عدالت حکم فرمود آنحضرت بر غضب آمده فرمود سبحان الله

اینها جز در ساعت بصورت ملک نشد و جامه از بدشتر جدا کرد و خارج شد
 این نوع خارق مشاهد می اضطراب و احوال نمی چسبند آب حیرت آردیده
 غریبه این کار کرد آنحضرت بدریغ نمی خواند و نمی با بصورت صاحب حرب
 پسر آنحضرت فرمود آصف برخیا و سرسنان بجای خدمت داشت بر نقل
 بقیس و حجاج و کلام مجید از آنشهر پدید آوردند تعالی الذی عنده علم
 الکتاب انما انیک به قبل ان یولد البیت طرفک آتاسید
 افضل است نزد خدا را تا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم حاضر کردند
 خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم افضل است آنحضرت در تعجب نشاند و در صراط
 برگاه خارق ظاهر کرد و اینها در کتابهای از سنان فارسی و عربیست که
 از اهل بی نبوت امیر المومنین علیه السلام آمده و گفت فلان شخص را
 اکابر بنو عرب بگویند هر جا تاجان نور از سر بلند بان طعنه و سفاقت
 و در انداز آن بگویند امیر المومنین علیه السلام هر گاه بدست مبارک که در کعبه
 بطن روان شد نگاه به آن شخص رسید آنحضرت فرمود شنیدم نو جوان
 چرا آید بیهوش گفت که گاه بر سر من کس را بر زمین میخیزد امیر المومنین
 هر گاه چنین است فرست خدا را شد که در کعبه و گمان را بر زمین انداخت
 از دامن شد از شتر نیز گذرد و نهضت که بپوشد و در ناف و بر دلو و از آمان
 آمان بر آورد و گفت امیر المومنین توبه که هر دو کرد از تاجان نو کلمه از کعبه
 دست نجات و راز می آرد که بصورت اهل باز کرد و فتوحات اقدس
 مستطاب است بگردن شخص از تاجان علیه السلام گفت با و الله

از صومعه عظیمی که بر این و معجزات میدیدند و نهار از عیش و شادی
عکاسات و کلمات می شنیدند هرگاه ما از تو گرامی بنیم لطیفان قد و
یقین که از انوین علی که سلام فرمود شمار نام دبیران علوم هر چه
است و چه نیست این با لغو و اسامی بسیار نمیدانم بر این عکاسات
بجانب مقابر مداف شد تا بر زمین نمودن از سرش بداند که حقست و نه از حق
چون از روزی در باره آنچه در عهد از آشکارا سازد و انوف که صاحب دیده و صاحب
در عکاسات و کلمات خبر می من تحتها الانوار عیان شود
از حال صاحب این خبر میدهم و جانب حق فوار فرار و القی القی
القی و در عهد الناس و المحجرات مع حاضران رسیده و عکاسات
و اما در میان استان و در کلمات بران مشاهدات احوال صاحب شمار
آورده و این صاحب چنین غارت دیدند و جمع استقامت درین انداختند
چون دیو از قرآن هر روزه کلمات را سخن نمایند و خبر و صاحب این
بر بعضی نهادند و گفتند بر این مقال هر مال رسول است و مقال
که القی و در عهد من و در احوال محبت و حقه من خضر النیران
انضا در کتاب مذکور است و در آن عکاسات و عکاسات و عکاسات
نیز و در عهد صاحب علی و مقال زبان مدح اهل بیت می کشد و عکاسات
در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات
و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات
و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات
و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات و در عهد از عکاسات

کینه فغان و حلاوت از شماست طلب خود را بر من فرستاد و گفت من
بیا تا در لطف و احسان برسد تو یک شب ایم و حاجت تو را بر آوردم پس مرا
نخاسته خود آورد و بسلام من گفت من در سر راه او رنجد و در اقامت برده بودم یک شب
و هر چه فرمودم همان کس که تو را از اهل خیال زاد گمانم و یک عیبه نند در اندک تو را فرستادم
انگاه بسلام گفت مثل که سفید است و پاره این را فضا را بر بند و چشمش را
از کاسه سر بر روی آورد و دست و پا و زانوها را قطع نمود و نزد من آورد و سلام من
فرمود عمل نمی پس از آن بسلام گفت این مرا در که ستان که در ارض را
در آن وقت حضرت خضر علیه السلام بطواف مرقد مطهر شاه ولایت آمده بود
مستغول بود از قبر مطهر او از دست پند بر سر شتاب و سلام داد و در باب
با و تعلیم فرمود باز آنکه تمام اعضا بشیر می رسد و سالم خواهد شد و با و کجاست
اطلب میگوید بر همان مسجد برو و آنچه می خواهی بگو و زانی سوال کن
و حلاوت طلب نمود و شخص را در همان خانه خبر ده سفره ای آن کس که از او را بر
مان و حلاوت آورد چون در آن خانه نشین بود از عجایب است به حضرت علی السلام
بطرفه العین که در ستان مصر رسید و آن مظلوم را دریافت و اسرار
بر او خواند و دید در ساعت اعضا مظلوم را در دست کعبه و چشمش را
و زانوها را که پاره شده بود بنام امیر المومنین را رسانید و مرا حجب القهر بر
مسجد نماز و زبان بدیع و منقبت آنحضرت را بیان می کرد و بر ستون
مان و حلاوت طلب نمود و آنوقت جوانا بر خاسته و گفت من حاجت تو را
بر آوردم و مان حلاوت بر غرض تو بکار آوردم پس دست او را گرفته بخانه خود آورد و مرا

[illegible]

نام و شهر این مجازید و در میان حرب بگرم و سخا منما ز خدم و حشم بسیار
و از روستای خاندان مصطفی صلوات الله علیه و در سر علی علیه السلام سرفراز
بر ملک محمد و عبداللہ راده پس بعد از درخت داشت بنایت مسجد و صالح
روزی آن دفتر باب راده و سرفروشی طهارت بنویسد و غسل نموده راه اقامت بخود
و قضا دار کرد و در حشر راده حاجی اودا اعلام و مرغوبش نموده و روز بزرگ آن
گرم در حشر می باید و از آن سبب پنج طائر یک یک و شکست مثل آن
عالم بزرگ مرشد و مردم را باطله و جهل را با کشت و مرغوبش و قوم
روزی پنج و صد کوزه علامت و نفیرین می کشند و هر چند که در آن غصه
و عفو می گفت می شنیدند با آفرینش عظیم بعد از دفتر رسید عیار از سر
بر زمین زده و در میان چاک می گفت قد میان حرب شربت که هیچ عیار پیدا
بسیار بر آن قرار گرفت و خفته و دفتر بریزد و بعد از چاک آئین از لفظ
در جهان که نشتر آکنده از خانه بیرون آوردند و مردم ایستاد و در شام
آن عظیم در آسمان که و بقا حاضر می آید استغاثه می گفت یا عالم الش
و اعطیات نواز شریک و دیگران از سر از روی بیاده و مستوجب این عفو
باشم اگر بخی عفو می بستم هر آن و بخی معجزه خفایات و عفو
اگر از زمانه ملازمت بدان و عصمت و معنوت ملا هر کجا و در ملک
نمی رسم و میزنده و با یکم کل نفس خایسته الموت غم بر آه آخرت
لیکن از جهت سواش می می جویم و بلا سطر علم در خلاقی شربت که بخت
من اشک غامت از دیده جان بار در آن حالت کل علی علیه السلام

[illegible]

حقیقتاً در جوانی هر شد و بیارید و آن طاعت از آب هر کجی و تقدیر شروع شد
 باینکه این آب منضم کوی پس از آن حضرت فرمود صواب بود و دختر را
 باز آن این فرمود که آواززد و آن طاعت بیک نند و تقدیر آن نظر کند
 چه عجب فرمود عمل نموده کم از کم دختر برون آمد و او را در وقت غلام داد و آن
 کرم را در ترانزد و آن نموده و مشا و در مشا لایحه ایضا در کتاب نگور از ما علی
 حجاز و است و روز از امیر المومنین علیه السلام در مسجد کوفه و خط میفرمود
 و با این سخن بیان گوید که لا امو اعظم من سفیاء الکاهن و فیما ارسله ان کر سید
 آخر الزمان دنیا را برده که در شباه راه آخرت آید من بکم هر دو کار و هر
 انچه از جنابم و قائم مقام و ثواب شب آید من بکم هر دو کار و شباه و در
 روز منم آید و در محل مشکل طلب نماید و فضیلت برتر از هر دو بود است و
 روطن و هویدا و علم اولین و آخرین گوید هر قرآن است و علم آسمان و زمین
 منست و مطلع بر احوال سیاه و سفید استم و حال بفرغان هموار و همیان
 بر غرض هر است و بر آنچه بجهت و غرض از احوال اطلاع دارم و در وقت از احوال
 و عبادت اهل هر شهر و دیارم اگر خواهم مغیبه مشق و مشق را منسوب حکام
 بنوام و من را مری که انم و معاذ زن بنوام نمی نمایند در آن مجلس ایست
 بسیار داشت و اکثر مال او را تفاخر و دیگر بر افراشت از استماع حکام
 نظام امیر المومنین علیه السلام و در وقت الکاهن و زرد و چون
 از مسجد برون رفت غصه بسیار او را منم که آیند و بصورت شکسته که
 حال نمیدانم و بیاد نداشت باطل بسیار آن بود و در مسجد نماز آمد که

و گفتند که این غایت بر تو نظر اندازد و چه میسر شود در آن موهن
 اندازد و بفریب برسد و مشک بر تو نشاند پس تو خانه خود برفت و بگفت
 نمی دانم که بر تو چه خواهد آمد این دیبا بگفت زشت دید که بر تو نشاند و تو خوش خای
 گزین از آن مرد را فریاد می کرد آن آوردند و از مشک و چوب سر و اندامش شکستند از
 پروش که در جبهه پناه دار مار است بیکان محو آوردند و محو نمودند و بعد از آن
 و در هر مجنون افاد و مدت پنج سال سر کمان و بر تن آن حال بود و از غش
 چه چیز و تو برفت و بگفت که در کشتن رسید و در آن بیابان کل یک کج و بخت
 که کل یک کج و از برف و باران و کرم و سرا و غنای یک کج و بخت که در کشتن
 ناپدید شد و برفت و قوم او در هر جانب نهانند و در طلبش میشتافتند
 از سر او و بافتند و بالاخر فرار دادند و حلقه او را کشتند و باران او را در کشت
 و فرار او داشتند و آن بد شکل و بدین آینه داشت با کینه و در کار و در غایت
 حسن و جمال و شکر از محبت محمد و آل محمد اکمال آن هر خط و نام
 شهر سپاه پوشیده آمدت پنج سال در لباس سپاه و بخت و جرات و عظمت
 به و در شک اند و از دیده و متناوب عورت بد و در نزد او آوردند و او را از فرا
 و دشمن منع نمود و گفتند که چیدین نام دشمن چو است که شهر از دست
 هر دو تو شهر بر جاست از قبل و قال عورت معلوم شده بخت و بخت
 و بخت و بخت عرض است که در مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک
 آن حال مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک
 گفت و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک و در مشک

که بر تو میرویم و او را در جوج و او را در غم میرویم و او را در غم میرویم و او را در غم میرویم
 شد است ای جان فدای منم که در و طعام میبایست و طعام میبایست و طعام میبایست
 خود را به بر مجنون معذور و شک و آه بود و دل یک جفت چه چشم و آه
 در آنجا رفت شوهر خود را بین آن زن خوشوقت شده بود و در و طعام میبایست
 شک بر یک ساعت و بود بر مجنون شقاقت علی یک نیر سیلا بشر زنده
 نظر که بعد از ساعت و یک ساعت شد آن زن ایستاد خود را به آن و معذور
 بین سک و غلام یکسان بشر سک انراخت آن آن جا که شقاقت کرد
 آن محرم ماند زن و معذور و آنجا بود و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست
 خاک سیاه و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست
 امر عالم این چه حالت است ای المومنین غلبت غلام فرمود و شوهر خود را طاعت
 خواهر کنی منم و بر تو که این محله که بهم و بخوان سک خبر ندیدم و
 میدانم عا و خلاف گوید پس بگفت آنحضرت روان کهید و افک ندامت و
 میباید و میگفت عا و خلاف گوید پس بگفت آنحضرت روان کهید و افک ندامت و
 بیابان راه نور دیده و در آنجا بود و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست
 فرمود از زن شوهر تو همان سک که در آن محله و در و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست
 پس از زن چون این سخن بشنید و در و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست
 بسیار و گفت از پیشاور مؤمنان و از متفکر متفکران سر آنجا بود و طعام میبایست
 فدا و نقاب اندوز این ملازمت شاه و ملازمت شاه و ملازمت شاه و ملازمت شاه
 شر که به و منافق و بصفت و در و طعام میبایست و آنجا بود و طعام میبایست

محتاج بود استغاثه نمودن چهارده نفر از جمیع شیعیان و از میان آنکه خبر از آنست
 سید خانی و چند نفر دیگر از آنان و بعد از ثلاثت بهم راهبردست و به شمشیر
 و زنج اندوه انداخته و به نیزه از حضرت فخریه و در پستان در کف دست آنکه انداخته
 پیشتر حاضر که آن زن خوشوقت که در باوردم و به آبرو آن بیابان شش نفر
 و در پستان در کف آنکه انداخته و بعد از ثلاثت حاضر که انداخته و به شمشیر
 آنکه انداخته و به شمشیر بارید و نیزه را نام نباید انداخته و در دست چنانچه بزرگوار
 بر آورده و به دست او و عاکی در دست او و در دست او و به شمشیر چنانچه بزرگوار
 بر سر شمشیر که افاد و نباید و گفت تا امیر المومنین بنوشک آورد و در دست او و به
 آنکه انداخته و به شمشیر بارید و در دست او و به شمشیر چنانچه بزرگوار
 در دست او و به شمشیر بارید و در دست او و به شمشیر چنانچه بزرگوار
 مبارک بخلقین ایمان تعلیم فرمود و از رویان آورد و از اهل یقین که به ایضا
 در کتاب مذکور از سیدان فارسی در هر دو بیت به بعد از نام حسن و علی سلام
 به نیزه بزرگوار از آن حدیث حکمت سلیمان بخاند و در اوقات سلطان حسن
 که با امیر المومنین پیغمبر خدا صلعم فرمود و از آنکه انداخته و به شمشیر چنانچه بزرگوار
 و عادت علم علما و افضل اولی سرداران است و عادت سلیمان ملک و افضل
 فرموده و به کائنات محمدی امیر المومنین علیت نام در دست به عادت و در دست
 بر آید و به شمشیر نگاه امیر المومنین و به شمشیر چنانچه بزرگوار
 آنحضرت و ایمان بر آن نشاند و به شمشیر بارید و در دست او و به شمشیر چنانچه بزرگوار
 امیر المومنین و به شمشیر بارید و در دست او و به شمشیر چنانچه بزرگوار

[illegible]

بیت است بعضی عنوان در دوران ابرار و مومنین فرموده که در بیت است
جایان و نعمت پاک که در پیش من عرض که خدای مطلق و قادر برین از حجت و علی
بهر طور و در آن بحر مرقعات شمار هیچ که اندک گاه یکا از زندگان از سر اعتقاد
لا اله الا الله که بگوید در آن سر کتاب مجاوره از آیه شوق و شوق یکدیگر بکنانند
چشم من رسول الله بر زبان جاری که از آنکه در شوق شوق باها و خدا فرستند
و اگر نه چنانکه خدا بر زبان آورده و در شوق و ایمان آیند و بگویند بار خدا و حجت خدا
در روزگار که در آن عالم گذرد و دیگر باره ابر بر چهار دان شد و بر سر و جرم و با جمیع
در آنجا که هر چه در قیامت بعضی میخواند و بعضی میخواند بعد از آنکه در قیامت
خدا را در قیامت بشهرت و خدا و خدا را در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال
تا کمال که در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
سین که در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
بر نوبت است که در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
از این جهت علی اتصال در این شهرت و از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
گفت آنکه در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
بعد از این که در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
از این جهت نیست که در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
و گفت آنکه در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
آنکه در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند
و ثابت است که در قیامت میخواند و در قیامت که از کمال تا کمال که در قیامت میخواند

[illegible]

[illegible]

خشب و اصل شهر عصمت شرفست چنانچه ملا علی قاری این بین عباد و تعالی است
که ذات علم و قدرت است بر طاعت و بندگی و علم کفر و بشر است و افضل امام بعد
اندر ذات پس بر این ثبوت تعالی حق صفت تعالیست حاصل شد علی بن
بهین خرد نیر کا و بنی اختصار پذیرفت لازمه آنچه از آن منبع انضال و تنویر کلام
حاصل میشود معلوم هست چنان است که شرح شود آن بدو این مختصر کتب و کلام
در دو خانر کتب مسوط منطوله نیز بیشتر پذیرد چرا که اکثر از فضلا و علماء عباد
در جمع و تدوین منافع و مآثر آن سخن بگویند غایت جدا نهادن مفید
رسیده بلا فخره و بجز تصور معرفت کنند و بدو بعلم البقیه دانستند و آنچه
دانشیده بود در سنگ قبر برداشته و کتب و قطره بجا از بحر فضایل و جلیه فضایل
حمیده آن محزون اسرار الهی و خازن کنوز نامتناهی کشید و دریا حقیقت و نقد
کان طریقت از حیز علم و فهم بشهره و آن عقل عقلا و غیره مندرج در کمال اثر
چنانچه در ثبوت این مدعا و بیت از کلام شایسته آورده و بر این مختصر
لوان المقتنی بدل تحکیم لاسخی الخلق طرا بجدان که کفر فی فضل ملا علی
و قوم الشاک فیرا ان الله ذکر عبوس غیر شپرس و کلام شایسته امام شریف
چنانکه در استغاثه امام شایسته ایله انفس شریفه مقداره کافه بنشین مجتهد
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بیا اوطط طریقین بشکر پذیر
با بنک حسن ثلثه الکبر و نیز و این از بنین سخنیت که عده بهتر و خوشتر
کنند و آنرا در اوقات سراسر و حالات مستقیم و پس از آن در نعمه سبحانه و تعالی
و نیز نماند شعبه اخبار و اخبار از آنرا که در این است حضرت غیر الله عز و جل

این خبر صحت اثر از تفسیر بیان صدق آورده خدا و حجاب اختلاف و مقامات
خبر بنده الهی ساخته اند و آن مقرر انفس و اغانی در نصف شهر رمضان
مکات بحر درین شهر از کتب بطون بنده ظاهر و مزید خبر سرای خان جهان اثر
سکات به بر سر و جلات به جلات حالات آن نویسنده کاشن امانت الهی
بعد از اقامات آن اقامات حدائق شریف از الله ماجده اش استغفار نام
نام آن خبر کتب المهر و امیر نظیر بلبل طاهر و احسن ترجمه ساخت و اختیار
به دست مولی محاربت انوار و رفیع تر از خبر برورد و کار بافت خرم
اقتضای هر یک این از عالمی سعادتمندین در رسید و گفت از سید الشیخ
علی اعلی بنو سلام پرسید و میفرماید خبر علی علیه السلام از تو بمنزله ای نیست که
نام این خبر همیشه بهار بوشت رسالت با طین نام بهر یاد و نیت این خبر
فقط به لفظ خبر با هر دو صورت ظاهر و معانی به دست گفت مقرر شد و خبر
ناب حسن است پس اسم ما که از آن نام و محسن حسن افاد و در نزد مقام از الله
آن علامه افلاک و انجم حضرت رسالت که کبر و بخت لغز و با هر دو صورت حقیقت
فرمود به تحقیق رسالتون افروز پر در خسته و وزن موثر بهر بوشت فقره صدق
مقرر و کتب این اخبار بهر دست لقبی از نفس و فقر و طیب و نیک و سبط و رضا
و نفس و عشر العزت و الله و بهر این که الله الا الله الملك الحق المبين و آن
امام عالی مقام از سید افروز بهر شبهه بهر حضرت خبر البشیران ملامت آن
مقدور علامه منقبت در تحقیق خبر بهر سال در صورت ظاهر و شرع و
موقوف و قات سید کائنات محبت سال و چند ماه و دلت جوده و بخت شرف

بن خنجر کندی و طغیاست و بجای خود با خنجران و جوانان و این اچسبانی
اکام نظام را مستقیم ساخت و در بیت هشتم صفرا با و این ریح الاوکل
خسب بن مکر الحجه علم تبه بنماشایان فیس از اخف و بدایت اکثر اهل سیر
اختیار است شش روز و شش سیرت به اولاد و کوران شافع یوم نور بقول شیخ
منقید عبد الرحمان غفر له و اما شجاعت و با تقای حکماء از زید بن حسن
بن حسن بن ماند و از سایر اولاد آنکه در جبال با و کارخانه و از سادات اول
شعار جاسبا اختیار نمود حسن بن زید بعد از جمله اولاد انتخاب عمرو و قاسم و
و بقول ابوبکر بن حسن نیز در کار شربت شجاعت پیشید و در جبال شات
انتخاب یکم حسن و الله ماجده اما محمد باقر علیه السلام و الله اعلم
و فی غیر سبط عرب است و در در سجد سوطه صلعم در خانه و این جاسبا
بکر احادیث شرفش است شش سال داشت آنکه و سوال بخار شاد و شوه
عبد الله گفت شاد در روز جمع است و شوه در عرفه پس در گذشت از او
و رسید باین عمر و از او این سوال نمود و الله عمر گفت شاد در روز جمع است و شوه
در عرفه و از او در گذشت و رسید بخدمت علم انبیا و احسان
و این قبیل احادیث حدیث کوار و غیر از آنکه گفت از آینه حل اجابت نمود
از او شاد و شوه سفار نمود و خدا را بر از شاد و حضرت سلف حضرت
خدا قال الله تعالی یا ایها النبی انا اولی علیک شاهد و مبشیر
و شوه در قیامت قوله تعالی ذلک یوم یجمع له الناس و فذلک
یوم یراهم و یدعونهم و ینظرون و ینظرون و ینظرون و ینظرون

[illegible]

بدان و در سیر بر جاده مطهر که در آنجا ملک کمال استقامت و در جاده که در آنجا ملک
توکل و در آنجا ملک جاهل و غافل اند زیرا که در نظر اول شرح این متن متین است
سبب توکل و غیر این نعم و از سواد است این بود که در آن هیچ مانع از فهم چنانکه
فهم و یقین دانستم چه در دست این است و چنانکه هر فاضل یا جاهل
علم و بیخاست و به تحقیق و بدیم در انجیل نام بدو نورا چه در سواد است و بدو علی
و مشیر و در صورت حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که این است که رفع غبار
هر چه ظاهر است که از انجیل و تورات و زبور و فرقان تا خبر و هم مستمع را بر حق
و در صورت آن ملک که همان تامل تا بنظر انور انجیل آورد و آن امام هر
که میدید نوران نام جابر باوصاف حمیده و فضایل پسندیده او بیان میکرد
ملک روم بعد از صورت انبیا و صورت جبرئیل است و گفت صفات اینها
در انجیل بنظم فریاد است حضرت فرمود اینها صورت سلاطین است ملک روم
گفت کلامی که بر شما اراک هر صلح و نزاع شما است علم اولین و آخرین و علم
جمع کتب منزله برتعالیین و بدینتر یافته ایم تا اول این فتنه از کیت و سبب آن
چست انگاه گفت خبر ده از فرزند رسول خدا صلعم را از آن مفت نوز و بگویم
خلقت ستر از کتب قرآن بعد از رسول جلوه آن خلف صدق مدبر سلوک
فرمودم و آمد و صلوات بر ابراهیم و آله و صلوات بر علی و آله و صلوات بر محمد و آله و صلوات
و در سوال از اهل افاق بر زبان گذرانیده از آنکه چهارم نامش مشهور و در آنجا
سبب که از ارواح مومنین و کفار و مشرکین و زشتکاران و مومنان آمدن است
و قیام و غیره و عارف معارف را بر فرموده ارواح مومنین مجتمع میشوند نزد حق

بیت المقدس و طیب و آن عرش لود است و از او بسط میکند بار و رحمتش را
 بر سر او و سطوح و مساند و جمیع آید و ارواح کفار و اشقیاء با هر لایموت در او در خمر و
 و در جن حشر اموات شهر را کفر خواهد شد از شرق و غار و مغرب و از عقب آن بر
 تنه و خا و زید و صلابت را به حبیب الله و منقرضه بیت المقدس و طیب و منعم
 از طبقات ارض و خوانند و از اهل طیب و طرفین منقرضه و اهل مزج بر نیاید
 آن و سوال از برنا و پیر و حبیب و غیره و قلی که در هر بار از او کلام تمام مبارک است
 و جمیع بار لیل و اغلال خسته و آن به حال موزع خواهند شتافت کما قال عز وجل
 فوین فی الجنة و فوین فی السعیر ملک یوم بعد از استماع این کلمات
 آیات در نحو برید و گفت از برید به جنتی و از کفر سر رشته این و انجان
 بمواضع عوایت و عدوان بریده و بجهت ثروت و جهالت دنیا که برید و از سر
 و طیب آن اسلام را به پنج فر و طغیان دریده اگر نوبه کنید و از خلاف و به موجب
 نص سما و عن است و او که از بد قنق از او دنیا و سر از عقاب برادر و خست
 و تبار و خست و اماره و مویا به شیب و تعین بدان و این بزرگوار و زدم از خود و
 رگت از کشته بقیه انبیاء است و تارک علم و صفیا و خلیفه او صبا و کاند
 نقیبا و عالم هانی و الاض و الشیخام ایضا و مناقب الطاهرین از او و
 ال محمد صلی الله علیه و آله منقول است شمس المام و منقرضه حسن علی بن
 گفت از فرقه العین سید الطالین بسیارید و کلام از او لا شام برید و کار خنده
 آغاز شود و انجام تو عاید یک که از انتخاب انچه احتمال می نماید با حبیب
 انتخاب منکر و خیر و مردم با برادر منکر خلق فرستاده است از نگاه جانشین
 و از او

مخلاف را شام و شام را عراق و عراق را زن و زن را مرد و مرد را زن
نموده اند ما بودیم ما بصره و شکیبا شام شام شام و شام را آن جهت خاصه
گفت جاشا و کلامه نور الله قدر قدرت بهر پند جاشین منظره آثار فرات
و آیات عجایب فخر اعدت ثروت غر آید در انجمن شمع و شاپا چاد
و تعجب نیست شام سر زده در آید اجدوت عورده در آید و بوی خوش
مشتاق امام حسن علیه السلام فرمود زنت را بیاس مردان خوانم دیدن
از و خیزد خشا بودی خواهد را و گوید بخدا چنان شده بر زبان مجریان
اقامت زن گذشت بهر بعد از ظهور این واقعه زن و شوهر هر یک بخدمت آن
امام عالمه کوهر آمده نایب شدند و بهیات احباب جمع گردید و در روضه
الشریعه جیب سیر و بعضی از آن متعجب و بزرگ مسطور است چاکر استخار
مرد را و از او زهره نام رکاب ملک انقباض شغل است امامت مسطور
کلامت بهر زنده خمستانه خاک خنق دل فرمود زهره گفت که این تخم
رطب را میدار است با هر نفر یک یکیم آن بزرگوار بزرگوار امامت فرمود
دل جنود بر شکل تو را خوار تر انداخت زهره سوسن صفت بدنه زبان نکر
و نعم که امام زن زن و شکاه جناب جلال خالق از آن استعدادهای برتر است
نموده احوال خجسته از آن میان بطراوت و تقاضات صلبه بر آن در و بار
آورده و خضار مجلس جنیت نام در رطب فرادان از آن درخت چیده و بکدام
فرین کام که بدست سار به از اعلی خلقت در آن میان بهر جهت خرق عادت
مست بهر زبان بر زبان گذرانید که و الله طرفه سحر را میزد معاینه ر

انطق بایع المار فیه این سوزیت بکده عمارت منجای از بند
مهر عالیجناب در فصل الخطاب بطور است که در هر چه بزرگست و بزرگ
حال و مظهر سباحت سرور اولاد حضرت خیر البشر و شفیع روز محشر
سکه نفوذ راجع دار الضرب اجتناب امام مؤمن حسن مجتهد معروض
که با امام همام بزرگتر منجی است لازم است ده هزار دینار و امام آرمان مال
دینار و وفای این زلال ستم کش عروس نادکب ام نیست یکدام و لم گردد
غریبان در کائنات مسند ننگ بنگ و خیر کسیر از کلمات کلونیکر ایشان
بتن چه لیکن بی سر و کمره بر که بیکان بقبضه بط هم آنگاه اکر
بحر کم بدست بشو و عطا از ورطه جانکافضا و تحقیق از ویم جل
حصولت عارست و انواع انواع قدیم شداید و عکده الحاج و الحاج
از سر این غرق بحر عظیمه موجد اعطاء زین کجاندیش بد و فتح الباری
مقتضی بغیر از این کلید احاد خلق المصدق کتبت و باب خبر از خبر
به تکیه استنا بناید آن سحاب امطار کرمت و احسان بر شمس
ابر و اغبان همزه اما و اما ان شکسته بانی سر و سامان را سیر
که اند و بمراق جان تلخ کام شود به محسن و لام لذت جان شریک شد
رسا بند سبیل شکر بر زبان و با جار شین دعا و ثنا کو یان به تمام
شکاف و عجب عجب در جبین اکرام با جمیع دنیا و اهل طعام اشتغال است
و طایب سیم ختم را بنور شرفان بخته نفع و برسان کو هر فن گذارند
کو قسم نبات پاک و مسل و ملک تا امر و فیدان ستم کسر و غره

باید گفت بیادمان بخور برضی طایبان مطالب و تألیف صدق و صفات کبریا
خاندان حضرت قیام و مفاخر آن امام ستمه عالم از خیر احصا و حوزة استقصا
متجاوز ذیل طباعت است و تفصیل آن مجلد را باید طبعه و لاجرم مضامین آن
محمود و اسطر تراوید و علم را در میدان بیان و ترجمه جبین تبار نوکل چیست بسیار
امانت نگاشته و شرحی دیگر بیان ولادت با سعادت سبط رسول الثقلین

و نور العین مولانا و مولد الگوین اید عبدالله آقاجی بن صلوات الله
و سلامه علیه و علیهم اجمعین جناب توایم در این کتاب سفینه کبریا که در این
نخستین آن صحیفه حقایق آثار اعلی است سید محمدا را ببار قلم در زبان و بیان
بیان گلشن جیش طراز این حکایات صدق آیات با چنین تبار که اندیشه
و پیراسته و جذبه خوب است و طایفه صادق را با حصول نهر روح انوار استخوان
بر کل سرش خند این داستان برین سان منظم ساخته اند و هر چه در
روزگار و اولاد امام زین العابدین حسن علیهم السلام منقش شد صدق کبریا
و استراحت آن مرد شاه بود که است و بعد از انقضا رحلت شکر راه پرستگار
سفر آن اختر برج کائنات و در زمین و زمان را از هر نور و نور و نور و نور
که چنانچه و بهین مقدم و باریض مناسک را از اوج سبک و بساطت و کبریا
بروز شد از طایفه افلاک بگذراند شعاع اخگر بهجت طم بر نو افلاک آینه خیمه
سینر جیب صغیر که بیت الشرف نهر فلک عفت و مستند از نور
طلعت خیا بخش عالم طالع مطلع النوار و شرق افقار ساخت و بعد از طالع
انوار و افق و سمع شریف آن خیمه باغ جهان لذت نامت و بهر چه سبک

هم شمس حسین مرادش شهر نام بودیم داشتند قول داشتند و عقیده
برگزیده و منزه بود حسن افکار و خدایا نامت از سینه که گینه که قدم در
مقدم شهر جدید رفتن بارگاه قدم به جلال داشت و هرگاه در خانه
برنگ که در شب هفت روز در گذشت آفتاب بدین ایام طلعت غلظت در شهر
و از باقی هزار و دهان رخسار شهر شمع ذات با پشت راه برادر
و گشتن از عهد الله و العابدین شهر شریف و سید و طیب و درگاه
و مبدل و تابع احسان و الدلیل علی ذات الله و سید روح الله
خامش آن الله بالغ امره و بصحت روایات آن امام عالم در شهر
رحمت سید کائنات شهر سال و خنده داشت و در حال شهادت چند روز
خویش شهر شهر سال و بعد از آن حال برادر شهر سیر و سال و کسری شهر
شهر شریف و داشت شهر و به قصد زید بیدادیم خود شهر
الاجوت علم شهادت برافراشت و بقوله شهر زن و شهر بر داشت
و بقوله شمس مفید انجا با شهر فرزند علی اصغر زین العابدین و اولاد
ماجد الشاه تران شهر با نویت بر و جود علی اکبر در کربلا شهادت
حشید و جعفر شهر از واقعه کربلا بر باض ضوان خرامید و عبد الله و
طفولیت بر خم که از ملاحقین در کربلا شهادت شهادت و اولاد الله
انجا به نفع شهر که به با اعتقاد بعضی شهر نام داشت و شهر که باطله
لازم علی البیت المحمدي و سایر ائمه الهی در شهر در میان آحاد شهر
که در شهر شاهزاده انسر و جان و ده بافته و مکارم اخلاق و محاسن ادب

که الا ان امام عالم جناب بکبر طهر پسته بکشد است با طه علم حوزان بر او
لیطو ایام برودش و اوام طه نشانی است آنگاه بر مقله لاله که کمال
کمال عمل محضر از عطل و موز از فصل رسیل نبینا و تبرکات ابراد محضر
ومن الله التوفیق در ترجمه مستقصه طه است و در ترجمه روایات
امام حسین را بران راست و برخوا ابراهیم را بران چو غوث نبی
مازل شد و گفت با جهر علم عجا این هر را بنوخوا که داشت آنگونه که امام
خزیر ترادار اختیار کند حضرت حسین را بر ابراهیم برگزید و بعد از انقضای
روز از آن فضیله ابراهیم وفات یافت و هرگاه امام حسین بخودت سرور امام
امام حجاب است شاه فرمود اهل و مر جابین فدیله ابراهیمی ابو ابراهیم
و از سلمان فارسی علیه السلام مرویست که فرمود حضرت امام محمد باقر حسین
هم پسر من است که ایشان را حضرت دارد ملا حضرت داشت باشد و هرگاه که
دارد خدا را حضرت دارد و هرگاه خدا را حضرت داشت او را حضرت بر او داشت
و هرگاه دشمن گرفت ایشان را با جنین خصم که با من و عذر من معاند فرستد و فرج
بر او سر او نهیاست با هر اراده امام در دنیا حسین این مرده شهنواز جابین
فرمانی که جابین حسین حذف باشد مقام اعدا حسین از جابین سرور است
و فرمود که دایره دست طلب نماید بنور آفتاب ماه و زهره و فرقی که حضرت
از کعب تقصیر روشن تر است و پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر
ماه و زهره زهره بول غدا و فرقی حسین ایضا از سلمان علیه السلام مرویست که
گفت حسیدم بخودت حسید و لادم و در فراموشی غافلین حضرت حسین علیه السلام

و سر و جان نشسته بجهت آنحضرت میسبیل بندان آورد و میفرمود که سبیل
و امام و پیران را در محبت خدا سر و پیر میسبیل تواند و نام ایشان قایم ال
محمد است و در همین الاخبار سطوح است فرمود امام الثقلین حضرت حسین
که روزی که تبت قد بر کوار خودم غم نظار که آن حضرت خبر البشر بر آن فرمود و چنان
بابا عبد الله با تیر اسمعوا و لا یفری ایمنه کعب گفت یا رسول الله خبر ذات محبت
صفت خود بگو ای بشر زمین و زمان تو از آنجا که حضرت فطحت بدان خدا را
براستی بگویند فرستاده حسین بن علی مرا فلان بزرگتر از آنست که در میان
و در میان عرض مصباح هر دو سینه نجات نام نام او را نوشته اند سید اجل
ابو القاسم محمد الله با سنان خویش در تاریخ آنها آورده روز رخت و بهتر عالم
بطریق تواند و توانی پنج سجده بجا آورد و جمیع از آنها بپس سجدهات بار کوع
استغفار رخت و عند لب غم شنو او ما یطلق عن الیوم الیک کعب غنیمت دان
چنین حلاوت پنج سر کام سامعه سمعک است که آن غنیمت حیرت این و گفت بخت
به تحقیق محبت میدارد حضرت عزت علی نفس را غایت این پنج سجده که هم
انگاه گفت محبت میدارد علی اعلی طهر زهر را با سجده که بجا آوردم بعد از آن
بر در کار خفتن محبت میدارد حسین را پس سجده رفتیم بار گفت خرقه
محبت میدارد محبت ایشان را پس سجده که شدیم پس گفت خداوند عالمیان محبت میدارد
محبت آجا را ایشان را دیگر با شرط سجده بعدیم صبا ندیم ذکر بحال از اخبار خاتم
الانبیاء و بیان واقعه کربلا نبوت سپند حضرت رب عزت چندین کوفه
خجسته قایم از شهادت امام شهید سعید و برادر بزرگوارش اخبار فرمود

و انحضرت خدیجه زینت جمیع ناصحین آن حادثه نازل می شد و آنچه تفصیل آن شرح
و بسط شد اگر کتب معتبره و تحقیق و تلویح یافته و بعضی از آن در باب است صدق نامه
بر سبیل اجمال و اختصار در این اوراق ثبت افتاد و از اسما و ثبت و ثبت
که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد چنانچه است نامه بعد از فراغ آن
و اقامت به اختیار برگزیده گفتم که در آنجا در سبب که به دست فوجی
این طفل یکم گفتم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا که متولد شده
و هنوز آفریده بود چنانچه ظاهر مبارک باشد بطور رسیده است حضرت
و خود اسما و رسیده به این لحظه حضرت شیل این و خبر داده شد و خواهند
او را بعد از آنکه در هر از اهل بیت و عناد و خواهند رسید و تا به شفاعت
در مقدمه بعد از آنکه در هر از اهل بیت و عناد و خواهند رسید و تا به شفاعت
از این خبر نه در ارم سلمه و در دست گفت شیشا بهار بلند پر قلعه رضا جهان
الذی سر از چو من سر در شفاف و بعد از اسما و عناد و در دست
خبر در دست که در شریف لایق داشت گفتم با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بگویم و من شیشا بهار و در دست و ان را که با خواهند و مکان فضل از دست
و وجهه را و لا و اجارا اهل بیت علامه می نمود و من فرموده را شیشا ان را که فرموده است
و دست من است این را است و لایق و درگاه سخن نامه مبدل که به کار حسین
شاید که اند و من شیشا بهار که من چنانچه است که کوفه شفاف
و شیشا ان نظر می کنم تا دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم و دهم
خانه کشته و بعد از آنکه در دست خبر من است اثر شیشا بهار که رسیده

و شمع مقدس در هر دو کتب بخوبی بدایات صحیح را در آن و آن جناب در آن کتب
از چنانچه جمال کبریا بجهت مبارکبار تو لود اقام کلمات نرگود بخت خبر اعیان کثر
و نشسته را که موسوم بقطرس و مقدم و خدا که هر دو کتب مقدس به ویدیه مضطرب
به پروبال از فضا و علی بن بریط زمین افاقه و از چشمه سار دیده غم دیده سیلاب
مرشد کلام برادر زار بنیاد جبرئیل گفت از قطرس آیین چه حاجت و کدام سبب
باعث این حالات است قطرس جواب داد که این در حال شانه عکس فرستاده و کرده
نموده و در کتب مبارک در هر دو کتب به حق هجرت در هر دو کتب به حق هجرت و بیرون
جهان و با هم نشست ملا هجرت تا که ساخت و از اوج عزت بجهت فیض است
انطاعت با هر دو کتب میر و جبرئیل گفت ملا هجرت نه نیست مولود مسعود است
مقام محمود و در کتب از قطرس بر زبان میگذرانید و هر دو کتب اگر ملا نه نیست
الهدی بنیاد و سبک بر آناه اعدا و کان حزن مسا که با شفاعت انحضرت است
بر و از غیبه تا رسید جبرئیل این مفسر او را سخن قبول گفت و بعد از آن نشست
و مبارکبار شعله از حال قطرس عرض انحضرت حریف و در هر دو کتب از قطرس
و احوال تن سپاه سخن میبارید و با بریل و در هر دو کتب حسین با قطرس و بریل
انحضرت مظلومه و بیال عله و ملا که در یکمان خویش افتاد و بعد از شهادت
انامت خیر کتب خیریه و در هر دو کتب بافت و در هر دو کتب حلال اعدیت که اند
که آله و اوصیای آن وقت خبر شد تا باز فدا خویش بر زمین بر فتم و با خود
خانان سید و سلیمان حریف که هم خطاب آمد اگر انحضرت جلوه فرمود
اکنون با تبعه خویش رفته برقرار نور دیده سید اخبار رسکن اختیار گفت و حج

و شام کبیر مدام سواخت تا و ثواب آب دیده خود را بیکر گوشه و بیکر کمان
این مصیبت هول اندر دکان این محنت نشان گذشت قطره حیرت افروز
این بر زمین کربلا نزل خود جان شعل صدای شد اگر است و اما آن
قیامت نیز برین سبب است سر شک سحاب که کانه رودان و در جبهه
حول قیامت پس چون آنکه استند نام غیر عرب که چون علیه
لله يوم القيامت خبر آن میدهند در روز قیامت که هر که
خالد بن ولید است که در روز قیامت می گویند که گفت و می شنود
امام حسین علیه السلام در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
و سبک از چنان و درین الناس اندر و در روز قیامت که در روز قیامت
از انجالی بجز و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
عروض استند از جانی که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
بر سر استند فومی با امتداد باذن و او در روز قیامت که در روز قیامت
اگر که خدا باذن آید و جاده و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
بر خواست که استند علیا و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
فومی با امتداد این مالک است و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
بر سر و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت
و در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت

[illegible]

داد و اوقالیان بپشت این اشعث بگرفتند و اباجید الله فرمود با شخصت نسبت
 حجاب قامت از غریبت بگفتند بر آن ملعون زنده گفت اگر سر اشعث بگفتند
 سرش را بگرفتند و بگفتند که فاشتر را تو بهتر میدانی در همان لحظه که سرش را فاشتر
 شد بگرفت و در حالت استراحت بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 و با طرخی که بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 ایلم شناخت و بجز آنکه واقعه غریبش را درشت و بین یافت و ایضا در آن
 مسطور است در آن اوقات که آب را بگفتند که آب را بگفتند که آب را
 آب فراغت را بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 رو بگفتند که عظیم مقام آورده و گفتند با بر خوار این خاک را بر سرش
 آبشتر مرغ بر سرش و قطره آب بگفتند که این میثوم مرسان در آن
 بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 از نظر آن بدنه بلند شده هر چند آب میثوم بر سرش بر سرش بر سرش
 که بیانش را با جان ناپاکش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 نام زین العابدین علیه السلام را به شوق نزد برید پدید و واقعات صحیح
 حریه و در آن سرور و شادمانی و الفاخر کوبه هر روز در طواف بیت المعمور
 نقاب بدو داشته و نمیکفتند بار الهامی از او میسر و از او میسر و از او میسر
 که تحمل غریبش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 و ایضا در این کفر است بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 از جلالش بیست بار که هر روز در آن درشت و ایضا در آن درشت

[illegible]

[illegible]

خدا را خارج قلعه حرم بدون رفت صاعقه اند هوا بیدار گشتند آن ناپاک را پاک گشت
از این وسیله دشمنان در دست گرفتند هرگاه که در هر یک از این حرم ها حرم علی السلام
از عراق بام میبردند چنانچه در یک به شوق میسندند اولاد بلند شد شربت شفاء
خوار گشتند و قلعه آمدند و در میان قلعه در دست است و شربت شفاء را پس کن و با هر
شیخون زند و سرور سرور آن شهادت افسران را ازین کرده این بار ستانند در آن
سپاه و قهروران و سپاه متوکل گشته با حنیف عا کام راه میسندند و در دست
بعضی دیگر میسندند آن را منزلگاه گشتند و در شهادت با حنیف عا کام
عفت بدرون در بر در آورند و در دست سپاه و در دست سپاه شهادت
و راه سپاه را در خانه در آورند و مقفل گشت و از غایت اجابت شربت شفاء
حرم میسندند ناکاه و در آغوش ناکاه روضی شد و در دست سپاه و در دست
نظر بدرون انداخت و بدو که آن روشنی ساعت بساعت و تا فراق شربت شفاء
و بعد از لحظه مسقف خانه شکافته شد و عمارت با اہیت تمام نازل گشت و خاتون
زیبارو با کتیکان مشک و عنبر و شکر آن عمارت آمدند و صد آبلند گشت
میگفتند ناکاه و در دست نفع ان حواصفوة الرحمن را بهین طریق حرم
خلیل الله ساره مادر اسماعیل و مادر ولده اسماعیل و راجل مادر یوسف
و دختر شعیب و در کلیم الله و کلیم خود و در دست حرم مادر عیسی و آبلند گشت
و ام المؤمنین خدیجه کبری و بعضی دیگر از ازاواج مطہرات حضرت سید کائنات مسلم
نزول فرمودند و در مبارک امام سعید شہید را از میان حصد و بیرون بردند و در دست
میگفتند آن ناکاه غلغلہ عظیم برخاست و عمارت نزل و در نهایت به افاق

[illegible]

و شنبه بجهان نمی رسد و نه ناله و نه فریاد شنیده و نه صدای غمگینان و نه بر سر خیز
نیز حضرت امام بر العابدین علیهم السلام شفا دهند و بفرمان کمال الله ترش کفر
و نه تارک از میان برنده رقیه عبودیت بر بفرمان کمال الله در آورده معوض شوند
اگر اجابت باشد بجز و شجون این ملائقین حرم را کد کوب محبت سزیم
دولت شلویش را نجات شوم بر داریم امام علیت نام فرمود و با طیب بشر
عالم شمارا جز از خیر کلمات که از خطی خارج بر سر شلویش این جمیع برین شلویش
و در تمام عبادت اینها آفاقا بشمار کردار با بجا خود می رسند و عذاب و عقاب
این آن نماند است و نه اندک شید و نه بجهت و بال کمال عقرب غایت و نه بجهت
شید و نه است از فضل و انزال دنیا و در وسط است و نه است از فضل و انزال
که چنانچه و غایت و نه است از فضل و انزال دنیا و در وسط است و نه است از فضل و انزال
امام بهر سبب که داشتند قطره خون بر آن سنگ چکیده و هر سال در ایام
عاشورا سخن تازه رنگ از آن سنگ میجو شید و مردم از انکشاف اتفاق افتاد
و یار در آن ایام بهر اسم تعزیت قیام نمایند و همچنین بجا آورده اند
مرغان کفشد آن تیره روان سنگ از آن مکان سبک میباشند و دیگر
از آن نشان خدا و نه است از فضل و انزال دنیا و در وسط است و نه است از فضل و انزال
لا اله الا الله نشان توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
معصوم مظلوم و نه است از فضل و انزال دنیا و در وسط است و نه است از فضل و انزال
فروم باز و نه است از فضل و انزال دنیا و در وسط است و نه است از فضل و انزال
و نه است از فضل و انزال دنیا و در وسط است و نه است از فضل و انزال

مقام قیام داشتند اما با قلعو باستقبال سران سپاه پسر رفتند بجهت شرط داشتند
بجا آورده و آنکلا عین نیابش بود تا ستوده و بیشتر و بر کسر و قصه نیز یکجمله
رو تن شهادت از صندوق پیران آورده بر سر نیزه میستند بعل آورده بودند
عزیز نظر بجهت سر امام حسین علیه السلام افتاد و بدیدار مبارک شدند و حبش را
کوش فرا پسر داشت این کلمات بسجده محمد و سید عالم الذین ظلموا فی
حقیقت بنقلیمون بجهت از این حال و این حال اطفال در بجهت
فرو رفته از اسم شریف نسب انور عالم حسب استقامت بنحو که حسین علیه السلام
گفت از حال مادرش خبر دهید گفت فاطمه بنت محمد صلعم رسول خدا صلی الله علیه و آله
که دین جفا و جنت و کفر این بران از او ظاهر شد پس با کار کلمه شهادت
زبان کشاد و عابد هر عصر از سر آنگاه قطعه قطعه شده بخوابان آمدن بیست و نه
خضر و هزاره جمیع امام زین العابدین علیه السلام و اهل حوائطان حسین علیه السلام
پس از آن گفتند از هر چه در دست بود با معاندان عقیده زان بجا آوردند و بر کبر
این اسیران کردند و لا سرت بیندازیم بجهت از این فرق ما شهادت و کفر است
بشمار بران بر آن مکان علیه السلام حج من الزمان محاذیل با بصیرت امام بران
رو بر ریاض رضوان آورد و لایق عرفان را تسبیح ایمان بجهت و آن بجهت
و دعا و کجا بجا بجهت من بر غیر از شرافت نظیر عارفان معارف و شهادت و کبر
از این قبیل روایات محمد آیت در کتب بیوطه و بیوطه که است و این مختصر
بهیچین چند روایت اختصار نیست در روضه الشهدا بطور است در آن اوقات
که سر امام انور و جان مایه مجسم بریدند و در روز و وقت قصه در آن مختصر

حاضر بیخ نظرسن چرخ کشته در آفتاب اختیار کرد بر تارک برست و در بر چرخ
آورده و گفت این کلام سپهر این ایام ما و جام در دست ملک علام از پر تو بخت
خبر خورشید بخت بخت برین را رشک افکند سحر برین داشت بسم
سجرات از دیار شام بار الهجرت سبنا نام شناسم و تقبل انان فیض
اشکمه جان حول فی الحقیقه ابواب جنت و کلید باب است باغ
آدمه محضر به پیش قدم از نام استغفار فرمودم گفت عبد الله بن
قبیر زحمان کنایه نوره عبد الوهاب خندم و در زوره او ایلیک محض
الجنة هم الغابرون ملک آرزو بقرض لایسته زنا کر گزاف
بخت و بطر که الله اکبر جمال شاه ایمان را ببارالذات جان شکر
کفر از مذاق جانم برانداخت و بخت و دانستم عیسای مبارک دم نیک
فهم بشنایم این خواجده فرخ لغا غر شیشه خورشید نام او بایام مرده داد
از غنای نام او نفس جان مرده داد و بخت و توفیق سرور و لطف کریم
احمد از غفلت اگر کفر و خندان با غنای نام او بخت و دانستم عیسای مبارک دم نیک
از غنای نام او بخت و توفیق سرور و لطف کریم
برای نام او بخت و توفیق سرور و لطف کریم
این عزیز مصر شهادت در سرش و بخت و توفیق سرور و لطف کریم
مبتم در آمد و در آن ایام کودکی مرده سال و در دست منعان از مثال غل
و گنا رخ را که در آن بدر ملک است را در بر کشته و بخت و توفیق سرور و لطف کریم
و ندان او میداد و میفرمود در باران حمت حق که تو را با حق بخت و توفیق سرور و لطف کریم

و جارت خست از بار غارت عمار البوار کشد و روز دیگر نه میست از کشتن
بهم چو این اختر عالم افزند با برادر شونده سیر خود را کرده متفق اللفظ گفته
تو بفرما از کلام یک قصه قوت و غیرت است زیرا که شتر معیار عیار زنده بود
مانند آتش و در می جانان جدا شتر کمالی شمان شتر نکرده هر کدام خطر نبیند
و بقصدت فلم فوت سر خنده باز مانده هم در آتش رج اجتناب حسب الامر
و محبت با رفتم نسج بر کوه کشتن کشید صحنه نبرین غلله کاغذ ندر کمان غلط
رشدک طایفه قوت لیکن همان آفت هر یک رقص غلبه را بنظر اندازد آتش
در آورده صبره در آتش غلبه و آتش را بعد از قتل در آن تعلیق و امل او
از زین آتش روح خاطر با صفا نرود و در سر مشق تو برب خط شاعر
او چو کمال و مشرق افضا شتر بر میله در آفت من از سلمان استنفا هم آید
به سبب محبت مقام محمود میان فرزند خویش حکم نهد سلمان گفت من
هر که را نهایت محبت پیدا دینا بر کمالی خاطر عاقل و چیکار او اندک گفت
اسلمان سخن بنکس را فرستید خبر و هر منبر آنچه در میان این حکم فرماید
مزد و دیگر به سلمان طاعت است داد که بقتل آن حال سوال نمود گفت
مرخصه نیز بنا بر خاطر عزیز این این حکم را حواله خاطر من این فرمود
عذر او با نور حق سرا بخواند بشیر آب جدا عهد این نوحه طاعت و بستن
و اعلا حدس حدس حدس معلم معالمت اندینا بر پاس خاطر این من
صبر قدم در زبان یک زبان سرانید و کجاست زیاده و بدو لباس چنانکه بسته اند
من هر گونه حال گونه جگر کوشه را بخورم استم الکافه از جانان ماسک دارم

از دروید آید و دله و شایسته نظام آن را بر فرق شایسته نگه داریم هر کدام از شما را که
قافیه و عابث تر شنبه و هفت روز آن مردی است که در روز شنبه و هفت روز
که چشم خدایت و در دسترس حکم خفتم و است حبیبی این جهان است حق کین
و زلف این بدین سخت هر کدام علی السویه از آن دانه بر جبهه و در پیکان
نور و تعاقب هم سنگ یافت پس از این جهان مستغاث و یکدیگر جدا آید
و پدر عالم که و والد ماجده این در خاصه که فرستادن و در بدو و جانانه
بدین قدر که حال و غبار کلال صفی خاطر اولاد که فرستادند و مکرر خورشید
و نور است برود کارام و در درجه باس خاطر این است میداشته و شد
خداوند عالم و در درجه شیدم قبل از این بجهت و اولیا و حجت است و است
که چند روز است و باقی است و و برادر بزرگوار و در کثر این عالم که در اسلام
ستم ملک ساخته و باو بدین سواد است و در تیره خود و عاقلان و در
الکرمانی و در روز باو است و در از این خوست و اجتماع با خود و خفا و در
بطریق استلاف و بطریق باطن پیش گرفته و بزرگن بدو اسلام است و باکر
خفت و نصف باشد و که شما با این فرق غفلت باشد هر کدام دین و ملت و شهر
و در است این فو نه شده باشند و فرزند و هر که در کمال و در خطای شایسته
و بیع جفا بر اولاد و بدین انبیا باز در و بیع و در علوم و معانی و معنی و معنی
باشد و در از این معنی و اخبار او شناسند از او بر و در و در و در و در
چیز بر رسته و در این سبب و در و در و در و در و در و در و در و در
روم میگوید بر حجت و در از این خاست بر خاست برید و بید گفت از شمس

ملک را جز نریزان مراد و است بر قلع و قمع سلطنت منم میکار کردند
که تو را مصلحت و آن سلطان با فرجه جرات نکات مندا کلو کیر تو را نریزان بشیر
اودا میگویم آن مرد گفت من دوستم بدین و از خویش کوبه بین حرمش
نکاح داشت و غرت بود ملک اگر تویی ملک من نشاء و قضی
الملك من نشاء طوطی نشاء غایت و کاست اوست فرو گذار شدن
عقل بر آن خرد خردان نبی زید پدید غایت بر آفت و او را سر دل شکفت
در عیون الاخبار مذکور است فتح امام حیات انما حضرت رضا علیه السلام
که میگفت مقصد از ما لغز واقع کرد با یکدیگر آورد و دیگر را اگر بدیدم او را در کمر
بگردیده ما و هرگاه مجلس تربیت در آنجا فرستاد و در کار از آن
ساز و غیره دل او در عالم حیرت بود و در بیان شبیه هر چه میگویم تا شما
میرسد و در این سر در حلال العیون مسطور است و جواب میباشد
احوال مشایان دین را با احوال خدایان نباید که تکلیف ایشان تکلیف
اگر چه برتر از اسرار قضا و قدر عینا مکلفند تکلیف ایشان در این باب نیست
ما باشد و تواند رفع این قضا و امر بر آنها مطلق اند از هر که بخواهد هیچ وقت
عبارت نکند هیچ بابی مستلزمند و جمیع امور موافق و خواست بر آید ایشان
واقع شود و این خلاف مصلحت عالم قریب است پس از ایشان معلوم واقع
مکلف نباشند و تکالیف ظاهره با سایر الناس نزدیک باشند چنانکه ایشان
در باب طهارت و نجاست و اشیا و امان و کفر عیان ظاهر مکلفند چنانکه معلوم
واقع مکلف میشود و اینها همکسر معاشرت نکند و همه چیز را

بمقام کرامت کند و اگر جان بوجهرت محبت نیاصلم و غیر عثمان نمیداد
 و عایشه حضرت را در جوار کجای خود فرو آورد و چاه چنان باشد پسر ششم
 بن علی السلام بحیاط مکتف بیاید و با وجودی احوال و احوال را بناحقان
 بهر آنکه و با وجودی محبت نیکو از پشت هزار نفر و قصول نیکو نهاده و هزار نفر
 از کوفیان بوفاد اگر حضرت تغافل یعنی و اجابت ایشان غرض ایشان است
 بقدر هر حضرت محبت بود محبت آن سرای آن تمام نمیشد جوابی که گفته
 در وقت رفتن فایده میکند که حضرت در رفتن سالم بماند و چنان نبود
 که بزرگوارین جمع را فرستاد و بعد از آنکه بگریه و ناله و زاری و پند و اندرز
 آورد چاه حضرت که بزرگوارین جمع فرستاد و بگریه و ناله و زاری و پند و اندرز
 التماس نکرد از سرب که حضرت فرستاد و از آنکه در سوراخ جانور را جانور
 زنده بماند شوم که بزرگوارین جمع فرستاد و بگریه و ناله و زاری و پند و اندرز
 در دست بزرگوارین جمع که عظیم تر سعد این الوقاص داد و او را با مارت حاج
 در دست راست او هر جلد نگه داشت حضرت را بگریه و ناله و زاری و پند و اندرز
 از این حلقه را بر این کار داد آن که فرستاد و این سبب حضرت علم حقا
 بمهر عدول حضرت را نام حج روانه عراق شده بودند ایشان معا و در این برابر
 مصلحت دنیا و خود را در عاقبت یعنی و مبادرت بقتل و اذلال ایشان میکرد
 و حضرت اجابت دعوت کوفیان نفرمود و صبر کرد بر کاه حضرت فتنه بر
 حال طوبه بر شو که کشنده شدن و حضرت را بر کشنده شدن با سیر و زور
 نمایند و بزرگوارین جمع را جوابی که در وقت مصلحت را اعلان بفرستاد

خداوند متعال و او صیاد است و انرا توفیق محاطات عظیم مناجات حاجت
نوح علی نبیا و علی استادم را بنی نوح بر چندین هزار کسر جوش کاهند و کمر
بر عورت فرستند و عورت عفت عظیم را تکلیف تبلیغ رسالت در کوه می دادند
ابن را بر او صلیت از شتر لعل که حفظ می و بسیار از نهران را بر آن نام محبت
کذا است با نوح بسیار ستم شده که در حقیقت اگر نظر کنان انکم
مطلوب جان شریف خود آفرین جد بزرگوار خود که اگر باینر بلعین صلی
می که در انکار افعال فجور و غیره در اندک و قشر شریع دین و انحراف
تست بسیار سبیل استند در مخفی شده و معا و چندین صحرای خفا را
آهسته که به غیب به مانده بعد از آن قبل نیز مانند یک ناله بر طرف می شود و
عالم را از امیرت و شهادت استخفرت باعث شده و هم قدر از غایت
بیدار شدند و قیام عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب فرجه ها شدند
همه از غیره به سر سینه و در ارکان دولت خبر به نازل انگشت و همان با
انقض و استیصال ایشان شد و در او افرات من از ایل سلطنت شمر
عباس خاندان چندان قوت نداشتند انما ابلیت علی کلام علوم الهی را
در میان خلایق منتشر کردند و حج ارباب ظلم و عدوان را طاهر ختم شد
علوم و حجات ایشان شیعیان و اهل طواف عالم بسیار شدند و این امامیه را ظاهر
ساختند و حجت بر عالم و عالمیان تمام شد و اعالی همه الله و حجیم بلکه شیعیان
هستند و کتب ایشان و شریع مذاهب ایشان از همه مذاهب مضبوطه و محاسن
ایشان از همه علماء هستند و اما اثر اند اگر نیک نظر کنی همه ایشان از برگشتن فرج هستند

السلام است خدا را بار جان من و جمیع شیعیان آمین یا رب العالمین
نویسید و بگویند که بعد از نبوت عیسی و امامت ایشان در امور دین
برایشان حق اخذ ارض کهن در هر چند روز ایشان صالک طریقی حضرت قدس
اعتراف بر خداست ایشان هیچیک از بنده خدا نیستند و هر یک از ایشان
روایت کرده و بر خود مدعی حضرت صادق علیه السلام در حق خود را میگویند و میگویند
کم است بقا شما این نیست و احادیث شما یکدیگر را میزنند و میگویند که احادیث مردم
بشما بسیار است حضرت فرمود هر یک از صحیفه دارد و آنچه باید در دست حجت
محمّد بن علی آمد در آن صحیفه است و آنست که صحیفه تمام مشرف میدانند و وقت آنکه آن
بسرانجام رسیده و حضرت رتبه صلح نمود و او را آورد و او را خبر میداد و فرمود
رسیده و حضرت او را نزد خدا نیامد و او را خبر میداد و او را خبر میداد و او را خبر میداد
بصحنه محفل که نور آنها نام شده بود حضرت صالت شاه صلح نمود
با و داد و او را آورد و او را خبر میداد و او را خبر میداد و او را خبر میداد
آنکه و ما دون که بداند خبر من رسیده اند حضرت شهادت شده بود
با ایشان هر که نزد قبر شریف او میآمد و بر مصیبت او میگریست و او را خبر میداد
و در رحمت شما با او میگریست و او را خبر میداد و او را خبر میداد و او را خبر میداد
شد بعد از نور علی نیامده و بر روایت دیگر جبرئیل در هنگام وفات حضرت
و مصیبت نمود آورد و همانند هزاران سال است بر آن زنده بود و او را خبر میداد
پس از آنکه در رحمت انور نوشته شده در ایام حیات محفل نمایند و انعام

سحر سحر است بجزایر آب خط است آنکه خاکدشت کافیت و الله الموفق
 مخدوم جهانیان سید جمال بنارند خوانه جلالت فی باب سبع عشر بنویسد
 که متغلبه بنام میوه در سر و غلظت است و بدینکه در بر علی بن نصر و حسین بن ابی
 سرشوند و در خطبات ندان بر زبان بشنم این بیت میکند و در انواع آن است
 و مضرت آن صفت بسیار است پس حضرت ایشان را در سخن میگوید که مسلمان
 نرسد هم و منافق میدانم و در این قبیل کلمات در خوانه جلالت مفصل و شرح
 بسیار ذکر یافته در این مختصر که بشارت بشنم آن اندک و در نسخ زبان را بر خوانی
 آن ملاحتین بدینگونه فرموده است و در بعضی از خطبای امین لاکل الله و الله
 ذکر محمد زین العابدین و در آخر چهارم ایچده اشان شمره و در کفره بنشین است
 و در آخر حشمت علی بن ابی طالب بن عابدین علیه السلام و در آخر بنشین
 بدینکه خدا علی بن اوشع است بنا بر نه و علی که در آن شمع جهان
 و هر چه میوه باغ نمی آید و نواده و باغ و صحنی شعل قرش هر باغی انعم
 بدین شمره و در جنت شجره کرم خاک و درش گل و درخت و فلاحت و شجره آن خاک است که
 لفظ علی بن عابدین و سید العابدین و سید سجاد و در آن کلمات و در آن است
 اطهرش روشن تر از خورشید و زمین و هم شرفش علی بن ابی طالب بن عابدین و در شرفش
 قاضی بن ولده و جده و شرفش در آن شهر با و در بیت بر جهر و کثرت و با شرف
 ابو هریرة بن جعفر بن مظهر و اخلاق محمد شرفش و شرفش قابل انجمن سعید و من
 انکلی اما من هو من یکن کر سید مرتبه است که بوس کلمات و در شرفش
 ابرار و جیس است آباد و در کله پای و در شرفش و بر راست این دعا صدق

[illegible]

بسیک بکست و نفس از زویش برادر نشست آنگاه امام طاعت بجا آورد
بنیان آمد و هر یک یکی قیام کردند و گفتند نام و رنگ و موافق انبیا و اوصیاء
صفت و خلق را از خبر پدر امام زمان و در مسجد بن علی علیه السلام و حاکم
مردم از آن هر که بگفت هر چه فایده گفت بعد از نماز سینه شربت است
و صوفت بعد از حبس این علی بن حسین رسیده و اینو میل شادان ادا
ادرا از او بشیر کردند و در آن حالت حجر مبارک در حرکت آمد و نزدیک به موضع
خیمه رسیدن افتد حجر بعد از شادان این از بدیع غریب و امان از دواچه غریب و دیده
بامت ایجاب قابل آمد و سبب تقیبه شریف و بنی العابدین مرویست که شرف
بها قرب انصاف بر شوی و کس نوره غریب شرف غایت بهر مطهر و نگاه جوان
ایست و غایت بهر شد تا مشغول شده در نظر امام اقدس بیدار و حجاب امانت را بخود
مشغول سازد و فاعل از کار با جبر و عصمت علی و فاطمه و محمد و بنی هاشم و از آن
و امام موسی و امام احمد و از آن سر و دست بدو و نفی علی و ابلیس و تفاوت و قیام کنند
اجام امام عالی مقام مردمان گفته چنان پیش و در آن حضرت مقام شادان و سرور و از آن
که او را بجا نداشت تا بر این خیمه پیش و در آن حضرت هدایت و ولایت است و در آن
که این خیمه سرور و باس سید و آن شیطان اساس ابلیس و هر یک از آن
بعضی که استخفاف و لا حق اراقه فاسده آتش را بدو نیم زد و در آن اثنا مشبه
تا نفرستد و تبار از داوران بنی العابدین در محبت و پیوسته و آن بها و کلام
پیش شادان روز نماز رکعت نماز یکبار و از آن حضرت عبادت مواضع محمود
زار و شرف داشت شده بهیاء و صف این همه عبادت این راه را چنان با آنکس

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

و الله هنوز در آن خوف نخستیم در شواهد البتة مسطوح است و در این مجموع از آن
 در صورتی که این گاه آهوا آمد و در برابرش ایستاد است بر زمین نیز و در آن گاه
 حاضران گفتند از زبان دان افروزش و مردم دیده آری بپیش این در آن زمین
 زبان مسکت بیان چه میکرد و فرموده ناطق است باینه فلان قرش و در هر چه
 برده و لذت باز میگرداند و خراشیم و در اینهم و در اینهم و در اینهم و در اینهم
 با حصار و در هر چه و با جلا و برادر و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 و آهوا که را میزداده با خورفته روان شد و با یکدیگر چه شدند و این در هر چه
 اکنون چه میگردد و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 که در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 علی این چنین فایض اقم از من احوال هر طبع بن کامل اسد و در هر چه و در هر چه
 بر زبان میگویند و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 چه میگردد و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 ایستاد و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 الواحد القهار و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 بیخ نیز و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 حاضران گفتند و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 میزدند و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه
 قصه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه و در هر چه

موجود باشد استماع نعمت پس نماز را بفرموده هر رکعت نماز بکند و سجده
بجا آید و چنانچه نماز را در آن شد گذشت بدین خانه منزه افاد و تحلیض ضیافت نعمت
گفت از منزل انبیا این خبر صحت را بفرموده است بگردان این توفیق برده بدارم
در مناقب الطاهرین مسطور است از نور عظم و قدر بزرگواران بر عاشقان
و مولیان و مخلصان کتابت نجیب ملاذ و مجازین و ریحان آمیزین العابدین
برده است از نذر عجز ستوده مآثر حق تعالی هم را بفرموده است بدارم
با و داد و فرموده بدارم مسجد بر آن ریش را بفرموده است بدارم مسجد بر
بفرموده است بدارم مسجد بر آن ریش را بفرموده است بدارم مسجد بر
درینه نشست و فریشت صد خانه اندام یافت اما درینه مضطرب حال است
بال نسبت آن بحر کرم و افاضل شتافته زبان بیاله لایمان گشت
و بکن مسکنت بیان چهار که وفود آنکه خبر عرض دادند اما خط نجیب در آن
از بر جریده اند که گذشت و امام هم را بفرموده است بدارم مسجد بر
گذشت و فرموده است بدارم مسجد بر امام با اصرار عظمت و بیداد و شمه آبرار باب است
و سداد و اضرار آن کتاب از بر منزه شمله مرویست امام علی بن العباس
علیه السلام بر بد داشت و دل شب بهر مبارک نعمت انبان مان و بر سر
بس که فرموده است بدارم مسجد بر امام با اصرار عظمت و بیداد و شمه آبرار باب است
خداوند جل و عز و جلال است بدارم مسجد بر امام با اصرار عظمت و بیداد و شمه آبرار باب است
انچه بر سر کشیده بود و هر دو بدارم مسجد بر امام با اصرار عظمت و بیداد و شمه آبرار باب است
بما شرا بر ندهد دانسته و اهاب انوار است بدارم مسجد بر امام با اصرار عظمت و بیداد و شمه آبرار باب است

[illegible]

و در پیش از این نقشه فاشتر الوت الله جمیعاً و جناب ثبات اینچه در واقع کرمان
 سه سال است در او ان رحلت بعد و لا که در پیش سر و پشت شال کف و کلاه
 این و عشره و اشام بن عبد الملك مروان عجلت خط و البز ان بان مقلم
 ایات سواد زهر طومر و حشمت انیستر در کشتن بقیع نزدیک سیفج نام از علم العابد
 سلام الله علیه و السلام بن اولاد انجناب بنو قسح مفسد و بوجیه و کفر از
 صحت فاشتر سر و یک عشره جعفر و عبد الله و ماد انان ام زوجه فاشتم
 بن محمد بن ابی بکر و ابراهیم و عبد الله و جابر از ام حکم بنت اسد المفسد و النقیبه
 تولد نمود و علی و زینب و الداء انان ام و کله بعد انجناب بر که زوجه و یک سیرت
 میلان بی حشمت فاشتم مولانا محمد باقر ندر احمد در کتاب جملوا العیون
 نقل از خطیب و اندر سینه معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که است
 که زید حسن بایدیم مخاصمه داشت در اوقاف و سوره فاطمه و مکلف و فرزند امام حسن و فرزند
 بزرگتر است اولاد از فرزندان امام حسین پس فرزندیم مکتوبه زینب علی بن الحسین
 سجانه فاضل بر و در آن شخصیت بهم می گفت و سکت ثوار فرزند کبر سندی
 گفت آن طایفه خصوصاً نام مادر آن در آن مذکور شده و بکر مانده ام با تو سخن نخواهم
 گفت و بنده بدیدم آمده و گفت از مادر من سکت با که ام و دیگر بازید بن محسن
 مکتوبم و اخلا بر تو که ام و اگر تو نیز متعرض شو من ماضی مع شریف جعفر بن زید
 پدرم متعرض اب خواهد شد شاد شده و او را در نظر مردم جعفر خواهم که پس نزدیم
 امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت بیایم ویم سجانه فاضل حضرت از خانه پدرن آمد
 او را بقیع که از این و مور را قی کند و با هر سنان خدا چمت خامه که کرم

[illegible]

و حضرت بركات و زید در همان روز منوچهر شام شد و نزد عبدالملک هم روان رفت و خبر نمود
او داد گفت پسر قاضی ام از نزد شما که کرد و چگونه حال نیست شما اگر او را بخواهید
و آنچه دیده به نقل که پسر عبدالملک و عین فرشت به الامدینه و امام محمد باقر را بنید
کنان و نزد من فرست و بازید گفت اگر نقل او را بتو فرایم قبول خواهی که گفت بل
چون نام برآمد مدینه رسید و چون عبدالملک فرشت اتق در نماز که امانت با وجود من
و او را بتو فرستادم و در دست خود در زمین که در وقت نفس در حالت و در خواب
و چون خواب داشت حدایت و لذات بلند کردند و حسنها و عرفان نزد او حاضر
میشد و با این تمام صورت چنین او و نداشت تا نند نداشت عظمت قاضی است و وقت
حوائل و بقیه تا نین مردم محل نرم چنین مردم سر کنند چنین مردم است در تضرع و دعا
و بر احوال ضعیف مبارک و مناسب بنام من متعرض آید از چنین کسری و بیقراری و خلط
بجز من اگر استر و بر سر اندر بر او عطا تغییر نمید و نعمت خود را بر مردم مگر آن تغییر دهند
حالت خود را در شکر گفت و چون نام عبدالملک رسید مضمون نامدا پس بنیاد داد
شد که بان را شایع مبارک است و دانست که خبر خلیفه او که در حق نام برید و از آنکه
داده و اولاد خود را آخر عمر عبدالملک گفت و در این باب بهمانه نزد اسماعیل میر عبدالباق
او را در موصی انعام خود را آوریم زید گفت نزد او است شمس بر صفت خدا صلوات و سایر
اسلحه و زره و عصا و منو کات او بفرست و انوار الاز و بطلب اگر اینها را از من بخواهند
او را بفرست و او را هر چه خواهد رسید و نزد مردم معذور و خلیفه پسر عبدالملک و آنکه
فرشت که بخوار نمودم بر آبرو من علی بفرست و اسلحه و زره و عصا را از او بطلب
پسر و الامدینه بخانه پدرم آید و نام عبدالملک بخواه و بفرست و گفت چند نفر در حالت

[illegible]

حضرت را حاضر کردند و در میان آنها جامه ای سفید و خمری هم در آنها آفرام
 حج بستند بعد از آنجا آنها را در میان گفتند ما فراریدند و دست خود را در دست و
 بعد از آن سوم بسیار شدند از آن است که است حق شد بر حضرت صادق
 فرموده آن بنی امیه را و او بگوید است هر وقت که آن نظر میکنم شما که
 آن فرموده که با طر آفریدم و جان او بگوید خواهد بود طلب فرموده از دشمنان
 بکنیم پس بعد از چند روز در راه و در عارض شد و محض که در دهان میگفت
 نماز که بعد از احوال شد و شبانه نماز در دست و سلام و وضع اینچنین
 که در زیارت شریف اول اینچنین حضرت فرموده که در بین حسن باید هم محاسبه
 داشت به شک نمی آید با امام مستندم روغن امام است که در بیفعل امام است
 و هم اینچنین بگوید که بنده امام حسن فرزند زکریا است اولی است از فرزندان
 امام حسین بن علی که در حال اولی که مطلق فرزند امام حسن است
 از این امام حسین بن علی که در حال اولی که مطلق فرزند امام حسن است
 است اینچنین بنده امام حسن و فرزند از فرزندان امام حسین که در حال
 از این امام حسین بن علی که در حال اولی که مطلق فرزند امام حسن است
 و اختاریم که اولی که بنده امام حسین بن علی که در حال اولی که مطلق
 از این امام حسین بن علی که در حال اولی که مطلق فرزند امام حسن است
 است اینچنین بنده امام حسن و فرزند از فرزندان امام حسین که در حال
 از این امام حسین بن علی که در حال اولی که مطلق فرزند امام حسن است
 است اینچنین بنده امام حسن و فرزند از فرزندان امام حسین که در حال

هفت کلام است که احکامات ظاهر و باطن آن همه کثیر بود و با کلمات شصت و سه
و هفت کلام گفت چهارم آنجا که شایسته باشد که حضورت بلا واسطه با امام خواهد بود
اینحضرت نیز کفر است پنجم آنجا که گفت او را در نظر مردم بنماید و غایب کفر
است که هفت ششم که نزد حضرت امام مهربان قرار داد و گفت بیا برویم بنیاد قیامت
و حال آنکه رد کمانیدن از محبت خدا و امام بحق و ادرار محبت الله تعالی کفر است
که بیا برویم بنیاد قیامت از جانب خلفا را امر بنصب تجدید علانیت است و گفت
بجای سایر المومنین صلوات الله علیه و آله و اولاد و سرخس با ایمان جمع می شود و شد
کفر است هفتم که انصاف امام را قبول نکند و سر تا پا نفی یا وجهی بگوید و بگوید
نزد کار و سنگ و درخت و این نیز کفر است ششم که سوگند باری یا کون یا کون
و حق صمد کند و باز حق گفت سوگند نمی داند بجز حق است بین فسق و کفر و بگوید
که اگر با غیر امام انصاف عمل آید فسق و معصیت خواهد بود و اگر با امام انصاف
کفر است نهم که منوج شدن امام و رفتن نزد عبدالملک بن مروان بقصد
و رعایتیدن او با بیت امام باشند جبر یا قتل و انصاف ملائکه کفر است نهم
گفتن آنکه نزد نوادگان امام از نزد سایر جادوگرانند هم گفتن هر نوع کفر و عداوت
گفتن آنکه حلال نیست قتل اگر بگذار او را بفرست و اجابت بر قتل او و این است
قول مستنجم است که فرمودند است سید زید و لا شام را بر سر افت انجم او را
که بواسطه این دو شتم امام مهربان قرار داد را معید کمان و نزد حضرت
پنجم حضرت عبدالملک بازید گفت اگر قتل او را بفرمایم قتل خواهد کرد
گفت بگو و کفر قاتل امام را رسول الله گفتن و او را معافی داشتن قطع نظر

از کفر زید کفر قابل این خفت نیز ثابت می شود باز در هم می آید و در میان
براعا و عرفان و پیکانگان ظاهر و بر کبر خود از آن همان و از جهت
پنهان مانند آن حال که باطن و کفر است زیرا که حسد و عداوت و بغض و کینه
از هر که باشد بدو ثابت شده است و از هر که و برادر و خویش و یار و دوست
سیک که از دست خود توقع است و توقع امانت و تعظیم از ایشان و اگر
زیر سر باشد نسبت به یکدیگر و حق یکدیگر را در شبهه جناب عالم و حال او را بداند
و او که از یک عالم و قبیله و برادر و خویش باشد که در حق او پند کمال تعجب و از دست
ش ترس و کفایت گشته زاده است و او را از آن ترس و از آن ترس مستلزم کفر است
زیرا بنابر حدیث لعن الله الواسی و المؤمنین معاذ الله ربیب الشریعین امام
محمد بن محمد بن عبد الملک گفت تو را بهانه می طریسد و بیان بسطت
انعام خود را تو را به انیمه را قبول سخن مستلزم کفر است و بعد از کفایت
که نزد او است شریف حضرت رسالت صلعم و سایر اسلحه و عصاره و زهر و کشی
و مروتات و غیرت و آثار از او بطلب اگر اینها را نفرستد تو را از اینها
او را هر چه می رسد و نزد مردم معذور خواهد بود و اینها را همه بقیه کفر است
زیرا که در میان اهل بیت علیهم السلام که از علامات اتمام است و غیره
و سایر اسلحه و زهر و عصاره و کشی و مروتات و غیره و جمیع اینها
نزد او باشد چه و زهر شده و اینها در میان اهل بیت علیهم السلام
مثل خون تابوت است که نزد اهل بیت است و اینها را هر که از ایشان جدا کند
و غیرت و مروتات و غیره و مروتات و غیره و مروتات و غیره و مروتات و غیره

و در آن وقت که خبر مذکور است از آنجا معلوم میشود که زید بعضی قتال کرده است
عداوت با حضرت که از روی حسد و نادانده او را که معذور دارد قتل نمود که گفتن زید
بعبد الملک نورانی را نه است و هیچ کجا از ابتدا امتعه حصص و روح سالم
نیست و کذب فقه اعظم و در غلاییدن و شتمن و او بلا ملک که کفر است
شتم که متفق شدن با عبد الملک و بنفهم را که او را آوردن و تفریق را
نوارش و موجب ملک او شود و این عین کفر است پس یکم تشبیه شدن
امام بیگم و تفریق بر آن تفریق بود و ترکیب قتل امام شدن بلکه بر آنکه
ترکیب قتل امام کشی باشد که کفر است پس دوم بموجب فقه حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام ناکت الصلوة شدن پس سوم تشبیه شدن
حباب حضرت بعد از اصل شدن او که در زمین بنظر اهل امام
تمام محمد باقر علیه النجاة است منافق و منافی امام ستوده باشد حضرت
محمد باقر علیه السلام چندانست مضامین او هم شده جلان قلم را و بیان
با فصاحت بیان سراسر و هدایت و تیرگی کلام خدا را آن نیستند و بصیر
مکشوف البصر را است کنند و نظر را با هم ستوده باشد حضرت محمد باقر علیه السلام
که شما قدرت روحانی و انجیل داشت علم جمیع انبیاء را تا زمان معلوم است
میراث یافتند و معنای ما است اما میباشند چه خوشتر و با اقامه ایم که هم
مقدیر شما قدرت آن باشد اجازت کند و باین و این را شما بخشد و
مردم بخند و خیره کنند از آن خبر دید و خود را از آن الله تعالی و قدرش
نورانی را و بصیر بنظر از خبر نزدیک رفتم دست مبارک چشم من که در شرف

با کلاه و بر سر فرمود آورد و آن حال چشم من روشن گشت و باز جهت بر رویم بود
آن بنا بر سبب آنکه از دست یفت الگاف فرمود و بعد از آن بصری که ظاهر از آن چشم
نور آید بر بنا کردم و بعد از آن بصری که ظاهر از آن چشم نور آید
این امر چه فایده چشم بسته را در حق بصری که در دست گذارم چشم من
اکنون چشم من و مردم دیده پیشتر شرفی نماند بر گذارم و اولیاد بر بنامش جان با چشم دیدم
از سبب کلاف مردیست که گفت روزی رفتم بر در درختی که در آنجا جمعی از مردم بودند
که در آنجا دیدم صاحب گفت نماند که تا و من توقف دیدم بعد از آنکه از آنجا
پروان آمدند و بر سر سلام که گذشتند نگاه رخصت بار یافتیم و بعد از آنکه
مشافه نمودم و گفتیم تا این سبب است که مردم بعد از این فرموده جمعی از مردم در آنجا
پرسیدیم و در جواب آنست ظاهر سبب آن فرموده با بخت اینها و سبب آنست
و غوامض و عقایق اصلی و فرعی بر آنست و آنست که شکلات اینها و اینست
بن کسیر العسر و العسر - - - - - گفت پرسیدم از امام مستوده منافر علی و قرطیسم
که من مؤمن فرموده و از این جهت التماس لبختم فرمود و بعد از آنکه در آنجا
سخت بگفتم تا این سبب است که مردم بعد از این فرموده با بخت اینها و سبب آنست
جوابم شد و بعد از این بجز مستوده و آنست و بعد از آنکه پرسیدم این سوال که پرسیدم
مخبر بیان گذارند و من مؤمن فرموده با بخت اینست که اگر این مؤمن فرموده
خجسته از آنست که سبب است و آنست که در آنجا و بعد از آنکه پرسیدم این سوال که پرسیدم
در آنجا از آنست که سبب است و آنست که در آنجا و بعد از آنکه پرسیدم این سوال که پرسیدم
جوابم شد و بعد از این بجز مستوده و آنست و بعد از آنکه پرسیدم این سوال که پرسیدم

و سبب آن و در نظم و مدبر آن مد آیم و از آن گشتم و غیر ملا و خف اندازم و چون منضم
بمزل خود ملاحت کنم و بشکر افادم و یا قابل شوم تجربه یا قوریه یا زیدیه و غیره
که تاگاه شخص علیه برزد و گفت ابو جعفر نور علیها شسته برخاستم و با او در میان
چشم بخت آنحضرت سیدم فرمود که هر چه در دلت نهاید بگو و نه بفرموده نه بزیاده بلکه بگو
و در روایت دیگر منقول است که عبادت در نزد امام کلام محراب و ملکیت امام
امام عالیقام و غیره از یاد بر سر است و باین معروض داشت که سفید پوش است
خاک برشته و ملا خود مشغول شسته امام محسنه کلام فرمود پیشتر آن حضرت مبارک
با تو وضع رسا بند و حال نکست بنیدیل یافت در هر تو حدیث ضعیف بختر علما
است که نیا و بنابر اسرائیل بر صفت و جنات بزرگوار یافت پس امام فرمود آنکه بنید
چهره در آن نظر کن و دیده ملک نیا بل گشت و در ملک قیوم باور کن که عبادت حق نکشند
که سفید پوش باند محمل را و دیگر رنگ ماند کلمه خدا را و حافظ در شان عالم مقدر
نیز کا و عین او شسته سرش را از امام ستوده و اثر او بر صفت ملکیت امام بدار مردم
براست عظیم و از دست مردم در این عالم مقیم اگر چه ایشان را ما غرض اینجاست بکنند
و اگر ترک ایشان سبب کنیم غیر از راه سیما نمی بیند و فرمود ما خاندان علم خدا ایم
و ما و آلان اعرضیم کنی و خداوند عز و علا اسلام را فتح کنجا و منضم خواهد فرمود ما پس علم
حق را و اگر بیاد ما و از نکات و ابیات است که است بخدا سوگند ما خاندان خدا ایم
در آسمان و زمین خبرند و تقوی علم او و علم حق با حق ما و ایم و بطلان است
در بیان که دانش محلی از حالات نخست ابیات امام سخن فاضل ابو سعید است که جعفر
این محرم صادق علیه سلام را و اینجاست که امام سخن فاضل ابو سعید است که جعفر

[illegible]

منصور و انصاری و کاشانی و سمرقانی و چهار سال ایام جهان شریعت و اوست سال انصاری
و پنج سال حضرت جهانگیر که در کوهستان انجمن نزدیک قجور آباد رفیع منبع و حضرت
پیر و نه و شصت و یک سال انرا از شیخ مفید بدین موصوفه فقه و علم و عبادت
و سیر کمال و اسحق و محمد و عباس و علی و ام فرزند و اسما و فاطمه اما اسمعیل از زمان
انجمن بیست و شش سال از حضرت اسمعیل انصاری است و شش و هشتاد و یک سال از حضرت
بدو منتقل خواهد شد بنا بر آن در دفتر حجازیه اسمعیل از زمان رفیع و رفیع بدو
چند وقت در حجازیه اثنی عشرین نماند و در کتب و کلامها مشکلی نیست از حضرت
که در منبع و کتب بعضی با کتب سایر قائل اند و از او بسیار است محمد اسمعیل که در کتب و کتب
اسمعیل غریبه است و امام زمان و قائم آل محمد است اما عبدالله بن محمد بن عبد الله
و محمد است و در دفتر مناقبش که در بالاخره از آن و در خلاف نایب شده باشد
قائل اند و بعضی بر آن راسخ مانند شهاب بن را افطحی خوانند زیرا که داعی بن
افطح نام داشت و فرزند عبدالله بن امام جعفر افطح از علما و علمای حجازیه
نسب و نسبی و از پدری عبیده زبیری بر او منبر بر آید و در کتب بسیار که در حجازیه
و در کتب فطرت یافت و حضرت ابو عبدالله جعفر علیه السلام در مدت حیات کتب اوست
و بعد از او در کتب بعضی با کتب دیگر در مناقب و معارف بسیار از او بسیار است
در بعضی طرفت از او منبر بر او باطن را منبر ابو عبدالله جعفر بن محمد سابق علیه
و علی آلای السلام و از او است و در کتب و کلام کمال از حقایق و وفود و کلام
این عالم معلوم و معلوم و عبادت و ولایت و حضور در کتب و کتب اوست
پیش از پدر فرزند و فیضان عالم یافت و در کتب و کتب از او بسیار است

[illegible]

سوال نهم حکم نیک عالم است با نهم در اقطار زمین واقع میشود و در خانه نشسته
و پند او تجزیه است آنحضرت فرمود من فضل حیثا در غیر هیچ روح قرار داده است
روح الهی و در آن حرکت میکند و بلکه جبر روح القدس بر آن جهان میکند و روح
است و در آن سرگرد و سرگردان و در آن بحال مغایرت نیاید و روح در آن
که بآن آید آن سرگرد و در آن در میان مردم میکند و روح القدس بر آن عالمی که
سرگردان است و غیر از میان بر هر منفصل روح القدس بر آن عالمی که
روح القدس با خواب و غفلت نمیشاید و آن چهار روح خواب میرود و غافل
میشوند و او را بیدار کند و غیر و آن روح القدس سرزند و میدارند و هر چه
از ایشان بر حکم و در است که در هر کفایت حضرت الهی مبداء علیه السلام
و علامه برادر مردم و در قدم آنحضرت رکنه انفس نهم اسید و چهارم انفس
است و خانه محبوب است اینها من جعفر بیع و فایده و بعد از سعادت است
او هم در آن مقام منجم که در معظوظه لاجت نهم بزرگ و بوسه و انفس
مغایر و کوبن آید آنحضرت او را در مثل فیوض مثالی از پیش جابله و فرمود خانه
بر او و در هر عصر اعطای که در مداول آن مملکت است بدولت و در هر عصر
و در هر آن طاعت است بفرمان و در او میا علی و فیض و عز سیرم آن طاعت
نماند فیض آستان حسن مجتبا و در چهارم آن مستحق طاعت است که در هر
جزء که با او آنیک قبل از آن مکان آنرا و عقیدت سرشت صله اعتقاد و هر چه
کلمات صدق آیات استماع نهم بجان هل منکر و را در سرشت قبل از الزام و
کرد و جناب است سکن مذکور و بر او و انفس و جنین نهم نهم انفس

بعد از چند سگرات موت افتاده با بنا خدیجه صبت علی بن ابی طالب را با او فرستند
 و چون وفات یافت اول او عیبت صبت علی آمد و در صبح روز دیگر بر سر خدیجه نشستند
 قبایل را بر بالای سرش ریختند و در هر آن نوشته بودند و خاک کوفه خدا بر سرش
 محمد علیه السلام با پنج وعده دان بود و ابی طالب دیگر از علی بن حمزه مریدان علی
 علیه السلام بگذاردن حج اسلام میفرمود و از آن طریق بنیز بر خدیجه کشتن کرم صبت
 است بعد از آن بخند آورده فرمود علیکم السلام و با پنج خانی انداق اندوز نیکان
 در نو دینت نهاده دیدم مرا با آورد و میل سوزان خستند و مرا گفت شهادت
 و بسم الله بگو و بخوار گردان و آن جا حاضر می گشت مدتی عمر خود چنین می گذرانید
 حضرت صادق علیه السلام فرمود ما در راه الیاء ایم میجویم و کثرت بیان ما نمیباشد
 میگویم و حضرت مجید علیه السلام اجابت میفرمود که اگر خواسته باشی منی بخدا وعده
 کنم و تو را بلیاس سبکت بر آوردم اگر آید تو جیاده و دشت گفت اگر صادق چنین
 امام میرسد تمام بر د نظر آن که به شهادت کتب بگردد و اگر آید که صفت بخانه
 روان شد و من به وجه فهم امام منزه غیبت رفتم دیدم بخانه خود مرا انداخته و ایامی بود که
 دم میبایند و در سراف اندام چه بد که ششها و او را انداخته و مرا بخت نمیدادند
 بعضی میگویند که در آن آن که پیکار شد و در برین میبایست و بیانی حال
 امام بر روز جمعه فرمود دعا کن ای آنکه آمد شد و گفتا فرمود اگر آید پنج گفته بگو ای آنکه
 جواب داده آن روز که روز را روزی پس بن هدیان منقول است که گفت
 از صادق علیه السلام فرمود ای ایام میجویم و اگر آید من میگویم و آنکه
 من فرمود و فرموده اند که ای ایام میجویم و آن مجلس انداخته و آن دعا

[illegible]

مردم که ملک اماره نماند کس از طایفه اعراب و اخصاف بی حرکت آمد و منصرف
سودا بهرند و لرزان و در آستان پیشرو و بدو بکشت تمام بازو را کام را گرفتند
نشاند و بنان بخت بایان گفت از فرزند رسول خدا و از غریبه بنام عبد الله
چه جوید و طلب می منصرف بر زبان آورده که حاجت طلب از ظاهر و باطن تمام فرمود چنانچه
او است و بدو که نخواهد تا بهنگاه خاطر فرمود است و بدو که حاجت طلب از ظاهر و باطن تمام فرمود چنانچه
منصرف از غایت طلبیده تا بهنگام بخت بخت بعد از آنکه بیدار شد و از کس بخت
یافت گفت غریب جان از فرزند رسول خدا و از غریبه بنام عبد الله گفت و او گفت
که جعفر بن محمد صادق علیه السلام را از غایت طلب منصرف از ظاهر و باطن تمام فرمود چنانچه
مهرم پیشرو را دیدم که منصرف از ظاهر و باطن تمام فرمود چنانچه
بعد از آنکه بخت بخت بعد از آنکه بخت بخت بعد از آنکه بخت بخت بعد از آنکه بخت بخت
با عبد الله که از غایت طلبیده تا بهنگام بخت بخت بعد از آنکه بخت بخت بعد از آنکه بخت بخت
سحر است چراغ نادیدنی که استغفار کند بلکه این حاجت هم عظیم است و بخت بخت
نماند شده و اگر خواست بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
خدا را بن روز عالم انور و خورشید جلوه بر افروز این مرد داشت علم او است
حکمت و حکم عظیم است و از زوال ملک هم است گفته اند بنین بخت بخت بخت بخت
تقدیر و مصطفی فروغ شهبان در حضور سابع ائمه کلام حجت الله علی الامام
جوسرین جزو حکمت است و حکمت هم اخلاق و محاسن انا بآن فروغ
تا بهنگام بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت
صحت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

طراز است که امامی که از فاضل و استخوانی شمع جمال از له انیس خلوت سحر
لم یزل به نادر حق در نماز مطلق و لا یشریح جمیع امام لازم و برین جبر کاظم گفت
رواق اخضر بر آنسکه چیده که نوار عن لطف جمیع و افقش متعاصر است
و مطننه کوس آتش بر تبارش صدق تراوش آید و بزرگوار آن عاود متعاش بر کوا
مستطوره و وارث کرامت ساحت بر نفوذ از طره نشا در زیبا عذار اسرار جویست
از دهنه زنجیر کن طرغی بر طرغی عالم عطرشان و نسیم جنت شمیم
معارف از بقیع جاری و بقیع ابریشم بر کافراهم عنبر شیر جبهان است آرا کافراهم
بلکه افغان سیم طبله اوزن که به لاد نشود و باو که نشو نیست آیین که در دهنه
همدم صغر سنه بکشد و بیت هر صلح اتفاق افتاد و والد ماجد عاشق جبهه بر
ام ولد بجای اسم هار و نشو و سر و کفایت مجبور شد بر احسن و ابراهیم و ابره الله
ابو علی الغابی فی کمال و صابر و صاب و آیین و عالم و العبد العالم نقش ظاهر
علی حیدر آن امام هار و نشو و وفات پدر و جبهه بیت سالدی آنکار و آیین
سرا و روز جبهه بیت و نیم جبهه که به دست داشت و است و بقیع و آیات و نشو
بن شاکت بر دست جان مکنون بگفته مارون لعین مسموم کشت جان نشو
مجاهد و پنج سال با بر کرامت شفق است بر قد طرغی و طرغی در بعد از مشا بر نشو
اولاد و مجاز آن زنده اخوان خیر الدین سار و بر کافراهم و دانش و بیت سیم و نشو
و نشو العالم عند الله الحمر الوحش کفار در بیان بعضی از مناقب و معارف امام
همام ایوب ابراهیم موسی علیه السلام اباب نفیق الکلیک تحقیق تحریر محمد امام
ناظمی رحیمی ایوب عبد الله جبهه صادق اشارت با ولد و محله فریاد اینها هم فرزند آن

اما سرسبزبان است و هم انجلیب فی مومنین است و از باب التبرع فی
خود که عویش این است و نه جمیع ملت بهترین آدم و فاضلترین عالم روایت شد
از امامون منقول است که گفت مردم آمدن با ولا و خدمت آنکه آنکه در حق فانی
و بر کافه عباد و مومنین جفا که عالم است و من جماعتی بحسب طبع اندر فرمودند و بفرمودند
سوسر اخ و او است بجا و قول خدا از من و سایر اهل من و این سخن من از حضرت
که هم خلافت را رسول و خیر علیه السلام و الله اگر از اولاد من در این اموال من است
ناید چشم او از حد فر بردن افکنم اما چکنم و ملک عظیم است و امامون و مومنین
و در حق علوم جمیع انبیا است که علم جمیع خواهر از جناب او طلب نماید و روایت شد
بفر منقول است که گفت بکنند و در بعضی و ما هم علم نبایست به هم
چون بغداد رسیدم و از دیدم نیکو رو کشدم کنه حیدر صوفیانه و در پیش
داشتند مهر بر تر نعلین غرض فرساده پاهایم از مردم بگو و غنایان است و هم
بما تاین جهان صوفیه میگردیدم و بگویم خدا بروم و او را سرزنش کنم چون نزد یک
فرموده پیشین اجنبیو اکثر امن الظن اتم و در نظرم غایب است گفت این که است
مگر بنده صانع بروم و از در کمال طلب بگویم و چند و بید و سلوک معرفت منجم بگو او سر بستم
و در منزل دیگر او را دیدم و از غار است و حال نامشروع و غریب و سحر عجیب که در
صبر که هم ناز ناز باز پرده خست و زور و بهوش از غیبه و حیرت و مع اقبال
انجلیب انکاه است و همسر از کربان عذریان نغمه سنج معذرت که در
سبب نوازش از انضاد من تاب و امن و صلح صالح اتم انصاف
منم که است و بگویند و برفت باطل گفتیم بر این این شخص از جلد ابد است

که با برکت از پیشگاه خداوند عز و جل و در منزل دیگر او را بر چهار چرخ رکوع برست آید و شصت
 بشتر باشد از نسیم و عاصف که در آن زمان باشد بیک رنگ با آب یک رنگ دراز
 کفنی و الله ویدم آب جامه مانند نوار چشم بر روی پیشانی بیک انگشت انگشت
 در قدم آن بزرگوار غنچه رکوع را که در جامه افکند به جهت نماز که بر آن است
 و در صورت ساختن چهار رکعت نماز گذارد بعد از آن قبضه یک بر دست و در رکعت
 و بر هر زده میل فرموده بشیر رستم و سلام کردم و کفتم طعام که بنیسم آنچه انعام که بخشد
 بتوفیق شفیق همیشه نعمت اکثر طریقات باطنی و باطنی و بیرون و بیرون و بیرون و بیرون
 بواجب عطا با پس رکوع را بنیسم و او بیانش میدم بنیسم سوختن شکر
 و الله خوشتر و لذیذ تر از آن چیزی نیاش میدم نجابت بر و بر اب شام چنانکه
 چندین ملا طعام و شراب میل شد و بعد از آن او را ندیدم تا در محرم که در وقت شکر
 با و رسیدم و بدیدم بخیر و خوشی تمام و سیلانی شکایت تمام بجای است
 حرارت تمام قیام دلزد چون جمع شد فریضه با برادر فرموده طواف خانه میآورد و بر آن
 ششادت از غنچه رفتم و در آنجا که در راه دیده بودم که در آنجا
 و مولا و در آنجا حاضر شده و بسان آنکه هر که آن بدو ملک ملک است به آن
 سعادت که این حاصل مرغذ از شکر رسیدم این جوان بخت بزرگوار ملک است
 گفت یا اموی بن جعفر این علی بن حسین این علی بن ابیطالب السلام
 الصلوة والسلام کفتم حق این عجب و غنچه دیدم از مثل این عجب کلام
 و آدم نام عجب و غنچه است و جلوه این صفات بجز لذت همه است اولی و اولی
 از عجب بن عجب منقول است که از احوال بان جناب امامت صد و بیست و دو

[illegible]

[illegible]

که ایشان بهایش حرکت میکردند از آن رو فیض دعا آمده بهایت در حرکت بعد از آن
آمین میفرمود بعد از آن هشاره بشیر کوچه و گفتم فداک الله و حال این طبرچه بود و این
چرا من فرمود جواب فرمود حضرت شهادت دادند که کاتب میگفت من دعا کردم و خبر دادم
او را از رسول الله از ب فرج گفت باقیها مستعد مکن آن یکا تو سب و را بر این
خوابت بوالیان او و من این میگفتم ایضا علی ایضاً در روایت ص گفت بعد از آن
امام موسی کاظم علیه السلام رسید و چند روز بن عامه رسید و هر را جوید و بگوید
بعد از آن امام فرمودی بچند برادرت هم حال دارد چندی گفت خبر نیست و جواب گفت
و سلام فرمود حضرت امام فرمودی غلظه بجهان بیا که کاندازد و در حقیقت برادرت چندی است
مکتوب او بر من رسید و بنیال استبده در نوشته بودی حضرت فرمود بعد از آن کاتب
بدر و در وقت شد و در خانه و سر بواجبت که کاتب در اموال خود را بر من فرمود و فرمود
نمی دانم این جوید نیست خبر کوفه بر سر او و طافت تا او را طلع انفعاله و بر سر اندازد
تا همه را تمام شود و هر را که بعد از آن حال میسر و خبر علی است تمام کلمات عدل میکند
و رسیدم و از اخبار امام استطلاع جستگم گفت از علی بن خدا خبر داد که طاعتی
و محال از اصحاب بن حمار روایت گفت شما با امام موسی کاظم علیه السلام است
مشاکت میگفت تا من بخودش داشت ابو یوسف و هر را که ان خفیه کوفه اکثر
اوقات بخدمت امیر کائنات آمده است و علوم و تیر و سبیل تقیه میفرمود
چرا که او کمالان بخدمت آن مقتدر انفس و جان آمده و معروض داشت و شوم نبود
من بر آمده انگیزه میروم تا بخدمت آن روز منبر خواهم رسید اگر خدا را چنان باشد
بیان فدا نماید انجام آن سفر تا به آنحضرت فرمودی ما بنو عباس نیستیم و چه اگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانکه منبر خواند منبر ختم نظم با من حسنیه طلب شد گفت قصیده مدحی است
 سبزان منبر فعل و در دم گفت فاعلام را منبر آورد و در منبر ختم حجاب است قصیده را باز
 خواندم با من بحسب بن بسیار بود و منبر هزار مردم و عطا کرد و اقام نیز خوانفت آن اقام فرمود
 بقاسم جبار و منبر حکم با کفر منبر شد آن حضرت هر فرمود و منبر به قصیده و منبر
 و در منبر نگاه دار این راه و منبر طبعی است بسبب این منبر ختم و منبر ختم بعد از آنکه
 عراق ساز حکم در راه کمان خود را بر قافله در نزد نقد و منبر را بدست خط اول و منبر را باز
 و منبر را بر منبر انداخته اند و منبر بر آن بر آن منبر و در کلام اقام رضا طلب است و منبر حکم چنانکه
 یک از اینها است بر این منبر سوره نزل یک منبر آمده بایستاد و منبر از قصیده و منبر آیات بخوانم
 از منبر گفت این قصیده و اگر گفته گفت باین چنان که گفت در اینها سر است گفت در منبر این خط
 شد حال منبر حکم از منبر کرد و منبر و این منبر و این قصیده را منبر گفت ام و منبر لا است منبر آمده
 استغفار بسیار بود و منبر را قافله کرد و منبر آمد و منبر را دو بار یاد رفت شد و منبر عمل خود کرد
 بر منبر و قافله از منبر است این بر آن از آن بیه منبر است با منبر و منبر است در منبر و منبر
 رسید و منبر ثابت شد و منبر دگر است محل الی مع من عرفات
 فاسکت مع العین بالعبوات + مدحی من آیات خلقت من نل و
 و منزل و منبر العرصات + لآل رسول الله المحب من من
 و بالیت و النور و المحجرات + دبا و علی و الحبن و جعفر
 و حنر و السجاد ذی التفات + دبا و عفاها من کل معاند
 و لایفک لآبام و السنوات + دبا و عبد الله و الفضل منوه
 سبیل و رسول الله ذی الدعوات + منازک كانت للصلوة و التقی

والتصوم والتطهیر والحسنة و منازلة وحی الله ومعدن علمه
سبیل رشد و واضح الطرقات و یظهر من ابن قصیده را غرض از این بیت
و غیر یغفل الخ نفس لکیه و تضمینا الرحمن بالعزات علیکم
فرموده ان موقع و بیت از شعر من داخل کتاب قصیده نوبت تمام چون در الکلام
و غیر یقولس بالعزات من معتبره و علی الاحیاء بالزفرات و
الحسنة و حقیقت الله قایما و یفصح عن الفهم و الکلیات و یزک
و رعین الاخبار الرضا مسطور است خمس مومن انقصت لی بعد نعمکما جند
سعد ان آیام باران بنار و جمیع ارز و زکیان مومن و هر چند از رحمت خالق بخون
کفند باز بستن باران در شاست و لیست تمام رضا علیک سلام مومن باین
سجده اطلاع آمده است و دعا و دعا باران لذات حضرت صلوات الله علیه
بصورتی که مطابق نیز مواضع نموده است و فی غیره مطلع آن در فیوض است
خاست بعد از او حمد شایسته و از سرور و کمال و عز و عظیم ساخته حق
اهل بیت است پس نوسن کنند این خلق و خدا که فرمود و از زنده و خلق
پس و یا سالتن را بجزیران ده اینجا است و از او گوید و بعد از همان لحظه
با و آمد و او را بر با هم یافت و در برق بدید آمد و مردم خطرت که حضرت امام
فرمود این را برادر شایسته که از اولیای حقان شهرت و چنان که او را بر کعبه
و در شهر مردم در حرکت بر آید و از اجباب مغرب و کمال محاسبه این آیه را در
شهر است چون او را بدیدم چرخه از اجباب و یا سالتن این را او را
برادر شایسته که بر قدرت او را شایسته و شکر آنرا و بخندم و شکر آنرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در آن بنا را آفرید و در آن سال بزرگ کتابت شد و در آن روز حضرت زین العابدین علیه السلام
اولین منقول است که گفت قبل از آنکه فایز شوم بایست حضرت رضا علیه السلام را
چند بار دیدن آنحضرت دهم تا منم آن کنم و او را و مکتوب یاد آید بنی هاشم
و او هم بدو رفت و در آنحضرت و فراموش در خلوت آن سبیل را عرض کنم و در آن
فکر و طلب بخت کرد و نشستم تا که در روزی در آن روزت فاد جمع آمده اند متفرق
شوند تا که آنکه میفرمودند و در آن پروان آمده و آنکه در کلام یک از شایعین بن علی
نام دارد و در آن روز است که گفتیم یک منم مکتوب یاد آید بنی هاشم و در آن روز است که
جواب جمیع سبیل را پس در آن روز بایست آنحضرت گشتم و در آن روز
واقع گردید و در آن منقول است که در آن روز منم مکتوب یاد آید بنی هاشم و در آن روز
ساعت پنج بجای چند روز با او ملاقات میفرمود و هرگاه که در آن روز است که
منم مکتوب یاد آید بنی هاشم و در آن روز است که در آن روز است که
مشتبه به میان آنحضرت و در آن روز است که در آن روز است که
در خط پریشان ایشان که در آن روز است که در آن روز است که
و در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که
به اختیار بر گرفته است و در آن روز است که در آن روز است که
با هم گفتند این حرکت بود بنا کلام از ما صدق یافت و با دیگر روزی که
گفتند بنی هاشم علیه السلام و در آن روز است که در آن روز است که
اما در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که
باز در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که

برده کار برداشت انطباق بر این صورت است بحسب معانی که با هم گفتند و هر که غلط
 خواند خوان که هست در عاقل و غیره زده پس خود را در هر کس که غلط خواند و هر کس
 بخاری را بخواند و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 منقذ او اخبار و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 بقدر سلام و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 نادره و توبه و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 مشت و از آن که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 نادره و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 کاشف اسرار و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 آمد هم نام هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 نهال کائنات و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 که عقل غلط و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 شاهد ذات و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 آینه کلک و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 علم فصاحت و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 مشهور و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 خوش و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 طالع و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که
 دارالجهت و هر کس که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که در هر خطی که

سند حسن و حسین و ابی و ولده مجده آن مقداد عالم انور و جان ام و ولده
 سحر خیزان و قبل از آنکه در کینت مقام با نام ستوده متغیر ابو جعفر محمد الباقی و اوست
 از این جهت انجیل ابو جعفر نام میگفتند و فرمود و اوست و در سفر و حضر
 خاتمه المصطفی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در این افعال بد کنیزه و خصال
 هفت ساله بعد از آنکه ششصد و شصت و پنج سال از این مرحله فایده بستم و مستقیم
 و در جواردهم بعالم بی فرقی و در منورش نزد یک منجی ابو الحسن میر کمال علیه السلام
 چنانکه در بیست و پنج سال و آن نامش در هجده سال اولاد او محمدش چهار نفر و
 دختر علی و در هر دو فرزند و علی با هم الف الف و در بیست و پنج سال
 گفتار در میان بعضی از مشایخ و در مغایر مقداد ابرار محمد بن علی ابو طالب
 سبیل الاحصاء در کشف الغم مستور است و در بیست و پنج سال و در بیست و پنج سال
 فراموش نام محمد و در هر دو سال در مدینه منوره شریف و در بیست و پنج سال
 الله بر منبر رفت و فرمود منم محمد بن علی ابو طالب عالم باب صاحب اسم منم
 سر بر و ظواهر شمارا و آنچه در شمار شماست و در عقب اسم محمد و این
 که عشق با پسر از خلق سموات و ارضین و کونیه و غایت با هر و غایت با هر و غایت
 بکنتم سفر خنده و غایت که محمد و این و آخرین پس در دست مبارک بر منم خنده
 فرمود و فرمود خاتوش باش جامع و بدان تو خاتوش اینده و در غایت و در غایت
 متعجب گشتند و بعد از چند خبر از حال امام رضا علیه السلام میدیده رسیدند و در غایت
 انجاسبته نبل آن خطبه فصیح بلیغ معلوم شد ایضا و در کشف الغم
 مستور است و عالم عالم از او محمد و در غایت ان محمد با زده و در غایت با جمیع اوست

از خدمت نطفه داشت تا گاه گوید مامون در این کار برفت بخوار گشت که در میان
از سر راه بطرف رفت و امام جوادی بر سر جابر بن عبد الله بن ابی موسی بن جابر بن عبد الله بن ابی
بر سر جابر بن عبد الله بن ابی موسی بن جابر بن عبد الله بن ابی موسی بن جابر بن عبد الله بن ابی
طیّان را بر تو گشت که در سفر و نیز در جبهه غلامان از هم مکافات فرمودیم و طایفه شریف
که جوید که سرانجام مامون را حسن صورت و صورت و خدمت کلمه آن کوکب
صفت این صفت شریفه نور خنده و نوازش در ده استقامت بخت فرمودیم
علی بن ابی طالب مامون را شد و از حصار بست شهر کردن رفت و از این طایفه از آن
وان باز بعد از آن باز آمده مامون خرد و پس از آن حیات مامون و بعد از آن طایفه
از آن بعد از این حال مدتی در حیرت فروخته و آن مامون را بدست گرفته و مامون را
کوچک رسید باید که در میان و امام جوادی در میان مامون و مامون را بدست گرفته
مامون گفت این هر چه است در دست من فرمودید و در میان مامون و مامون را بدست گرفته
در هر قدرت غیر از هر که مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته
بآن شک سلاطین است مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته
گفت انت ابن الرضا حقاً من و من فضایل و کمالات انقبیه و من و من فضایل و کمالات انقبیه
اند و من و من فضایل و کمالات انقبیه و من و من فضایل و کمالات انقبیه
بر آن قصه طایفه که گفت در مملکت طایفه و مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته
کتابان و مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته
میان شما قلاد و من و من فضایل و کمالات انقبیه و من و من فضایل و کمالات انقبیه
این و مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته و مامون را بدست گرفته

و بجا و این را در اوقات سابق نیست بپوشان و این شده و در قطع صلح مردم
و نادر و پناه میگردم بخدا و با او بجهت خدا سال او را علم نه است و خواجه و دختر خود را که
از رواج او گشتم چه بگفتند و غلط نمیداد و طفل است محمد سال هفت از غفلت
خبر نداشت و اگر آینه داران را این خبر بیک خبر میکرد تا بفرستادن و سن و سال او را
مقتضای حد باید نوشتند تا مومن گفت که بجا و این را در غایت بدید و در غایت
که علم اند این را در اصل و شایسته عارف است که هر سال این است و بعد از آن
و اگر خواننده باشد با جمیع این فصل استخوان جهان و این استخوان این خبر شما را
که دیگر گفت شهادت را که فایده بسیار بود این خبر نمیداد و گفت و شهادت را
آوردیم اگر در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
و اگر خواننده و این فصل را در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
اینجا است خبر بحسن اکتفا حاضر زمان و قدر هر آن که در وقت بدیدم نماید
در رد عالم و بیست و شش فصل استخوان در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
بجای این خبر و این اکتفا در میان جهان است لازم است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
علم و عمل را بر جهان ساخت و مقرر است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
بر جهان است و این خبر و این اکتفا در میان جهان است لازم است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
از این خبر و این اکتفا در میان جهان است لازم است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
علم و عمل را بر جهان ساخت و مقرر است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
با جمیع این خبر و این اکتفا در میان جهان است لازم است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان
با جمیع این خبر و این اکتفا در میان جهان است لازم است که در میان شما و اسکت و مقرر سازد از این فصل استخوان

با صلوات بزرگ صریحاً یا فعلی پیش فرماید و بسمان گشت و شب چهارین کار اقامه
 نماید بعد از این اجرات مخیرم احوال فرمود که بجا احوال حج و عمره کنی که از اصفهان رفتی
 که در فصاحت آقا و صفات انجام گشت که آنکه شود و باین سکوت بگویم نظر خود را
 قابل آید آتی محبت و رحمت او عاظم گشت که نگاه تمام عاقلان و محرومان و حبس نفس بکون
 بیان فرمود حکم کفاره آن را در این خبر تفصیل آن در کتب مسطور مسطور است و موجب
 دعوت سوال که از این سخن آنکه من خبر خود را در روز خط که بر نه در اول و در آن فصل
 حلال شد بعد از حلال گشت بر او بعد از آن که حلال شد و در هنگام عصر حلال شد
 و در وقت غروب بوقت نیت و در حین خفتن بجهت که باید و در وقت
 حلال شد و در حین صبح و بعد حلال که در حال آن صورت چیست و چه بگوید و در آن وقت لازم
 می شود بگویم که گفت سخن خدا و راه سجواب این ندارم و نمی دانم اگر آقا در وقت نیت
 تمام فرمود که بزرگ شخص را در سجده که در اول و در آن نظر حلال شد و در آن وقت
 شد و در آن حلال شد و در حال غروب نماز که حلال شد و در آن خفتن کفاره داد و حلال
 نصف شب طلاق داد و حلال شد و در حین صبح و بعد حجت نمود حلال گشت تا صبح گفت
 الحمد لله علی هدای الله و التوفیق لایه و آهی نگاه رو با فرار خود گفت
 یا آواز است چیزی را یا این را یا این چه شبیه به بر شما و شاره که با نام تا خطبه
 او آواز و در حجاب اطمینان عبارت فصیح و بلیغ و در وقت نماز آن گشت و خبر بدان فکر کردند
 خطبه فرمود و تا من خاص و عام را در فرموده ایشان را و باقیها را بعد از خطبه
 از فرج و در خطبه را حلال نمود و خطبه انفس و افاق و بجانب مدینه منوره فرستاد
 تا مشایخ ملت و خدمت من و هر که در خطبه گوید رسید نزدیک غار مغرب هر

که در هر کس درخت سده به هم بار و برگ نرسد و در بار انداختن و فروخته
نماز شام بخندارد و در صبح بر آید آنرا سحر چنان فریب بماند و سحر چنان بود
نماز بار آورده و در هر که از هم می رود بدیدار بشیر و شمشیر بخند
که چرخ را درین صبح آن امام اسرار و جان بکلیل بیان آید و چنانچه گوییم
قطره از کجا افتاد و شمس را چنانچه بحر عند لیب جان دریا صحرای شمس
جان خورشید عالم آرا سحر آفتاب کوه و لاله در کج آفتاب آن امام
عقل این بحر انفس علیهم الصلوة والسلام باز درین و آخرین ناپدید
خاندان را و در سید و شمس آفتاب طریقی را و شمع و فزونی درم رضا
موجبات الطاف بکار قدم و حاجت عاشر ز غلام و مردم و درین بین محلی
صانع و کینه و در آن غرض او با ما مستحکم و کرم و درین بین در گرفت
تا درین مشایخ و در هر که جهان یافته از نور و شمس و کین در آید و کلام
اخلاق و در آن زبده انفس و افاق و غیر نیز چنین یافته جیب کین است و کلام
جمع الصفا آن مظهر کرامات و عزایات که در عذار شمس است و شمس و کین
فوز و شمس و غیره در اطراف و کفاف عالم تا بان و فیضان حمام یافتن و شمس
بر هر مریض و حسن اعمال باب و حید و ابقان و غما و سید و چنان از فیض شمس و شمس
شکفته از گل چنانچه شمس و شمس و حسن افعال و ابدان از لاله و شمس و شمس
شما و آب و درین و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس
و در آنکه که در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس
شمس و درین و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس
شمس و درین و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس و در کمال شمس

بسم الله الرحمن الرحيم و بخر گفته اند والده ما جده ما ش ابر الفضل بنت مامون تاجد قسام
او گفته با این که مین علی علیه السلام مولف ابو اذ الخضر بن ابی الحسن ثانی است
گویند القاب از پیشتر فرزند و مادر و سر و نام و متوکل و قاج و در بعضی و علم و
و این در حدیث است این نام نام پدر و ان انتقال به علا که نویشتر شتر سالی
متوکل خلیفه در زمان سلطنت شما القاب باب و طبع است و مدت ده سال
و چند ماه و آن محقق بگویند فرموده ماه جلاله قاجاب رجب بنارخ حسین
بنم معتز عباس علی او انتقال به است در کوفه و سر و متوکل است عمر عزیز
به و است اصم هر سال به و نام نام شتر سر و سه سال چند ماه اولاد انما اول
بع و فرزند حسن و حسین و محمد و عابد و قیل عابد فرزند از سر و ضو و
سینه امام عالم عالم حسن علی ابن محمد بن علی السلام بچران هر سه گویند علا
متوکل بنده فرستاد به سید کسر علی ابن محمد باب و به پسر اولدم و در میان
خاندان خاندان اعلی است و من و زبیر فرستاد از حیدر حیدر خاندان در تمام راه قائم
و زبیر نام مجاهد است و رسیدیم بصحرای حیدرستان از بزرگواران میدان قائم بنام
گفت و صحبت از پیشتر علی و فرزند گفته است بنم اندر مین بقعه الله الله بنام بخت
با خواهر شد نظر کنیز و این هم به هم فیر نیست و کسر سر و در حیدرستان که
و من و زبیر رسیدیم و فرمود این را از مین علی است هم است گفت آن کسر فرموده الواقع
و در این نزدیک با الله نیست هر چو نماند حیدرستان به از فیر سر و زبیر گویند شما با ما شتر
از آنچه در او نام ما فام ما و در بنام کسر بنام شما و بعد از حیدر رسیدیم
ابا حسن علی ابن محمد علیه السلام و گویند متوکل و کفر است امام بعد از اطلال

[illegible]

نقل اولک با ما است ایضا منقول است منوکل حکام عرض لکن در این فرض
هر دو در کتب خبره خاک و در فلان موضع میریزند و منسوب به برشال که بر آید آن اصل
نام که بر زیر آن بنشیند و ابو الحسن الهادی علیه السلام را اصولی غنی داشت
بسیار بود و بجهت این در این آوردیم که تا شارسا زودند که در غایت و کمال
فرو بجفت تمام خود را عرض کند و غرض اول این حرکت آن بود که اگر آنجا باشد
خروج باشد فرسخ باید آنحضرت بر طوطی فاسده اش مشرف شود و فرموده است که
بر تو عرض کنم گفت آنرا بر آن سلطان کشور فلان در بجانب آسمان آمده
که چنانچه بر آن گذرانیده فرموده بین چشمش کمال نظر که دید میان آسمان و زمین
نامعرب جای که کمال وسیع بر ملک قدرت حلال میکند منوکل آنجا که
غیب چو ش افاد و بعد از آنکه با فافکند آنحضرت فرمود ما عزت میکنیم با شما در دنیا
و دیگر منوکلیم با عزت باید دیگر کجا نظر فلان خیال آراهم و بار کوه و طال
برضیه استوده خویش تنه روایت از سید سید بن زید روایت کرد
احمد بن اسیر ایل از پدر خود روزی که آنحضرت نزد منوکل رفتم و در آنجا بخت شده
دیدم چنانکه عظمت حال منقر شده و بنوع بن خاقان میگفت و آنکه میگفت این
مرا که از این عالم طاعت من میزند و در حق من چنین و چنان میکند و فتح او را
شکین میداد و میگفت در وقت آنچو نور صاف شده اند و او در دست بحال خود
مشغول منوکل بر خط بر می رسید تا طلب که چهار نفر جلاد را گفت من را بکش
در آید او را بکشید و طلب فرمود که آنجا که آنحضرت بودند و دیدم که چهار نفر
حرکت کردند چنان چشم منوکل بر آن حودم دیده ارباب ایقان افاد خود از زیر

[illegible]

فرامید و بفرمان بنابر کرا کسر بایزیدیا ابوالمسلم منقول است محکم شد که
چهارم باشد ابو الحسن علی النقی علی السلام بنبر که باو شش گفت آنرا در حین
خود از اسب پراشتافت و سم مرکب آنحضرت را بوسید هر چه سم از آن ترک
که محکم است امام بنو نکر گفت آنرا سه سال که در آنجا بود و سم است حجاب عالم در آن
صفت است گفت ملا یار غرانه در سن هجری سی و ترک ملا یان نام غرانه
و چهارم از صدر بران اطلاع داشت که از ابوالمسلم روایت فرمود بنبر امام علی النقی
و بنبر حضرت زبیر بن عوف بن ابی سفیان آن گفت بعد از آنکه من سنگ نبره در
آنحضرت افتاد بود و در میان یک نهاد و یکید و بنبر داد و در هر کرم فتم بجای خنجر و بنبر
از خدمت آنحضرت بر فتم تا منکلم شدم و غناده و ملا یان در کشف النقی مظهر است
که جمیع از اهل اصفهان هر یک از آنجا ابو العباس احمد بن النضر است روایت که
و در آنجا در هر چه بود از علم و قابل بااست علی النقی علی السلام بنبر از اسب پراشتافت
گفت بر مانده از آنجانب و بدم و حجت اما منشر بود سوال که هر چه در آنجا بود
مرور بود بنبر اما بصف جرات و طلاق آن کورس بقیت در بدم از آنجا بود
در آنجا از سنوآت اهل آنجا بود جمیع حجت فتم بدگاه منوکل فرستاده و بنبر
و در آنجا از سنوآت اهل آنجا بود جمیع حجت فتم بدگاه منوکل فرستاده و بنبر
و بنبر است که گفت در ربیت علم و جمیع اعتقاد دارند و علم حق و خلیفه سلطان است
ظاهر است که هر چه در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
و بنبر است که گفت در ربیت علم و جمیع اعتقاد دارند و علم حق و خلیفه سلطان است
ظاهر است که هر چه در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود

و عا که هم از اینو چنان شسته و کل را از او منقطع کنند و بعد از آنکه در وقت غروب
رستبیکان به منظر مختلف شده و فرقی محسوس و عارضه را بینج که در آنکه
و کثیر شود حال و بسیار کند و فرزندان نوازستی و این حکام لرزه بر اندام می افتد و
بعضی از حضار از اینو حال منقطع شده بر سینه نور آید و می گویند که
چون بعضی از اینو آید و آب جعفری را با بنفشه و مشک و گلاب و مال می کشند
که حال آنکه در خانه نیست قیمت آن هزار هزار درم شود و اسباب ممالک
که در آنجا است و خداوند بماند و فرزندان که در آنجا است و
عمر و نشاط و حیدر و در آنجا است و فرقی بن زید ماجر جاز و منقول است
و کثرت علی الهادی علیه السلام در حیدر و در آنجا است و خلاصان اینم از اینو
بهرای شریف و سحر و من شده و به او احشمت و فرقی از آن و
نبردند و میداد و خدا او را از شر مخلوق و هر که اطاعت کند و بر سر جانده است
کند و مردم او را بخواند و بشنود و این کلام در دنیا و از آن که بر این
استماع نماید و خبره اند و در حضور مردم سلام کند و بعد از آن سلام
و اول حضور و این بجز فرقی که اطاعت خلق جعفری که او را از شر مخلوق
ماند و بگویند و بر سر مخلوق خدا را چشم آورد و منقسم چهار در آنجا است و فرقی
که او را که اند و بدان بدینو از آن و صف که غرضی که آنچه خود فرقی
که شایسته او باشد از آن که با او باشد و آب جعفری و صف و فرقی که
که عاجز است و اصل آن از آن که آن قضا است و او نام از معرفت کنان
نور ابدار از آن و منزه است از توصیف و بیجا و بر است از توصیف

پاک را نشان ما بمان گفت و پاکتر از آنچه ما فلان گفت و هر شد و در حق و در شب
 در بعد نمی پس در هر روز نزد یک است و در نزد یک که هر یک را کیفیت بخیر او سپرد
 کیفیت را در او داخل نباشد و آنست که او داده این را پس نشان گفت این از غیر
 کجاست او به خود خدایات اقدس او منقطع الکلیفه و لا ینبذ است هو الی
 الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کنوا احد و همچنین
 ذات شب که انبات و منور مویجات حبیب خالق انس و جان باعث ایجاد گشته
 و مکان نامدار کشور اصطفا هم مصطفی صلی الله علیه و آله منور بامعین
 چه فرین خنده است با اسم جلیل نمی و شریک ساخته و عطا و حق و جوی
 جز اطاعت خود که سر اطاعت است که کمال غرض و حال و انوار
 الا ان اعناهم الله و رسول له من فضله و قال تعالی انما ینزلنا
 اطعنا الله و اطعنا الرسول و ما منک اطاعت بغيرت کند
 به بحق و عذاب که کمال قادر و قادر و آرد میان طایقات هر طرح و رسول قطران
 و همچنین میتوان که توصیف که آنکه فرین که الله تعالی اطاعت این را
 باطاعت صوفی حبیب خال طبعی الله و اطیعوا الرسول و اوله الاکابر
 منکم و فرمود است نبارک و تعالی ان یامرکم ان تودوا لایمانا بلایا اهل
 و قهر عظیم را نه خشک و اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس بر این که
 عبت جلیل میتوان که وصف رسول خلیل و اولاد نبول نیز بتوان که وصف
 که که کن نبارک باشد امر را در بیان نتوان آورد پس نیز بر طایفه افضل انبیاء است
 خلیل و افضل ترین اصلا و مصلح ترین او صبا و نام ایشان چنین

و کثرت ایشان نیکوترین گشته اگر مجالست یکتا می کرد با هم و خیرتر بر سر سخن
و طاعت و هم صحبت بنشیندیم با هم که هر یک از ایشان اندر تواضع و طاعت
و کرم و لطیف عظیم و علم نافع و علم اوسع افضل ایشان است و بعد از مرگ ایشان
از هر دو اول او صیبه علم ایشان را پسرسیدیم و در ایشان نامی از خداوند تعالی
انوار ایشان و در دستان خود مانند اجبار ایشان را در هر کوی بعد از استماع این
چراست تمام بیرون آدم از خدمت انجانبه رفت و در کوی بزرگش با برادرش
که در کتب آن روز در رسول خدا و در کتب علمه و با علم که گشتند اگر خدمت پسندیدیم
فرمود پس اگر شمع گفتم بخارم و اگر تغافل دزدم آری این باطن اختیار دارم اما تو را است
نظر خود را و اینست که در سوره خود کوش و هوش غلبت بجواب آن و سوال که از آیه
نعت حق عالم و نظم کنیز در شتاب و سوزند و بجهت و منبر انداز و فرستادند
در آیه غیرت عکس بر آید اگر خواهد عالم خبر دهد و قرآن از آن زیر و سطح یک اند عالم
الذین استباهه شخص را و از هر ضربه او باشد مثل رسوایان و او صواب است
تا که خانه شمع برین از جبهه خطا که کند بر صد مقال او و جز از عدالت او فرخ نرود
که سلطان و در آن یک انوار در بعضی امور اخبار میگویم تو را بآن و مخوف که
مستقیم و جاده تویم و بگوشت حاشان معبود و جعفر اندر انعام ائمه اطهار علیهم السلام
بدان بدست حاشان مخلوقند مخلوقه حاشان خاضع و مطیع طایع مشوق عباد
پروردگار و حاشان از جمالت او و جو و امید و از اجابت او و هر که
و سوسه نماید شیطان دشمن کن با یکدیگر و آدم تو را و او که گوید گفتیم فدا تو که گفتیم
مسئله از آیه علم زود و در سبیل تحقیق نمی رود این خطره را با خطر خلاص می شود

انکه جناب است بر سجده گذاشتن و عین سجود و سجد و انکسار و انکسار
و احراز احضار و بعد از انحال با کمال نماز شام بعد از آن فرمود فرمود فرمود
شور و بفرغ و در خلق را بسلامت انظار فرجه کرد بعد از آن بدون آدم شادان
باله جنین این خلقت افزون از پیش دیده عرفان منجم شد و روز دیگر بفرمود بر آن
مردم دیده این مونس شرف آدم و هم قدر کند بر این در پیش از حضرت بخند
سبحانم که در سر و دل بحال این جناب است و خورد و نباشد و در خلق و کوه خند
نقودت نیز آدم با ایند این چیز را شمره باشد انجا جملت که کوه فی الفیج و ابریل
افتد از تبار که چو این اکل و شرب نموند و بار بار آمد میفرمود و در پیش
ما چارست از غذا اگر رازق قباد و او نجسم که جسم را و نموند است و از جنم
و از نیا و نقصان و مو است اما چه ترکیب داده است مخلوقات را احدی است
از شمار و چون حد است بر لزل و مانند شمس و شب و قمر و اموات عالم از انوار
معین و عظیم و لطیف و غیر و درون و رحیم تبارک و تعالی عا یقول العالمی مخلوق
اگر باشد هر که عالم چنانچه وصف او کند پس شناخته نشی و تبارک و تعالی
از مخلوق و غیر از مثل و لیکن فرقت میان او و مخلوقات از هر جسم زیرا که هیچ چیز
با او شبیه نیست و هیچ نمود و مایه نموند و نظم هر چه پیش از او نیست
فایست فهم و است الله عز و جل از هر که نیست و بر اطلاق چند و چون نیست
بر قدر کان این جهان است او حاش الله عز و جل از انست و عا یقول العالمی
چنانچه هر که از انکه نه و غایت ملک را و نموند کسر را و نموند کسر را
شکست که کل کسر بر ک بیان در کائنات همیشه بهر اخبار و مقدر از انست

زینب کثرت امامت و دین پروردگار امام حسن ابن علی علیه السلام
 مادر و جویسر علم لدن و تازه ترین تفسیر و بیان کن در زنده و اولاد نبوت و اولاد
 منظور الطاف خضر و حیات و سفر و کونین و امام زین و امام حسن و بنی هاشم
 عسکری آن منجی و عطا یافته زو کشور دلهای نوا که هر آن منظور الطاف حق
 کشته و غنچه دار و ضعیفی و ذات و سر صفات امام واجب الامم امام حسن
 عسکری علیه السلام آغاز بهجایان فی فضل و جرج باز بهجایان و غنچه شده و اولاد فیض
 طالع و غنچه فیض و جرج و بیان انوار و فضائل و سر صفات امام راضی و صفات امام حسن
 و نسیم غنچه که پیشتر و سر کاشش کون و مکمل و شمیم مکارم و جنت و سر شام
 جان جهان بیان و مفاخر عالم و اثرش بر صحابف و ائمه و امام مطهر و در جنت
 کرامت ائمه و بر جین و مر و ماه و منقور و صد کتب و طالع کافه فضل و امام و جنت
 و کرامت و شریفات آن کمال و جنتان و مر و کائنات و فکر و زو و راقان و در و
 و مفاخرات طریق تحقیق و پرتو و محاسن الطوار و مفاخر ائمه و مقتدران و راز و جنت
 سحر و آواز سحر و نغمه خیز و بار اقامه و کمال و علامت و سر کمال و جنت و بار
 بعثت و نغمه و قدم و بار است و سر و جنت و بار و جنت و بار و جنت و بار
 و جنت و بار و کرام و ولادت و سر و جنت و بار و جنت و بار و جنت و بار
 و ما بین ائمه و سر و جنت و بار و جنت و بار و جنت و بار و جنت و بار
 و نام این امام عالی مقام موافق است با کتب امام امام و امام حضرت ائمه و جنت
 حسن ابن علی علیه السلام و کتب و جنت و بار و جنت و بار و جنت و بار
 اما الله شریک و انجیل و نشان از کمال و جنت و بار و جنت و بار و جنت و بار

[illegible]

بر او احوالات و حدودی که ظاهر و کفایت در این سید مردم است صددم را از این
 و صددم را از این گوش و صددم است نفقه اما باید بجانب که در این نزد سلطان موضع
 خبر فرستاد و بجهت پادشاه نام بیان مقام رفت و صفتی که از آنجا که در آن مردم قدس
 رفت مبلغ و هزار مردم بنام حسین بن خلیفه و در دست گرفت و ستود
 خواستم تا بوجه علیت نام بنام حسین که هرگاه که قایم آل هر طور که خواهد بود
 حکم او در میان مردم هر که در علاج تب ریح و در محل فستق و کرباس از غلظت
 و در راه با حضرت فرستادم در جواب نوشته سوال که هر از قایم مبلغ هرگاه که خواهد بود
 حکم خواهد که در میان مردم بعلم خود مثل قضا و فاضل و مرغانه سوال که هر از غلظت
 و در آن گوش که از حضرت بنام حسین آید را یا ناز گوید و در او سلام علی او ایام
 و بر خدوم بنام حسین باید بوجه هر عمل ختم و این چهار شفا یافت و از حضرت
 بجهت خدوم مردم که گفت شنیدم تا بوجه علیت نام کلمات و در آن هر که خواهد بود
 ترک و در هر دست و در زبان و لغت این نامکم میفرمود که بجهت گفتن این
 در مدینه متولد شده اما این لغات را از کجا یاد گرفته میباشند من طنفت شده و
 حجت خدا را بر نیده است بجهت خود را از سبب خلق و عطا که او را سوره شریف
 بر او عارف و داناست طبعات مختلفه و اسباب حادث و اگر چنین بود فرق
 حجت و عجم نباشد از اسم حیان بن علی بن احمیل بن علی بن محمد بن عبد الله
 بن عباس مرویست و از این ششم بر راه ابو محمد علیه السلام میفرمود که از اینجا که
 اعدا و اطهار و اقباس و احباج خود که قسم خوردم که یکدم نمانم و بر اثر شام و عجم نام
 از حضرت فرمود که در روزی از آن مرد و حال که مبلغ مرویست و نیاوردند از این

موضع مدقون در دین را بجهت آن نمیکویم و بنویسند که بکبر این خدا شریف و امانت
این قسم هر نوع محروم ساختن خود را از حق و نور و خبر دادیم و در هر عین خود شریف
بعد از چند ضربه محرومیت داد و بنیابت محض شدیم و آیه پدید آمدن خود را در
در آن زمان هر گونه تسبیح و تهنیت که بگویم باز چشم از آن نیافتم چه بگویم
بر حال آن اطلاع داشت در وقت غرضت آن را در آنچه در آیه فرموده بود عایت
از علی بن محمد در دست صاحب طالع فرجام آنحضرت را بنا بر اقوال و سبب و نظم
زن خود همیشه در مقام صفات اکسوسه زبان بعد از آن مسامت تا از خط
و عقب اکثر کتب و کتب منقول در برگه اسباب اذاعت و جاب آفات شریف
و عیادت گشته سیاح بخروج و مسکن تمام بر هر آنچه جاب خلقند و معاندین
انحال را معلوم کند از که گفته بود منجلی منقل گشته و جاب بر آن اطلاع یافته اند
آنحضرت را از آن مکان بمنزل فیض نشان برود و عایت از او اسم منقول است
بحضرت ابو محمد علیه السلام نوشته و در آن ظاهر رنگد منقول خود در حالت تحریر است
حضرت ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام در فقر یا با بر سر است از خدا با خبر و آیت
یا با بر سر یا جانان باشد بعد و ما آنچه علوم گذشت آنجانب جواب فرموده و عایت
و الخطیبات مخصوص من ختمه سنان طرا با عیادت و کاه هر چه ابرام انام ایشان
بر او از فقر و تنگدستی کفاره آن معجزه بود به تحقیق که در آن حضور فرمود و بنویسند
در بنابر خط خود در بر سر یا با بر سر است که تا اگر را خبر دهد باشد یکس نیم بنویسند
با کمال الجواهر و در کمال حاجت بنویسند با و در آورنده اینک را که طرا و ما نیم که در خط
در دست انصاف و دلا در هر مانده اند و کل هست تا نیمه نزل و مانده نال گشت

و انچه گفت و با ما با علامه قس و ولا معارج است برآمده در مجلس نغم
 مقیم است و هر افسرده دل نیزه روانه مشعل طاعت و کافیه غمگین
 گشته در مجلس جمیع گرفتار حال غلاب الیم است ایضا از اینهاست مقول
 است آن کوی ن انسان عین امامت عین پروردگار حق تعالی است
 بنام و با حق که هم و قدر نزه از آن بگویم و کان سخاوت که بیشتر طلب نام
 و بدست آوردن خاتم فیروزه ملک و ناز دست اعتبار برین کنم عین شریف
 بر سر آن صدرتین ایوان کلامت اندر سائر سخن است و اول از غایت
 کسور آن باری که عرض است شباهت خدا با این ابرار صادق کبریا هدایت دیدم و از دست
 جود فیض و لطف و جبار و دانا سر با حق بگویم از دست دل افاد و دست و پا خوش
 شبان نشست و بعد از آن در آن سرای سعادت نشستن است و فیض و جود
 و انحال امام کرامت و شکوه اکثر از دست حق است خود چون که دست است
 هشتم آنگاه و فرمودت قنایکت و بر ملا نغمه و ترانه اکثر شود و آدم شود
 لیکن قصه است و آن روایت از علی بن حسین بنی شافیه و در دست
 مستغنی علامه عظیم در سه و چنان شیوع یافت و بر زبان دهر و کلام هر ده
 نه از نه و داس آید و در سر سکنان و خیال دهر و خوشه فلک خیمه کیم که شایان
 تمام شب بال پریدن میکشود و با هر دست سیبایان فیض از معارف سکنان آن
 بر دست خشک سلا و در دهر و دهر و ترانه از این زبان چنان بطاق و بلند نشنید
 و در دهر و ترانه که خال خاله در دهر و دهر عرض سخن خشک پسر از این میوه است
 چون کار نان آید و کار و با سفران رسید مستغنی با اکابر و اساف و در دهر و ترانه

شریفه استعاره است از امر حاکم آن ترنیم گفت جانگیر در سر راه بجز روز چهارم و پنجم
 از کلماته ایضا خوانید دست به عیار داشت بجز در آن غام غمضان آن سر جانگیر
 اخبار و حال از خبره نذر کارنت و در حال غوث شید روز دیگر بدین متوالی ماند
 جانگیر که آمد به سنجیان شومره حال بوال رحمت و افضل از بنو منعال و کمال
 که با کشت از قوام کالاهام یک قلعه که از آن بدستوس آن محل مکار و چنین نگار
 بسته بدست احتیال بسته و شبیه اختیار قلیله از اوراق حضرت آمدند بفرست
 کادش رونق نام گرفت و بر طرز تاراه عشق و در میان جان شست افغان بسته
 نسج و آن که نگار برون کده سنجیان از این حال چنان واقف گشت که سالی
 آنچیزه بفعال و پریان بال که بدو معتقد گشت پنجه شجر کشان ایضا خبر بسته
 جبار باض برود حضرت ابومر و شمس و در جبر و فرستاد و اخبار طایفه شکست
 اندر شکسته و باره است جدا جدا و این جانلقی مرور از تبار ایان این آن را پیش
 که نه از آن اناخت و نه از آن ستم ایان این ملت نماند برده زنجیر و حساب بدین طوفا
 باز رفت و نه خست آن عافا معصومه و بن پرور و فرمود بنایت حضرت طر و نه
 بصورت از نگاه آینه دل لایب شکوگ از این غم گرفته به عقد برده از روز کارش بر آقا حق
 جانلقی روز سیم بر نگار رفت حضرت ابومر حسن العسکر علیه السلام با چند از خواص
 و نه منظر و از باب ناز چشمه لایب دست به عیار داشت بعضی از اربابان خود از قوا
 دست راست این نگار است و دیگر بدو آنچه در میان انگشتان او است بر آفرین
 بر آفرین عجب عمل غم استخوان یافته برگرفتند حضرت فرمود که نگار دعا گشته این
 دست به عیار داشت بنضج هر چه تمام مرور است و از آن نه منظر و نه سبک

[illegible]

و مقصود رسیدن حاجات از زنده و نجابت اخبار که هم غیر غلط است بختی و در بعضی
 طایفه آن بکار دفع اندر شده و هر قدر خاندان من جمیع آنرا نگاه وقت صلوات
 امام واجب احترام بفرمودم که است کفیم و هر قدر از کار شکست هر قدر است
 واجب استقبال آن قبله اما مال شناسند و فیما و غرض را کمال اجرا کرده
 ولی برادر العین دیده و جلاله را مساوی غرض و در باب متوجه را یکسره
 و اندر و آنچه نصرتین جابر عدم دنیا سر هر قدر و در حق شکر بگویند که از انکس
 از حاضر آورده و در باب آیت است فیض کثیر چه در باب سر مالیده و سر
 بد و کثرت هم بر این فیض الی اینها تمام مقصود و مطالب خیر فایض و بر این
 تر زبان شکر و بخت است انقدم کرده امام کشته و از حضرت جان زنده و جان
 و در قصال بعضی بکلام فراق سبیل است در شش بیان کشیدن که هر
 منظم و منظم ملک اخبار و اما وقتدار و در امام المؤمنین و اقامه هر
 احسن عید و علی آیه و از الشهور و الاغوام با زودین مرده و در باب
 خضر سبب دم و فخر لغو و حجت حق قائم الی اینها و در در لایق است
 کوس و ابیات بجهان بر زنده و شعله افزون و ابیات شده که زنده را شکر بخت
 و در از آن زنده و در باب فخر و شرف است و در آن و آن و آن و آن و آن
 آمده و از طبع اخبار و در خانه فصل است و در او کشته و در حق لطف
 لطف و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 آمده و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

[illegible]

و نداشت که گفت و نماند آن انتفاع سفارت چنانست که نماند
بعضی که بعد از ذکر بیان امر فایده می رسد و حاجت خلق را با جناب جیسا بیند و بواسطه آن
و آن سفارت بر شخص علی نام ختم یافت و علی بن محمد در سنت و عترت
و ثواب بر بعضی رضوان شایسته بود که فقیه طحاوی و او را از انتفاع سفارت
اینجا که نکات بطورش ابرو را بدو که بعضی از فایده سفارت آن خاتمه و آن
است خطیر چنانست که است و بیان شد که اگر اوقات اعجاز آیت آن زینده
افسوس است و نادر شود و جناب از حکیم محمد زینده و ساد و برتر از افسوس
مر ویت گفت که از شش بر او هر دفعه و نیم اشد و شب در خانه با باش و جناب
ما را از سفر کلامت خواهد بود که گفت که اگر خواهد بود در جزایر است که یکم از سفر
مثل جزایر مثل ام موسی است که محل او جزو وقت ولادت بطور خواهد بود حکیم
آتش در خانه او هر وقت نیم شب رسید و رسید و فایده نیم و در جزایر خواهد
در وقت سحر یا نیم شب نزدیک شود و احقر میوه طبع است که در این اثنا اولاد
او هر چند شنیدم که است از هر جهت که بعد از آن متوجه خانه گشتم و در جزایر
دیدم که در بعضی از افراد است و او را پسندیدم و منضم شد و در بعضی از افراد
و آنرا از آن خوانده بودیم و از شک او اولاد شنیدم هر چه می خواندم چنین او نیز
خواند و بعد از آن خط خانه روشن گشت و نظر کردم دیدم هر چه در این آمده و بر سر گذاشته
او را بر فتم او هر چه در خانه او را که از هر چه در خانه او را که فتم پس او را
در آن وقت که در آن زمان او که فرموده و در آن وقت که فتم که با آن الله تعالی
و بخوان آنچه نزد او فتم بر اینها دیدم و چنانکه بعضی آدم و کتاب او را بر سر فتم

ووصف نیراهم و نورانیت موسی و نور دهر و انجیل علیه السلام و انوار فرموده باری تعالی
بسم الله الرحمن الرحیم و نودیدان حسن علی الذین استغفروا فی الارض و فی انفسهم
انهم یجعلهم منهم الواصلین و یکن لهم فی الارض و فی انفسهم نور
و یخبرهم بما کانوا یجدون و کن حط الله علیهم الذنوب و علی
و قاطرة النور و الحسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی بن جعفر بن
محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی بن محمد بن حسن
بن علی بن ابی طالب و سایر سید مرغان بنابر اطراف و جوانب بارگرفته و بجهت
از غایت را خوانده گفت خدا حافظه حق یافان الله فیه فان الله مالک
جنت کربلا بن را در کجا جانداران که در جنت و در جهنم و در باب کسب و در حدیث
با مراد و منزه از هر سوال که هم این طایفه است و آن دیگر گمانند و هم این طایفه است
نور بر آن طایفه رحمت اند بعد از آن گفت ارجمند بر گیر این را و پادشاه
که نفع عباد و لا یخترن و لتعلم ان وعد الله حق و لکن اکثر الناس
لا یعلمون بجز روشن چشم او و انوکین نشود و باند و مدد خداست
و لیکن اکثر آدمیان نمیدانند بجز از حکیم منقول است بجهت محمد بن حسن و علی بن
نور و ناف بریده و غنچه که و بزراع البیت بن مکتوب بجهت حاتم و حسن و علی
الباطل ان الباطل کان ذوقا از سبب منقول است که گفت خبر از طایفه
ماریه و نسیم و حمزه و علی بن حمزه و سایر منقول شد بدو زانو نه آمده و دستها خود را بکتاب
آسمان برداشت و عطر زرد و گفت الحمد لله رب العالمین و بحمد الله
والله بعد و اخر اخیس متکلف و استیکر بعد از آن فرموده طایفه کمان بر سر جبهه

احضرت کریمت بر عطا داد و در کلام پسر شکو و شبستان از زبان
از نسیم خادمه فرمود ای پسر بنده ایست که در خدمت تو رفیق و یار است و در خدمت
تو را احباب بدو شب تاگاه عظم زدند و فرمود بر حرکت الله من غم شحال شدم فایم
بشانت و هم شمارا عظم لیاقت از ملک مستعد از اعتبار که به منظور
که رفیق نزد ابوهریر علیه السلام عبادا تو را عظم بپوشاند و دیدم در غم خانه راه بر خود
بجاریت قصه بیخ هیچ لشکر از آن سیرج نکشته بود متعجب گشتم ابوهریر علیه السلام
قبسم شده فرمود هرگز ماکون ای پسر ما تو در نظر آنقدره باله غیر ما در ساله بعد از آن
دیگر احباب نازیدیم از ابوهریر علیه السلام پرسیدم و صاحب کجاست فرمود اوست بر
او را که هر ما در موسی علیه السلام را با و حاله خود چهارادای ابوهریر علیه السلام گفت رفیق
بجنت صاحب را و در آخرت که او را به خطب میزنند و فرمود بجنت من مندرج
بیاید و موجب فقره عمل خود فرمود لا شکر کنتم یا تو سید و پسر سید فرمود این
سوال بکنیم جواب دادم پسر سیرابن را فایب نمودم و بیان فرماید و فرمودم خام
او میا و بنسب رفیع که حقار منج و با از آل من از سعید بن عبد الله فرمود است
از سب این مشکله داشتیم هر را بقید گناستند آوردیم و بجنت اعمال آن بجنت
برانداد و آج برزخ ابوهریر علیه السلام رفیق و قبل از من احد بن اسحاق
بجنت آن سرور افاق شناسانده بود و احمد صاحب غمانباز داشت من کعبه
تحت کعبه و غره و خودم ابو بنجام ملک تبرک بجنت امام فرمود بنده
و جز رفیق ثابت طرف گشتم دیدم پسر را مانند پدر جانشان در عالم غرض آن
قطب که در حجاب نشناختن از زبان ابیهریر علیه السلام گذشت از ابیهریر علیه السلام

[illegible]

بمجلس اندوخته در زیر عنایت مشکینان مشک که می باشد بعد از آن فرمود که
 باسمه تعالی و در آن روز جمعه جلالت را در فرستادن این سخن گفت ای مولای من
 و از خاطر داشتند رفتم بیارم بعد از آن بطرف من طفت شده فرمود یا سید
 محمد آمد پیش کرم مشوقی جو درستان جنابت است و از من چنین دلم کشیده
 نه عیال قدم خدام این عبد را دیده و زین دید و لذت خفا را سید است کل اثر را
 از دست یار و مرغانی که است گفتم حاضر است و فرمودم و از دست یار و مرغانی که است
 خبره از قول سید محمد فرمود بفرست و مرا خلع تعلیمات با الوار و الخلف
 الطوبی نعمتی میگردان فعل از دست زده بود جناب صبر بفرمود که این را بفرست
 اگر اسکندر بر موی تو و خیمه بیل او بنیاید چه خانیست زده صوت آبا صلواته و سحران
 جبر برده اگر چهار باشد بر سر آن بطریق اول مجزایه در آن کبر و قدر
 بر نه صلواته و آن روا باشد بر حضرت موسی جلالت از حلقه غیر که فرستاده
 کسلواته در لباس جابر است و در غیر جابر و این کفر است گفتم مولای من خبر
 از کار و بول آن فرمود خبر من و سید محمد و سید محمد و سید محمد و سید محمد و سید محمد
 و ایندم و خدا بخت تو و پاک کرم تو و یار دل خود از اسوار تو و بخت
 سید داشت اهل خرد "سید و کما یفراید فاطم علیک بفرست که بخت
 اهل خود از دل خود اگر بخت خالص من فرمود دل خود از اسوار من و سید محمد
 گفتم این رسول الله خبر مرا از او بول که بخت من و سید محمد و سید محمد و سید محمد
 و بخت الطام داده ذکر با سحر و بعد از آن حکایت میکند حضرت با رسول خود
 و بختان بفرمود که با الناس تمام از هر دو کار و عمل و عظیم و باید او را اسما و محمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهره است و هر دو را با سینه و کمر و بر جانب عجب و فرار از دست
ملاکفت و فرار از او را با سینه و کمر و بر جانب عجب و فرار از دست
ناتیم بر رستم فرخنده را با سینه و کمر و بر جانب عجب و فرار از دست
من بنویسم نام ملاکست کفتم افلحنا و افلحتم اذن الله و همان شب
خبر داد این نام است و رستم و منقبیل نام را از جانب بر ما ختم و آن حضرت را آن شد
نیز و آنوقت نمود فرغ تا آنکه کفتم که از تو جدا شوم و اختیار کنم باید که از تو جدا شوم
و من همان جواب گفتم و منقبیل گفت شرم کنید و در حفاطت امام بر سر حجاب
با سینه و کمر و بر جانب عجب و فرار از دست ملاکفت شده و من ختم بخدا و سر نهادن و بجز عجب
خواهد طلبید و نماز عطا را و هر چند قول کرد و بگویند و ما ضرر الیین نیست و بگویند
بعلی بن حمزه و صحبت میکنم او را آنچه تو خواستی با شرم و در بر کفتم
خدا و آن و من در آنجا چندان توقف نمودم ایش آن ملاکست و نظر غایت
بعد از آن متوجه شدم مردم بر کوه من جمیع شده گفتند تو را متغیر من حال
چست گفتم غیر است کیکنم خرابم بایتم سواران و از پسر شما که شنیده معتر
بمال ایش آن دارید گفتند بله و از این نواحره کفتم چنین است که آن حضرت
بعد از آن که در امام کلام است کفتم صبر کن گفتد رستم و از جانب خود کفتم که
آن را حظه و صبر گفتد و گفتد با شما چنانچه من قدم امیر از آن و حقه و حقا
حیرت و است و شک افاده و آن مرض در این با بجا نیاورد و دیگر و آن با نین
بر اند که هیچ نایتم و مردم بر رستم و بختند و بهر دست و پا به پا کنند و در این
و که در رستم و ملاکست و بگویند و خداوند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند

[illegible]

را بعد از اینست که هم مورخان موضع برآوردند و از جهت غرض گفت
و فرج این فتنه بدیدم در معارف استحضار نماید که چون سر نهادند و رسانیدند
رفت اقامت بجای داشتند باید گفت یکبار دیگر سعادت قریب بود و هر چند
کینهت با مرید رفت چنانچه در آن زمان چهل نوبت آمده شد و
بسیار ازین عطا و انعام بدیدم و بدیدم که عطا
مرید داشت و او بر حسب بزرگی و بزرگی که گفت من تصدیق اقوال شما را نمیدانم
چون حسن قابل تر شوم تا وقتیکه باید حجت شما بر حسب ظاهر و در ظاهر
میباشد و این صفت را که است از مردم صدور یافت و هر وقت نماز خفتن او را
و استغاثه او بگوشت من و جگر او را بخانه رسید بر سبیل تعجب خود را با دست
دار گفت خداوند بزرگوار و همین خط از نزد من رسید و رفت بجا نماند
او بر آن آمده و بگوشت را دیدیم مراجعت نکرد گفت حال را پرسیدیم گفت آنوقت
تصویر گرفت با عطا و گفت تو کیست و من کیستم صاحبان آمده ام نور از نور
شفاف است و هر که در آن حضور مؤمن را بپذیرد و در وقت عزت آن فرج
از رخ اترش و بعد از آن بدیدم در حیات نیست در مقام حیات و در آن
سخت شد تا از رفتن از شیشه اجازت گرفت و گفت من قصد عطا را دارم
و یک طبع است که حسن بن علی در سوره و فاطمه با من بیعت تمام کردند
و حاضرند و هر که را در اینجا بیاورد و بگوید سر او را نهد و او را بگوید و با وجود
منسوب مریدم و دولت مرید نام مرا بگویم و در این زمان است و در این
کویا همین زمان با تمام رسانیده اند و در اینجا پرده باقیمانده و در آن کدوستان

[illegible]

برابر با بستان الله اعلم بالصواب من الله اعلم بالصواب من الله اعلم بالصواب من الله اعلم بالصواب
واین خبر حکایت شده در میان معتدله و غیره حکم بهایم نمی خورند و در طبقت خود و بیرون نمایند
و بهر نازل که در باور افتد آورد و دست خلافت بخوبی بنیاد افتد از جی سال افتد
فکر که آنکه گفت هر سال از آن برابر ده سال متعارف خواهد بود العلم عند الله العلی
از عید عیدین هر روز **مکلف فرمود** رسول خدا صلعم و قائم نشوید بایست
آید قائم خود از راه دهن و بهر آن نباید در دست او دفتر شصت کتاب بهر آن آید
و هر وقت کند ایضا از این عمر بهر **مکلف فرمود** رسول خدا صلعم هر سال
در هر روز حله و بر سر او آید باره باشد و ندانند از میان آن تا از این و در دست خود
مناجعت کند او را و از جمله عداوت ظهور قائم خروج نمایند از شام و با آنکه در
از خراسان و در جرجان از آل محمد میان که نشوید مقام همراه این محسن نام **مکلف فرمود**
شمس در مصنف رمضان و خسوف و در راه و شنبان **المصنف**
و اقبال اعلام سیاه از جانب خراسان و نزول آنرا که در جزیره عربت خروج پیدا
شود در آستان و بهر شد اتفاق با و در آمدن ربابت فیروز و در آیت که **مکلف**
و بهر آن آمدن عبیده از راه عتبات و قتل ایشان و آنکه آن خود را و اندام و
سجده کوفه و خروج و مانند کسر آنرا ششم و هفتم و هشتم کند و شبیه مردان زن
و زنان بر میان و شیوع زنا و لواط و طبع و شصت و هفت و اکل و باسک و کبر و شصت
از ابو عبد الله علیه السلام فرمود بدین معنی **مکلف** از ظهور قائم بپوشد و از این نازل
خواهد شد که هر که از آن چه خواهد بود پس قیامت نمود و نیل و نیکو بشیخ
من اخوف و اجمع و نقص من کمال اموال و الاغنی و الاغنی و الاغنی و الاغنی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حتى يوم الساعة ان يكون عليكم النبي عشر سنين كما قدم في
خبره عن ناس الشيعة عن جابر بن سمرة قال انطلقت الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه ابي فسمعته يقول الا قال هذا الذي يروي
ابي النبي عشر خلفته فقال كلهم فكانت لا اذ ما قال كلهم يروي
من مسند احمد بن حنبل عن مسروق قال كنا مع عبد الله
جابر بن السجستاني في المسجد بقرينا فانه وجعل يقول يا بن مسعود هل
اخرجتكم نبيكم كم يكون من بعده خلفته قال نعم كعدة نبي ابي اسحاق
جابر بن سمرة ما رواه ابن الاثير في جامع الاصول في فصل الاول في الباب
الاول من الكتاب الرابع من حروفها وهو كتابا بمخلة منه
من الصحيح ومسلم والترمذي وابد داود عن جابر بن سمرة قال
سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يكون بعدي النبي عشر سنين فقال كلهم
لم اسمعها فقال ابي انه قال كلهم من قريش ثم وفي رواية لا يزال
اصنافا من اصحابنا ما وليهم النبي عشر حبالا ثم تكلم بكلمة خفيت
علي فضلت لا بما ذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قريش ثم
وفي اخري لمسلم فانطلقت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمعتة يقول ان
لا امر لا ينقص حتى يمضي النبي عشر خلفته ثم تكلم بكلمة خفيت
علي فضلت لا بما ذا قال قال كلهم من قريش ثم وفي اخري لا يزال
سلام عن النبي الى النبي عشر خلفته ثم تكلم بكلمة خفيت علي فضلت
لا بما ذا قال قال كلهم من قريش ثم وفي رواية الترمذي قال

[illegible]

[illegible]

